تاریخ روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفویه

قسمت اوّل

روابط ایران با پرتغال و اسپانیا و هلند و انگلستان و آلمان

تألیف

نصرالله فلسفی

استاد تاریخ وجغرافیا در دانشگاه طهران

طهران

چاپخانهٔ ایران

دیباچه

درسال ۱۳۱۳ که نگارنده مجلهٔ مهررا اداره میکردمقاله ای چند* درسیاست خارجی صفویه درآن مجله برشتهٔ تحریرکشید ، ولی درطی نگارش آن مقالات معلوم شدکه این رشته سری درازخواهدیافت و انجام آن درمجله ای ماهیانه بزودی میسر نخواهدگشت . پس ناگزیر دنبالهٔ مقالات‌را درمجله رها کرد ومصمم شدکه مطالعات خویش را بصورت تألیفی جداگانه منتشر سازدکه اینکتاب قسمتی از آنست .

چنانکه در صورت منابع هر فصل اینکتاب دیده میشود نگارنده در تألیف خود بیشتر ازکتب وسفرنامههای نمایندگان سیاسی یامبلغین و مسافرین فرنگی‌که در عهدصفویه بایران‌آمده‌اندا ستفاده‌کرده ومقصودخویش‌را درکتب‌فارسی‌کمتریافته است.

اساساً در تواریخ فارسی قدیم از مسائل اجتماعی و سیاسی با مفهومی‌که امروز از آن درنظرداریم اثری نیست وتواریخ‌گذشتهٔ ما بیشتر مجموعه ای از شرح محاربات وکشورگشائیهای فرمانروایان وخصوصیات زندگانی‌ایشانست . البته این‌نقیصه راکه درتواریخ اروپائی پیش از قرن نوزدهم نیز تاحدی دیده میشودعللی است، ولی بیان این علل از حدود این دیباچهٔ‌کوتاه بیرونست .

آثار مأمورین سیاسی وسیاحان دورهٔ صفوی برخلاف غالب سفرنامهاوآثار مسافران وجهانگردان فرنگی‌که درزمان قاجاربه بایران آمده اند سطحی و بی اساس و آلوده باغراض سیاسی وخصوصی نیست ، چه اولاکسانی‌که درین دوره بایران سفر کرده وکتابی دربارهٔ مشهودات خود نگاشته اند بیشتر مأموررسمی یکی ازدربارهای اروپا بوده و از جزئیات روابط سیاسی‌کشور خویش با ایران خبر داشته اند . ثانیاً ایران دورهٔ صفوی بسبب‌توانائی پادشاهان اول آن سلسله و امنیت وآبادانی و ثروت خویش در اروپا شهرت فوق العاده یافته بود وازجهات بسیارباغالب‌کشور های اروپائی همسری میکرد . بهمین‌سبب اروپائیان براین‌کشوربدیدهٔ احترام وستایش‌مینگریستند وچون درایران‌مقاصدسیاسی‌خاصی،که درقرون‌بعد ازسیاست‌استعماری‌دول بزرگ‌اروپا ناشی‌شد، نداشتند‌آنچه دربارهٔ کشورما مینوشتندبیشتردور ازغرض ونزدیک‌بحقیقت‌بود.

مطالعهٔ تمام سفرنامها وآثاری که ازسیاحان ومسافران اروپائی دربارهٔ ایران مانده است برای نگارنده میسر نبوده ، چه این گونه کتب بیشتر درهمان اوان تألیف طبع شده وچون خوانندگان فراوانی نداشته است بچاپ دیگر نرسیده وبسیار کمیابست. ازین گذشته غالب اسناد ومدارك تاریخی مربوط باینروره مانند نامه های پادشاهان صفوی بسلاطین اروپا ومتن معاهدات سیاسی وتجارتی و امثال آنها که در کتابخانها و ادارات دولتی کشور های اروپائی ضبط است از دسترس نگارنده دور بود . با این همه تا آنجا که توانست درتحصیل مدارك کافی ازکتب واسنادسیاسی وغیره کوشش کرد واینگونه منابع را تاحدی که میسربود باکمك دوستان مهربان ازایران واروپابدست آورد .

بدیهی است تألیفی که بنیان آن بر کتب کمیاب فرنگی واسناد ومدارك سیاسی دور از دسترس مؤلف باشد خالی از نقیصه و عیبی نمیتواند بود ، ولی هرچه باشد به ازهیچ است وهر چندکه ناقص ونارساست بگفتهٔ ابوالفضل بیهقی چون نوشته ایست بیکبار خواندن می ارزد .

درین کتاب سخن از روابط سیاسی ایران عصرصفوی با کشورهای پرتغال و اسپانی وانگلستان وهلندوآلمانست وتاریخ روابط ایران باروسیه وفرانسه ولهستان ودربارپاپ بزودی با کتابی دیگر انتشار خواهد یافت .

نگارنده بر خود واجب میداند که در پایان این مقدمه از دوست دانشمند خود آقای سعید نفیسی که همیشه با بزرگواری و سخائی که جبلی و خاص ایشانست کتابخانهٔ نفیس خودرا دراختیار اونهاده اند تشکر کند و اعتراف نماید که اگر کتب نایاب وگرانبهای ایشان دردسترس اونبود این کتاب ناچیز صورت تالیف نمی یافت .

همچنین دوستان مهربان فاضل آقایان سیدفخرالدین شادمان ودکترهوشیار را که قسمتی از تصاویر این کتاب بخواهش نگارنده بالطف ومساعدت ایشان ازروی نقاشیهای منحصر بفرد موزه های انگلیس وآلمان فراهم شده سپاسگزارست وآرزو دارد که همیشه درخدمات معارفی کامیاب باشند .

دی ماه ۱۳۱۶

نصرالله فلسفی

فهرست مطالب

صفحه

صفحه

۳ ـــ روابط ایران و انگلیس

٤ ـ روابط ایران و آلمان

ضمائم

تصاویر کتاب

مقدمه

روابط اساسی ایران و اروپا پس از انقراض دولت ساسانیان ، یعنی در ایران اسلامی ، فی‌الحقیقة از دوران پادشاهی صفویه ومخصوصاً از زمان سلطنت شاه‌عباس بزرگ آغاز میشود .

پیش از این دوره ، از صدراسلام تا حملهٔ مغول ، یعنی در دورهٔ حکمروائی خلفا . اروپا باایران در حقیقت رابطه ای نداشت . چه علاوه براینکه پس ازانقراض روم غربی وقسمت زیادی‌از قرون وسطی‌اروپا خود گرفتار ملوك الطوایفی وسلطنت طوائف‌مختلفهٔ وحشیان و اختلافات سیاسی‌و مذهبی دول جدیدالتأسیس بودواساساً بامور سیاست خارجی وتجاری ، مخصوصاً با ممالك آسیائی توجهی نداشت ، حکومت مذهبی‌خلفای اسلام نیز آ نقطعه را از ایران‌و ممالك مرکزی‌وشرقی‌آسیا جداساخته و میان وراث دو تمدن درخشان ایران و روم کهن سدی کشیده بود .

جنگهای‌صلیبی (٤٩٠ — ٦٦٩ هـ .) تاحدی‌اروپا و آسیارا بیکدگر نزدیك کرد ونفوذ تمدن اسلامی باروپا موجب افتتاح باب روابط سیاسی و تجاری این دو قطعه گردید معهذاتا زمانیکه خلافت عباسی برجای بود بازار تجارت اروپا باایران وممالك شرقی‌آسیارونقی‌نداشت‌وتجاراروپائی ازسواحل‌بحرالروم‌وشام قدمی‌اینسوتر نمی‌نهادند

پس از آنکه مملکت ما عرصهٔ ترکتازی مغول گردید و بنیان حکومت مذهبی خلفای عباسی سست شد ، اروپائیان که دیر زمانی از قدرت و توسعه ونفوذ اسلام‌در اندیشه بودند و همواره ضعف و زوال آنرا آرزو داشتند ، در همان حال‌که‌ازبیم سیل بنیان‌کن مغول‌و خطر حملهٔ آنقوم‌خونخوار باروپا بر جان خود میلرزیدند ، ازضعف خلافت عباسی خرسند شدند و درصدد برآمدند که‌حتی‌الامکان خودرا بمغول نزدیك کنند و بد ستیاری ایشان کاخ بلند اسلام را یکباره واژگون سازند .

درسال ۶۴۳ ه. (۱۲۴۵ م.) پاپ اینوسان چهارم [۱] بهمین نظر دو هیئت از روحانیون مسیحی نزد خان مغول فرستاد که ریاست یکی از آن دو با شخصی ایطالیائی موسوم به «یوهانس دو پلانو کارپینو [۲]» از کشیشان عیسوی بود و این شخص در سال ۶۴۴ بمغولستان رسید ودر «قوریلتای» یعنی مجلس انتخاب گیوك خان فرزند اگتای قاآن پسر چنگیز حاضر شد.

پس از آن نیز لوئی نهم مشهور بمقدس [۳] پادشاه فرانسه که درسواحل بحرالروم با مسلمین بجنگ مذهبی مشغول بود برآن شد که با خان مغول از در دوستی درآید و با او برضد مسلمین طرح اتحادی بریزد، پس سفرائی چند بدر بار خان فرستاد که از آنجمله یکی «گیوم دو روبروکی [۴]» نامداشت و این سفیر در سال ۶۵۰ از شمال بحرخزر خودرا بمغولستان رسانیده درشهر قراقروم بخدمت منگو قاآن فرزند تولوی پسر چنگیز که پس از گیوك بمقام خانی نائل شده بود رسید.

پس از انقراض خلافت عباسی دامنهٔ روابط اروپا باآسیا وسیع تر شد وسلاطین روم شرقی و انگلستان وپاپ وسایر پادشاهان اروپا سفرای متعدد بدربار اولاد چنگیز فرستادند و پای مبلغین و تجار مسیحی بخاك ایران باز گشت و تاحدی بازار تجارت اروپا با ممالك غربی آسیا و چین رونق گرفت. معروفترین مسافران این زمان «مارکوپولو [۵]» از اهالی «ونیزیا [۶]» ست که از طریق ایران بچین رفته و درخان بالغ (پکینگ) بخدمت قوبیلای قاآن پسر تولوی رسیدو بیست سال از جانب او مأمور کارهای مهم مملکتی بود ودرسال ۶۹۵ (۱۲۹۵ م.) باروپا باز گشت وسفرنامهٔ او معروفست.

در دورهٔ سلطنت هولاگوخان و اولاد او در ایران رشتهٔ روابط سیاسی مغول باپاپ و پادشاهان اروپا استوارتر شد. چه ایلخانان ایران چون باسلاطین مسلمان شام و مصر در جنگ بودند کوشش داشتند که پاپ و پادشاهان عیسوی اروپاراهم برضد سلاطین مزبور باخود همداستان کنند و بیاری عیسویان حکومتهای اسلامی مصر و شام را براندازند.

درین دوره بواسطهٔ نزدیکی ایلخانان باسلاطین اروپا و حسن رابطهٔ ایشان باممالك

۱- Innocent IV ۲- Johanes de Plano Carpino ۳- Saint Louis

۴- Guillaume de Rubruquis ۵- Marco Polo ۶- ونیز، Venezia

عیسوی ، ایران و سایر متصرفات این سلسله مخصوصاً ازدورهٔ غازان‌خان ببعد مرکز تجارت اروپا و آسیا گردید و شهر تبریز بازار عمدهٔ معاملات محسوب میشد [1] واین حال تا اواخر سلطنت تیموریان بر قرار بود .

پس از آنکه ترکان‌عثمانی در سال ۸۵۷ هجری (۱۴۵۳ م .) برقسطنطنیه دست‌یافتندراه‌تجارت اروپا بامشرق باردیگر بسته شد ورشتهٔ روابطاروپا باایران‌منقطع گشت، بهمین‌سبب‌اروپائیان برآن‌شدند که‌برای رسیدن‌بهندوستان وچین‌وتحصیل‌امتعهٔ آسیاراهی دیگر پیدا کنند واین‌امر موجب کشف راه دریائی جنوب افریقا گردید.

از آنچه گفتیم معلوم شد که روابط ایران با اروپا درقرون اسلامی ، پس از حملهٔ مغول آغازشده و پس از فتح‌قسطنطنیه بار دیگر قطع گشته است وچون رابطهٔ موقتی اولاد چنگیز وتیمورراباپادشاهان اروپا رابطهٔ ایران و اروپا نمیتوان شمرد ، پس چنانکه درسطور اول‌اشاره کردیم روابط اساسی ایران‌و اروپا از دوران‌پادشاهی صفویه آغاز میشود .

☆☆☆

صفویه از آغاز سلطنت بر آن شدند که‌ایران را از خطراستیلای ترکان عثمانی محفوظ دارند و حکومت ملوك الطوایفی راکه از صدراسلام در ایران بر قرار بود بر اندازند و بار دیگر وحدت ملی ایران قدیم ساسانی را تجدید کنند ولی چون بنیان وطن‌پرستی و ملیت پس از انقراض دولت‌ساسانی‌بواسطهٔ اختلاط قبائل گوناگون عرب و ترك با نژاد ایرانی سستی گرفته بود ودر اثر نفوذ قوانین و معتقدات اسلامی و حکومت سلسله های بیگانه در ایران دین بر ملیت غلبه داشت ، صفویه نیز برای انجام منظور خویش دست بدامان دین زدند وبا ترویج مذهب شیعه که از قرون اول اسلامی در ایران سابقه داشت و رسمی شمردن آن مذهب ، بین‌ایرانیان و ترکان عثمانی اختلاف شدید ایجادکردندوبدینوسیله بنیان استقلال‌ایران رااستوار

---

۱ - دربن دوره سفرا ومبلغین متعدد از اروپا بایران آمده اند که برعایت اختصار از ذکر اسامی ایشان چشم می‌پوشیم. برای اطلاع کامل از روابط ایلخانان بااروپا بتاریخ مغول‌تالیف فاضل محترم‌آقای عباس اقبال‌مراجعه شود .

ساختند . چه در آنزمان چنانکه گفتیم بواسطهٔ غلبهٔ دین بر ملیت تأمین استقلال سیاسی مملکت جز از طریق ایجاد استقلال مذهبی امکان ناپذیر می‌نمود .

سلاطین عثمانی که خودرا جانشین خلفاو خلیفهٔ مسلمین میخواندند درحکومت سیاسی نیز خویشتن را وارث خلفای عباسی می‌پنداشتند و میخواستند تمام ممالك اسلامی را در تحت لوای خویش آورند ولی صفویه با ایجاد اختلاف مذهبی در ایران مانع اجرای مقصود ایشان‌شدندو بدینوسیله از طرفی کشورایران راکه قریب دوقرن بعلت غلبهٔ اعراب گرفتار اختلافات داخلی و محکوم حکومتهای گوناگون بود بوحدت و یگانگی ملی رهبری کردند واز طرف دیگربا جداساختن‌ایران‌از متصرفات‌اسلامی ترکان‌عثمانی نظرمهر ومحبت‌اروپائیان را که‌دشمن‌ترکان‌بودند بخودمعطوف ساختند .

در همان حال که‌سلاطین عثمانی بفتح ممالك شرقی‌اروپاوآزار مسیحیون‌اشغال داشتند سلاطین‌صفوی علی‌رغم ایشان‌بجلب قلوب‌عیسویان‌همت گماشتندوتدریجاً باب روابط سیاسی و تجارتی را با ایشان‌مفتوح‌ساختند . چنانکه شاه عباس کبیر چندین هزار ارمنی را در سال ۱۰۱۵ ازحدود سرحدات عثمانی باصفهان کوچانید وآنان‌را در جوار پایتخت‌خویش در محل‌جلفای‌اصفهان جای‌دادوبرای ایشان خانها و کلیساها بنا کرد و نیز برای ترویج تجارت اروپا و ایران تجار مسیحی را امتیازات مخصوص عطا کرد چنانکه حکام ولایات‌را در امورآنان حق‌مداخله نبود و از لحاظ مذهبی کاملا آزاد بودند و از مال‌التجارهٔ ایشان حقوق‌گمرکی گرفته نمیشد .

مللی که دردورهٔ پادشاهی صفویه با ایران‌روابط سیاسی وتجارتی‌داشته‌اندترکان عثمانی ومردم پرتغال واسپانی‌وانگلستان وهلند وآلمان‌وروسیه وفرانسه‌و هندوستان بوده‌اند .چون روابط‌ایران‌وعثمانی دربن دوره‌جزیك سلسله‌جنگها واختلافات سیاسی و مذهبی ، که‌غالباً بپیروزی ایران منتهی شده است . بیش نیست و روابط ایران و هندوستان هم از لحاظ سیاسی و تجارتی اهمیت فوق‌العاده ای نداشته است ، ازبحث دربن دو موضوع که بیشتر مربوط بتاریخ وقایع این دوره است چشم میپوشیم وببیان روابط ایران باسایر ملل مذکور در فوق میپردازیم .

١ـ روابط ایران و پرتغال

روابط ایران و پرتغال دردورهٔ سلطنت صفویه اززمان پادشاهی شاه‌اسماعیل اول‌آغازمیشود . چون‌درسال ۸۵۷ هجری(۱۴۵۳ م.)سلطان محمدفاتح پادشاه عثمانی امپراطوری روم شرقی را منقرض کرد و بندر قسطنطنیه بدست ترکان افتاد بواسطهٔ نفوذ وتسلط آن قوم برقسمت شرقی بحرالروم و بنادر آسیای صغیر و شام راه تجارت اروپا و آسیا مسدود گشت وتجار ونیزی و پرتغالی که بامتعهٔ ممالك آسیائی و مخصوصاً هندوستان علاقهٔفراوان داشتند ناچار درصدد برآمدندکه از طریق دیگری بهندوستان راه یابند؛ تجار ونیزی متوجه راه اسکندریه وبحراحمر شدند ولی دراینراه نیزحرص و آز سلاطین مملوك مصر و مشکلات دیگر مانع انجام مقصود ایشان گردید . در همانحال چندتن ازملاحان پرتغالی بقصدکشف‌راه هندوستان ازجنوب افریقا حرکت کردند و نخست یکی از ایشان موسوم به « بارتلمی دیاز »[۱] در سال ۸۹۲ هجری (۱۴۸۶ م.) ازدماغهٔ امیدواری گذشته وارد اقیانوس هند گردید ولی نتوانست‌خود را بهندوستان رساند و بپرتغال باز گشت . دوازده سال بعد یعنی در ۹۰۴ هجری (۱۴۹۸ م.) دریا سالار معروف پرتغالی موسوم به «واسکودوگاما »[۲] از همان راه خود را بهندوستان رسانید و سال بعد به پرتغال باز رفت . سفر و اسکودو گاما راه ایجاد مستعمرات را برای پرتغال درهندوستان وسایر نواحی آسیا باز کرد وبراعتبار سیاسی آندولت افزود . چنانکه پادشاهان پرتغال از آن پس خودرا بعنوان « خداوند کشتی رانی و فتح و تجارت هندوستان و حبشه و عربستان و ایران » مینامیدند . واسکودو گاما درسال ۹۰۸ هجری (۱۵۰۲ م.) نیز باردیگر بهندوستان رفت ودائرهٔ متصرفات پرتغال را درسواحل غربی آن سرزمین توسعه داد .

پیش‌از آنکه پرتغالیها باقیانوس‌هند ودریاهای جنوبی آسیا راه یابند تجارت این نواحی در دست اعراب مصر و عمان ویمن بود ، ولی پرتغالیها چون بهندوستان دست یافتند تجارت بحری مشرق را بخود اختصاص دادند ودست اعراب را ازنواحی اقیانوس هند ودریای عمان و خلیج فارس کوتاه کردند. پس از واسکودوگاما در سال

۱- Barthélemy Diaz   ۲- Vasco de Gama

۱۵۰۵ میلادی شخصی موسوم به « فرانسیسکو دو آلمیدا [1] » ازجانب پادشاه پرتغال بنیابت سلطنت اودرهندوستان منصوب شد واینشخص تاسال ۱۵۰۹ که دراین مقام بود بواسطهٔ فتوحاتی که در جنگ باقوای بحری سودان مصر وسلاطین محلی هندوستان کرد بنیان قدرت ونفوذ دولت خویش را در هندوستان استوار تر ساخت و در صدد برآمد که در سواحل غربی آنسر زمین تجارتخانهائی تأسیس کند .

درسال ۹۱۲ (۱۵۰۶ م .) دولت پرتغال یکی از ملاحان خود موسوم به «تریستان دا کونها» [2] را با ۱٦ کشتی و ۱۳۰۰ مرد جنگی مأمورهندوستان کرد ویکی دیگر ازملاحان معروف خود بنام « آلفونسو د آلبو کرك» را هم بمعاونت وی گماشت . سفائن مزبور پس از مدتی سرگردانی عاقبت بموز امبیك رسیدند و بواسطهٔ اختلافی که بین دا کونها وآلبو کرك برسر مقصد وخط سیر کشتیها روی داد دا کونها قسمت اعظم کشتیها را به آلبو کرك سپرده اورا بریاست ملاحان گماشت ومأمورش کرد که بنا بر دستور پادشاه پرتغال بتسخیر عدن و سواحل بحراحمر رود وراه تجارت مسلمین را از آنجانب مسدود سازد ، ضمناً آلبو کرك محرمانه دستور داشت که پس از سه سال «آلمیدا» را نیز معزول کند وجود بجای او حاکم ونایب السلطنهٔ هند شود .

آلبوکرك چون قوای خودرا برای تصرف عدن کافی نمیدانست درصدد برآمد جزیرهٔ هرمز (هرموز) را که درمدخل خلیج فارس واقعست تصرف کند و بدینوسیله برتمام خطوط تجارتی خلیج دست یابد .

جزیرهٔ هرمز تاحدود قرن هشتم هجری جرون نامداشت وبندری بنام هرمز درنزدیکی شهر میناب کنونی درساحل دریا بود که بندر تجارتی کرمان وسیستان محسوب میشد ودرتجارت عمومی عالم اهمیتی نداشت .

سیاحان وجغرافی نویسان اسلامی مانند مقدسی وشریف ادریسی واستخری شهر هرمز کهنه را از آثار اردشیر بابکان داسته آنرا مرکز تجارت ومعاملات کرمان شمرده اندو بگفتهٔ ایشان درنواحی این شهرغلات وبرنج وانگورونیل بعمل میآمده ودرآنجا معادن طلاونقره ومس وآهن یافت میشده است وازاین ناحیه اسبان اصیل بهندوستان میبرده اند .

۱- Francisco de Almeida

۲- Tristan d'Acunha ۳- Alphonso de Albuquerque

مارکوپولو تاجر ونیزی که درسطور پیش ازونام بردیم درسفرنامهٔ خودشرحی در توصیف این شهر واوضاع اجتماعی وتجارتی آن نوشته ومانندجغرافیون اسلامی اسبان ممتاز ایران را که ازبندر هرمز بهندوستان فرستاده میشده است توصیف میکنند.

دربندرهرمز ازاواخر قرن پنجم هجری سلسله‌ای ازامرای عرب (یابقولی ایرانی) حکومت میکردند که ازمؤسس وسر سلسلهٔ ایشان اطلاع صحیحی در دست نیست. همینقدر معلومست که دوازدهمین امیر این سلسله رکن الدین محمود درسال ٦٤٤ هجری بامارت رسیده و امرای هرمز تابع وخراجگزار اتابکان فارس و حکام کرمان بوده‌اند. درحدود سال ۷۰۱ هجری بعلت حملهٔ مغولان جغتائی (٦٩٩-٧٠٠) میربهاءالدین ایاز پانزدهمین امیرهرمز از آن بندربااتمام اهالی بجزیرهٔ جرون منتقل شد واسم آن جزیره‌را بیادگاروطن قدیم خود به هرمز تبدیل کرد ودرآنجاشهری تازه بنانهاد.



بندر گمبرون

دربارهٔ شهر جدید هرمز سیاحان اروپائی واسلامی مطالب بسیارنوشته‌اند از آنجمله یکی از سیاحان اروپائی موسوم به «فریاراودوریك [1]» که در نیمهٔ اول قرن

هشتم هجری میزیسته وشهر مزبور را دیده است گوید که : « شهر هرمز حصار و بارهٔ قوی دارد وجزیره‌ای که شهر درآن واقع است پنج میل (قریب دوفرسنگ) ازساحل ایران دور است درین جزیره امتعهٔ قیمتی گوناگون میتوان یافت . »

پس ازاوابن بطوطهٔ مراکشی سیاح معروف که دراواسط قرن هشتم هرمز قدیم و جدید را دیده آندو شهر را بدین مضمون توصیف میکند : « شهر هرمزقدیم در کنار ساحل واقع شده و شهر تازه برابر آن در میان دریا قرار دارد وتنگهٔ کوچکی بعرض سه فرسنگ آندو را از یکدیگر جدا ساخته است . هرمز جدید جزیره ایست و«جرون» پایتخت آنست . این شهرمرکز تجارت امتعه ومحصولات هندوستان‌وایرانست و خوراك ساکنین آن ماهی وخرماست که ازبصره وعمان میآورند . آب‌شیرین درین جزیره کمیاب است وبدین سبب آب انبارهائی برای ذخیرهٔ آب‌باران ساخته اند . »

سیاحان اروپائی هم که‌در قرن‌دهم جزیرهٔ هرمز رادیده‌اند آنرا بزیبائی و رواج بازار تجارت ستوده‌اند . یکی ازیشان مینویسد : « گاهی متجاوز از سیصد کشتی ازممالك مختلف درلنگرگاه آن جمعند وهمیشه چهارصد تاجر در آن شهر اقامت دارند . تجارت هرمز بیشتر مروارید و ابریشم واحجار کریمه‌وادویه است . . . » ۲

دیگری میگوید : « جزیرهٔ هرمز ازتمام جزائر عالم خشکتراست وجز نمك چیزی در خاك آن نمیتوان یافت . خوراك و مایحتاج مردم آنرا از ایران میآورند . درین‌شهرتجار فراوان ازملل مختلف دیده میشود که بتجارت ادویه وپارچهای‌ابریشمین وفرشهای ایران اشتغال دارند . از جزیرهٔ بحرین مروارید های فراوان خوب بجزیرهٔ هرمز می آورند واسبان اصیل ایرانی برای فرستادن بهندوستان نخست باین جزیره فرستاده میشود . » ۳

۱— Fryar Odoric

۲ — سفر نامهٔ لودویك وارثمان «Ludowig Wartheman» که درحدود ۹۰۹ هجری پیش از حملهٔ پرتغالیها جزیرهٔ هرمز را دیده است .

۳ـ رالف فیچ «Ralph Fitch» سیاح و تاجر انگلیسی که درحدود سال ۹۸۶ هجری بهرمز آمده است ، (رجوع شود بکتاب خلیج فارس تألیف سر آرنولد ویلسن انگلیسی ، (۱۹۲۸)

جزیرهٔ هرمز آن زمان در اروپا نیز بزیبائی وثروت وعظمت معروف بوده است چنانکه «لویز دوکامونس[۱]» شاعر ملی معروف پرتغالی در منظومهٔ دهم از «لوزیاد»[۲] خویش این جزیره را چنین ستوده است :

« این کشور بزرگ و پر افتخار ایرانست که مردان جنگ آزمودهٔ نستوه آن بر نغمهٔ رود بدیدهٔ حقارت مینگرند و بزور بازوی آهن آسای شمشیر زن خویش میبالند . جزیرهٔ جرون را هم که هو سرانی روزگار اکنون در جاه و نام جای نشین شهر هرمز کهن ساخته است از خاطر دور مدار . »

و «میلتون»[۳] شاعر انگلیسی نیز در « فردوس مفقود[۴] » خویش در ضمن توصیف تختی گوید :

« بر فراز تختی نشسته بود که در شکوه وجلال از ثروت و مال هرمز وهند وجواهر ومروارید بی حسابی که دست سخاوتمند شرق برپای پادشاهان خود می ریزد سبق می‌برد . »

وهم آنزمان در شرق از راه مثل میگفتند که اگر دنیا حلقهٔ انگشتری باشد هرمز نگین آنست .

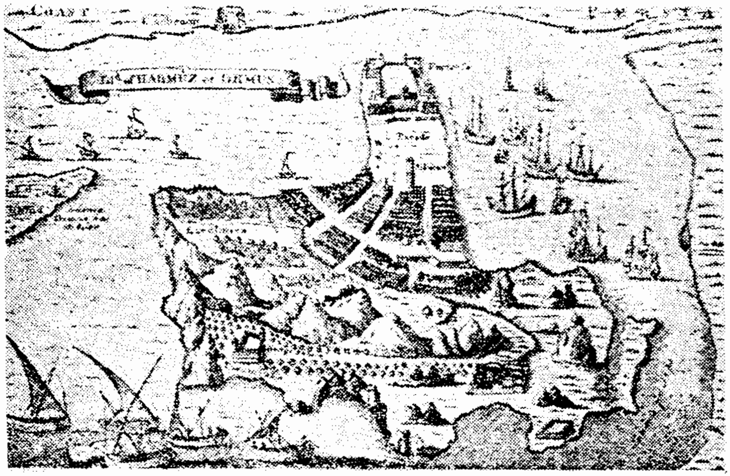
۱- لویز دوکامونس (Luis de Camoens) ازشعرای معروف پرتغالست که اورانظیر همر (Homère) یونانی وویرژیل (Virgile) رومی میشمرند . این شاعر درسال ۱۵۲۵ میلادی (۹۳۱ ه.) درگذشت و مدتی ازعمرخویش را در هندوستان و چین بسر برد . منظومهٔ لوزیاد اوازجملهٔ شاهکارهای ادبی اروپاست .

۲ - Lusiades

۳ - میلتون (Milton) از بزرگترین شاعران انگلستان است که در سال ۱۶۰۸ میلادی (۱۰۱۷ ه.) درلندن تولد یافت ودر ۱۶۷۴ (۱۰۸۵ ه.) درگذشت ودرزندگانی خویش معاصر بادوران پادشاهی « چارلز اول» وحکومت «کرمول» وسلطنت « چارلزدوم » بوده است . معروفترین آثار او منظومهٔ «فردوس مفقود» است .

۴ - Paradise Lost

شهر جدید هرمز تادویست سال اهمیت و اعتبار و قدرت فراوان داشت و امرای هرمز کهن چون در جزیرهٔ جرون مستقر شدند کم کم دائرهٔ تسلط خود را تا جزائر کیش وبحرین وحدود بصره توسعه دادند.



شهر وجزیرهٔ هرمز پس از استقرار پرتغالیها درآن جزیره

حملهٔ آلبوکرك بهرمز

چنانکه پیش ازین اشاره کردیم درسال ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷ میلادی) آلفونسو دو آلبوکرك با شش کشتی بعزم تسخیر هرمز روی بخلیج فارس نهاد و در راه شهر مسقط از بلاد

۱ — بیست ویکمین امیر جزیرهٔ هرمز موسوم به «تورانشاه بن قطب الدین تهمتن (۷۴۷ تا ۷۷۹)» کتابی در تاریخ ایران وتاریخ امرای هرمز وحکومت خاندان خویش بنظم ونثر فارسی نگاشته بوده است که شاهنامه نام داشته ویکی ازسیاحان پرتغالی موسوم به پدروتکسرا «PedroTeixeira» (متولددر حدود ۱۵۷۰ میلادی - ۹۷۸ ه.) مختصری ازین تاریخ رادرسفرنامهٔ خود (که درسال ۱۶۱۰ م ۱۰۱۹ ه) درآنور «Anvers» ازشهرهای بلژیك بطبع رسیده ودرسال ۱۶۸۱ م. (۱۰۹۲ ه .) در دومجلد بفرانسه ترجمه ودر پاریس طبع شده) نقل کرده است ولی ازآن مختصر مطلب مهمی درتاریخ هرمز بدست نمی‌آید ، همین قدر معلومست که دوازدهمین امیر هرمز **رکن‌الدین محمود** نام داشته و ۳۵ سال امارت کرده وظاهراً حکومت اومقارن باسفر مارکوپولو درحدود سال ۱۲۹۲ م. (۶۹۲ ه .) بوده است ، تکسرا در سفرنامهٔ خود می‌نویسد «درجزیرهٔ هرمز (یامغستان) شاهزادهٔ جوانی حاکمست که برعایای خود ظلم بسیارروا می‌دارد ، ازآنجمله فرمان داده است که ازرعایای اوهرکس عروسی میکند باید شب اول زن خویش را نزد وی فرستد !» اینمسافردر سال های ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۷ و ۱۶۰۴ م ، (۱۰۱۴ ه .) در هرمز بوده است .

عمان را که از شهر های مستحکم و پرجمعیت و خراجگـزار امیرهرمز بود بابرخی دیگر ازبنادر عمان بتصرف‌آورده آتش زدو دربرابر شهرجدید هرمز لنگرانداخت .

همراهان آلبو کرك چون عظمت شهر جدید هرمز و کشتی های جنگی وسپاهیان مجهز جزیره را که در ساحل صف بسته بودند مشاهده کردند بیمناك و در کار خویش مردد شدند .

درین زمان امیر هرمز کودکی دوازده ساله بنام سیف الدین بود و یکی از غلامان وی موسوم بخواجهٔ عطار که مردی کاردان و دلیر بود بعنوان نیابت سلطنت برجزیره حکومت میکرد . این مرد چون از حملهٔ آلبو کرك آگاه‌شد چهارصد کشتی بزرگ و کوچك که حامل ۲۵۰۰ سپاهی بود درساحل گرد آوردو از ممالك‌همسایه مانندایران و عربستان نیز مردان‌جنگی فراوان‌اجیر کرد وسپاهی مرکب ازسی‌هزار مرد مسلح فراهم ساخت که‌از آنجمله چهار هزار تیرانداز ماهر ایرانی بودند .

آلبوکرك نخست بامیر هرمز تکلیف کرد که گردن باطاعت پادشاه پرتغـال نهد و خراجگـزار وی‌گردد ولی چون خواجهٔ عطار تکلیف اورا نپذیرفت باوجود کثرت سپاهیان دشمن وکمی‌قوای خویش فرمان جنك دادو عاقبت بفتح نائل گردید وامیرهرمز راتابع و خراجگزار دولت پرتغال ساخت و مبلغ پنجهزار اشرفی (قریب ۱۵۰۰ تومان) از وی غرامت جنگ گرفت و مقرر شد که‌همه‌سال نیز پانزده‌هزار اشرفی بدولت پرتغال خراج دهد . همچنین آلبوکرك باامیر هرمز قرار دادی بست که از امتعه واجناس‌پرتغالی بیش‌از مقداری معین حقوق گمرکی نگیردو مال‌التجاره هرمز نیزدر پرتغال از پرداخت عوارض معاف باشد ، بعلاوه هیچیك از سفائن بومی بی‌اجازهٔ مخصوص مأمورین پرتغال در خلیج فارس بتجارت نپردازند . سپس برآن شدکه در جزائر هرمز و نواحی اطراف‌آن مانند قشم و نابندو امثال آنها قلعه‌ای‌بسازد و عاقبت محل «مورونا» را در جزیرهٔ هرمز انتخاب کرد و درآنجا قلعه ای مستحکم بنانهاد(اکتبر ۱۵۰۷ م . ـ جمادی‌الثانی ۹۱۳ ه .)علاوه برآن تجارتخانهٔ بزرگی‌نیز در شهر هرمز تأسیس نمود و مقدار فراوانی مال‌التجاره بدانجا فرستاد و بامسلمین باب معامله وداد وستد رامفتوح کردو برای جلب رضای مردم دستور داد که‌اجناس را بسیار ارزان بفروشند .

اندکی پس ازین وقایع شاه اسماعیل پادشاه ایران از امیر هرمز خراج معمول را مطالبه کرد، و امیرهرمز ناچار به‌آلبوکرك مراجعه نمود و از وی تکلیف خواست. دریا سالار پرتغال باو پیغام فرستاد که «ماهرمز را بزور وتوانائی گرفته‌ایم و متعلق باعلیحضرت «دم‌مانول [۱]» پادشاه پرتغالست وامیرهرمزرا حق آنکه جزباو بپادشاه دیگری خراج دهد نیست، وگر نه اورا از امارت خلع خواهیم کرد و کسی را که از پادشاه ایران بیمی نداشته باشد بجای اوخواهیم نشاند.» پس از آن مقداری گلولهٔ توپ و تفنگ و باروت بفرستادهٔ امیر هرمز داد و گفت: «بامیر بگو بجای خراج اینهارا نزد شاه اسماعیل بفرست، چه پادشاه پرتغال بمافرمان داده است که جواب دشمن را جز با اینگونه اشیاء ندهیم. من پس ازآنکه بنای قلعهٔ هرمز بپایان رسید بسواحل خلیج‌فارس خواهم تاخت وتمام نقاط ساحلی‌آن‌را که‌اکنون دردست شاه‌اسمعیل است بنام‌پادشاه پرتغال تصرف خواهم کرد. [۲]»

در سال ۹۱۴ (۱۵۰۸ م.) بعلت اختلافات شدیدی که میان ملاحان و افسران بحریهٔ پرتغال پدید آمد آلبوکرك ناچار جزیرهٔ هرمزرا ترك گفت وبهندوستان باز گشت و ازتعقیب فتوحات خود در خلیج فارس چشم پوشید و چون درسال ۹۱۵ (۱۵۰۹ م.) آلمیدا ازنیابت‌سلطنت‌هندوستان معزول شدبجای‌وی‌بدان‌مقام‌منصوب گشت.

پس از ان بواسطهٔ انقلاباتی که در بندر «گوا [۳]» مرکز متصرفات پرتغال در هندوستان روی‌داد آلبوکرك‌تاسه سال نتوانست ازهندوستان دور شود. درسال ۹۱۸ بعزم تسخیر بندر عدن وشهر مکه حرکت کرد ولی بمقصود خویش نرسید و فقط خراج هرمز را وصول کرده باز گشت. سال بعد از پادشاه پرتغال بدوفرمان رسید که بتسخیر عدن و باب المندب رود و راه بحر احمر را برسفائن پرتغالی باز کند. آلبوکرك این‌بار بابیست کشتی بزرگ و ۲۵۰۰ سپاه بجانب عدن رفت ولی بازکاری از پیش نبرد و مأیوس باز گشت.

۱ـ Dom Manoel (Don Emmanuel) معروف به‌بختیار «Fortuné» که‌از ۱۴۹۵ تا ۱۵۲۱ میلادی (۹۰۱—۹۲۸ ه.) سلطنت کرد.

۲ ـ خاطرات آلفونسو دالبوکرك، نقل ازکتاب خلیج فارس، تألیف‌سرآرنولد ویلسن انگلیسی.

۳ ـ Goa

پس از مراجعت آ لبو کرك بهندوستان سفیری از جانب شاه‌اسماعیل نزدوی آمدو باوی معاهده‌ای دوستانه بست[1] . درهمان سال آ لبو کرك برادرزادهٔ خود «پرو[2]» رابا چند کشتی برای سرکوبی اعراب عدن که بمتصرفات پرتغال تجاوز کرده بودند بدان ناحیه فرستاد و پرو پس از آنکه برخی از سفائن تجارتی اعراب را اسیر کرد در ربیع‌الاول‌سال ۹۱۹ هـ. (۱۵۱۳ م .)برای وصول خراج هرمز بدانجزیره رفت، ولی تورانشاه‌پسر سیف‌الدین امیرهرمز که‌پس‌از مسموم شدن‌پدر در ۹۱۹ هجری بجای‌او نشسته ودر حمایت شاه اسمعیل در آمده بوداز ادای‌خراج خودداری کردوپرو ناچار بهندوستان باز گشت .



آلفونس دوآلبو کرك

پس از مراجعت پرو آلبو کرك برآن شد که خود بجزیرهٔ هرمز رودو بنیان تسلط پرتغال رادرآن جزیره‌استوارسازد پس درمحرم‌سال ۹۲۱ هـ.(فوریهٔ ۱۵۱۵)با ۲۶ کشتی و ۲۲۰۰ سپاه راه‌خلیج فارس‌پیش گرفت . در راه باو خبر رسید که در جزیرهٔهرمز انقلابی‌بر خاسته‌و عامل‌ایرانی‌مسقط«رئیس‌احمد»امیر هرمزرامحبوس وجزیره‌را تصرف کرده‌است پس‌خودرابشتاب‌بدانجزیره رسانید و بیدرنگ شهر را گلوله باران‌کرد. رئیس‌احمد ازبیم امیر هرمز را آزاد کرد وبا آ لبو کرك از در صلح در آمد و سپاهیان پرتغالی بآسانی برقلعهٔ شهر دست یافتندو بیرق پرتغال رابر فراز قصر امیرهرمز برافراشتند .

۱ ـ درتواریخ و منابع اروپائی که در دسترسست ازنام سفیر مذکورومتن‌این معاهده سخنی‌در میان نیست . درمنابع ایرانی هم‌که اساساً ازینگونه مطالب کمتر نشانی میتوان‌یافت .

اندکی پس از این وقایع سفیر دیگری از جانب شاه اسمعیل نزد آلبوکرك رفت و قراردادی باشرائط ذیل بین دولتین ایران وپرتغال بسته‌شد:

۱ – قوای بحری پرتغال بالشکر کشی پادشاه ایران به بحرین و قطیف مساعدت کنند.

۲ – بحریهٔ پرتغال در فرونشاندن انقلابات سواحل بلوچستان و مکران با دولت ایران یاری نماید.

۳ – دولتین ایران و پرتغال بایکدیگرمتحد شوندو باترکان عثمانی بجنگند علاوه برین شاه‌اسماعیل یکباره ازجزیرهٔ هرمز چشم پوشیدو موافقت کرد که امیر هرمز ازآن پس تابع و خراجگزار پادشاه پرتغال باشد و دولت ایران درامور آنجزیره مداخله ای نکند.

در همان سال آلبوکرك برادر زادهٔ خود پرو را بریاست قوای پرتغالی هرمز گماشت و بهندوستان بازگشت و بمحض ورود به‌بندر گوا در ۱۵ دسامبر ۱۵۱۵ (ذیقعدهٔ ۹۲۱) در گذشت [۱].

اوضاع هرمز و خلیج فارس از مرگ آلبوکرك تا پادشاهی شاه‌عباس بزرگ

از مرگ آلبوکرك تازمان شاه عباس اول، یعنی تااواخر قرن دهم هجری دولت پرتغال درخلیج فارس اقتدار فراوان داشت وسفائن آن دولت از طریق هرمز که مرکز تجارت ایشان در نواحی خلیج بود باغالب بنادر جنوبی ایران و سواحل عربستان تابصره معامله و تجارت انحصاری داشتند. درین مدت تسلط ایشان روز بروز بر سواحل ایران درازتر شدولی مراکز تجارتی نواحی دریای عمان وخلیج فارس مانند مسقط وهرمز وبحرین بسبب ستمکاری وآزمندی ایشان راه ویرانی وزوال سپرد.

پس از آلبوکرك شخصی بنام «لوپوسوارز [۲]» بنیابت سلطنت هندوستان رسید و در زمان حکومت اومأمورین پرتغالی بفرمان «دم‌مانول» پادشاه پرتغال گمرك جزیرهٔ هرمز را دردست خویش گرفتند(۹۱۹هـ. ۱۵۲۲م.) و بعلت اجحاف وستمکاری

۱ – تاریخ خلیج فارس، صفحات ۱۱۸—۱۲۱. ۲ – Lopo Soarez.

ایشان در هرمز و بحرین و مسقط و برخی دیگر از نواحی خلیج انقلابات شدید برخاست و گروهی از مستحفظین قلاع پرتغالی نقاط مزبور بهلاکت رسیدند. امیر هرمز هم درین میان جرأتی یافت و قلعهٔ پرتغالی جزیره را محاصره کرد ولی چون از مسقط بمستحفظین قلعه کمك رسید ازبیم شهررا آتش زدو بجزیرهٔ قشم گریخت و در آنجا بقتل رسید، و فرزند سیزده سالهٔ او بنام محمد شاه جانشین وی گردید.

پس از آن نایب السلطنهٔ جدید هندوستان که «دم دوارت دومنزس[۱]» نام داشت در کنار رودخانهٔ میناب با امیر تازه قرار دادی بست و بموجب این معاهده امیر هرمز فرمانروائی شاه پرتغال را در جزیره و متصرفات آن بنا برتعهدی که پدرش با آلبوکرك کرده بود تصدیق نمود (رمضان ۹۲۹ ﻫ. - ژوئیهٔ ۱۵۱۳ م.)

☆☆☆

حوادث اخیر مقارن بود باوفات شاه اسماعیل و پادشاهی شاه طهماسب اول. در دورهٔ سلطنت این پادشاه از جانب ایران برای تصرف جزائر هرمز و قشم و کوتاه کردن دست مأمورین پرتغالی ازین جزائر و سایر بنادر جنوبی ایران اقدامی نشد، چه از طرفی شاه طهماسب در دوران پادشاهی خویش بیشتر یا در ولایات غربی گرفتار جنگ با حریف زورمندی چون سلطان سلیمان خان قانونی پادشاه عثمانی بود و یا در خراسان بدفع حملات ازبکان اشتغال داشت و فرصت آنکه بسواحل جنوبی توجهی کند نمی یافت و از طرف دیگر درین زمان قوای بحری پرتغال در اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس بی رقیب بود و آن دولت با کشتی های جنگی خویش برتمام مراکز تجارتی هندوستان و سواحل عمان و خلیج فارس تسلط داشت و باز گرفتن جزائر و بنادر ایران زمانی امکان پذیر بود که دولت ایران یا خود بتهیهٔ سفائن جنگی وقوای بحری پردازد ویا از دولتی که در قوای مزبور بادولت پرتغال همسری بتواند کرد یاری جوید و هیچیك ازاین دوامر در دورهٔ پادشاهی شاه طهماسب اول انجام پذیر نبود. بنابرین تاپایان سلطنت آن پادشاه و از آنپس نیز تازمانیکه سفائن هلندی و انگلیسی با قیانوس هند ودریا های جنوب ایران آمدند پرتغالی ها در متصرفات خویش

۱ - Dom Duarte de Menzes

فرمانروای مطلق بودند و فقط گاه‌چنانکه خواهد آمد، دولت عثمانی موجب اختلال آسایش تجارتی ایشان میگشت.

☆☆☆

پس از معاهدهٔ میناب منزس امیر هرمزرا بجزیره باز گردانید وخود باغنائم فراوان بهندوستان بازگشت ولی در مراجعت آگاه شدکه «دم واسکودوگاما[۱]» نامی بجای اوبنیابت سلطنت منصوب شده‌است.

بعداز واسکودوگاما نیز شخصی بنام «لپوواز[۲]» نایب السلطنهٔ هندوستان شد وپس ازوی «نونوداکونها[۳]» بدین مقام رسیدواین شخص برای اینکه از اوضاع متصرفات پرتغال آگاه شودبسواحل خلیج و جزیرهٔ هرمز آمد (۹۳۵ ﻫ. - ۱۵۲۸ م.) ودر سال بعدیکی از سرداران پرتغالی موسوم به «تاوارز دوسوزا[۴]» نیز که بنواحی بصره مأمور شده بودبهرمز بازگشت. شخص اخیر ازطرف پادشاه پرتغال مأمور شده‌بودکه با امیربصره درجنگ باامیر جزیره [کهظاهراً مقصود جزیرةالخضریاعبادان است) مساعدت کند. ولی‌چون امیر بصره ازتسلیم هفت کشتی ازسفائن عثمانی که در تصرف داشت بسردار پرتغالی امتناع کرده واز تجارت ترکان عثمانی هم‌در بصره جلوگیری ننموده بود دوسوزا برخی از متصرفات اورا آتش‌زده بهرمز مراجعت کرده بودو این واقعه رابایستی نخستین لشکرکشی پرتغالی ها بقسمت علیای خلیج فارس شمرد. در همین سال‌نیز نایب السلطنه سفائنی بجزیرهٔ بحرین که‌در آنجا برضد امیر هرمز شورشی برخاسته بود فرستاد ولی کشتیهای پرتغالی شکست یافته باز گشتند.

درسال ۹۴۹ ﻫ. (۱۵۴۲ م.) چون امیرهرمزخراج معمول را بنایب السلطنهٔ هندنپرداخته وپانصدهزار دوکاپول[۵] اسپانیول (قریب ۸۰۰۰۰۰ تومان) مقروض‌بودو قدرت پرداخت آن‌را نیز نداشت «مارتیم آلفونسو[۶]» نایب‌السلطنهٔ هنداز مطالبات گذشته

۱- Dom Vasco de Gama

۲- Lopo Vaz

۳- Nuno da Cunha

٤- Tavarez de Sousa

٥- Ducat

٦- Martim de Alfonso

چشم پوشیدو قرار بر آن نهاد که‌عواید گمرکی جزیره از آن پس بدستیاری مأمورین پرتغال جمع آوری شود وچون ازین زمان حکومت پرتغال مطالبات خود را ازعوائد گمرك بر میداشت هیچگـاه پرداخت خراج هرمز بتعویق نیفتاد.

از سال ۹۵۷ هـ. (۱۵۵۰ م.) میان ترکان عثمانی وپرتغالی ها در خلیج فارس نزاعی در گرفت، چه دربن‌سال اعراب قطیف قلعهٔ آنجارا بترکان سپردند وامیر بصره را نیز ازمحل خود خارج کـردند. امیرهرمزبورناچار از «آلـفونسودونورو نها ۱» نایب‌السلطنهٔ هندوستان کمك خواست ودرعوض موافقت کردکه‌پرتغالیها در بندربصره قلعه‌ای‌بسازند. نایب‌السلطنه‌نیز نوزده کشتی وهزار ودویست مرد جنـگی بفرماندهی «آنتو نیو دونورونها ۲» بکمك امیران قطیف وبصره روانه‌کرد ودونورونها پس‌ازویران ساختن قلعهٔ قطیف رو ببصره نهاد ولی یکی از پاشایان ترك اورا فـریب داده بهرمز باز گردانید و تسخیر بصره بر او میسرنشد.

در همان سال‌دولت‌عثمانی یکی از سرداران خود بنام «پیر بیگ» را باشانزده هزار سپاه و چند کشتی بخلیج فارس روانه کرد. پیربیگ سفائن پرتغالی‌را که بجلوگیری‌وی فرستاده شده بود شکست سخت داد و بندر مسقطرا پس‌ازهجده روز محاصره بتصرف آورد و فرمانده سپاه پرتغال رااسیر نمود و بامقداری غنائم جنگی ازآنجا بجزیرهٔ هرمزحمله‌برد، و چون نتوانست قلعهٔ پرتغالی آنجزیره‌رابگشاید شهررا غارت کرد و بجزیرهٔ قشم رفت و از آنجا باغنائم فراوان بخاك عثمانی باز گشت و در سال ۹۵۹ در قسطنطنیه بقتل رسید.

پس از پیربیگ دولت عثمانی‌سردار دیگری بنام مراد بیگ را با ۱۵ کـشتی بخلیج فرستادو درسال ۹۵۹ میان سفائن‌پرتغال وعثمانی در سواحل ایران‌جنگهای سخت واقع شد و بالاخره در سال بعد پرتغالیها سفائن عثمانی راکه فرمانده آنها علی چلبی نام‌داشت بکلی معدوم کردند وبار دیگر درسواحل‌خلیج فرمانروای مطلق‌شدند.

پس از آن نیز ترکان عثمانی چندین بار ببحرین و مسقط و برخی دیگرازبنادر عربستان که‌در قلمرو نفوذدولت‌پرتغال‌بود تاختندولی از تاخت‌وتازخود نتیجه‌ای‌نگرفتند

۱ - Alfonso de Noronha
۲ - Antonio de Noronha

درهمین اوان بین‌خان‌لارو امیرهرمز نیز منازعه ای‌روی داد ولی‌امیر هرمز بکمك سپاه پرتغال امیرلاررا مغلوب نمودو برقلعهٔ‌شمیل که‌درتصرف‌وی بوددست‌یافت.

☆☆☆

مناسبات دولت پرتغال باایران در دورهٔ پادشاهی شاه طهماسب اول(۹۳۰ تا ۹۸٤ ه.) ظاهراً دوستانه بوده است‌واز جزئیات روابط دولتین‌آ گاهی کامل‌نداریم. همینقدر معلومست که دم سباستیان [1] پادشاه پرتغال (۱۵۵۷ تا۱۵۷۸ م.) یکبار در سال ۹۵۸ ه. (۱۵۵۱ م.) و بار دیگر در سال ۹۸۲ (۱۵۷٤ م.) سفرائی با تحف و هدایای بسیار ازطریق هرمز بدربار شاه طهماسب اول‌فرستاده وسفیر دوم او که‌ازبزرگان پرتغال بوده باشکوه‌وجلال‌فراوان با یران آمده‌است، چنانکه همراهان او گذشته‌ازملازمان‌و خدمتکاران‌قریب پنجاه تن بوده‌اند، ولی‌شاه‌طهماسب‌بواسطهٔ آنکه مأمورین پرتغال درجزیرهٔ هرمز بامسلمانان بدرفتاری میکردند و بایشان اجازهٔ ساختن مسجدنمیدادند سفیرمذکوررابسردی پذیرفت وتاسال‌وفات خویش(۹۸٤ه.) باو وهمراهانش اجازهٔ بازگشت ندادوفرستادگان پرتغال پس ازمرگ وی‌درزمان‌جلوس پسرش شاه محمد خدابنده اجازهٔ بازگشت یافتند.

از سال ۹۸۸ه. (۱۵۸۰ م.) یعنی‌سال‌چهارم پادشاهی شاه محمد خدابنده کشور پرتغال بتصرف دولت اسپانی درآمد و تاسال۱۰۵۰ (۱٦٤۰ م.) سیزدهمین سال سلطنت شاه‌صفی در تصرف آن دولت بود .

فیلیپ دوم پادشاه اسپانی که در مذهب کاتولیك سخت متعصب بود پس‌ازآنکه سر زمین پرتغال را بتصرف آورد برآن شدکه برای انجام سه امر سفیری بدربار ایران فرستد یکی آنکه شاه ایران پیروان مذهب کاتولیك رادرسراسر کشور خویش آزادی مذهبی عطا کند،دیگرآنکه ازدشمنی‌وجنك‌باترکان‌عثمانی‌دست‌نکشدوسوم‌آنکه‌برعایای اسپانی درامورتجارتی امتیازاتی دهد،پس‌به «دم ماسکارنها» [1] نایب‌السلطنهٔ هندوستان فرمانی‌فرستادودستورداد که‌مردلایقی‌رابسمت‌سفارت‌روانهٔ ایران کندولی‌چون‌وضع‌مالی نایب‌السلطنهٔ‌هند بافرستادن سفیری عالیمقام وتحمل‌مخارج گزاف مساعد نبودشورای

[1] Dom Mascarenhas de Santa Cruz-

نیابت سلطنت کشیشی «پرسیمون مورالس [۱] » نام راکه فارسی میدانست و بدین‌زبان خوب سخن میگفت بایران فرستاد . شاه محمد این کشیش را بگرمی پذیرفت و او را مأمورکرد که بپسر بزرگش حمزه میرزا درس ریاضی ونجوم دهد و بنابر درخواست او از مذاکرات دوستانه ومصالحه بادربار عثمانی چشم پوشید وبرای‌اینکه رشتهٔ‌دوستی ایران و اسپانی را محکمتر کند هنگـام باز گشت کشیش‌سفیری‌از ایران همراه‌وی کرد . کشیش اسپانیائی‌وسفیر ایران باکشتی موسوم به «سفربخیر [۲] » عازم اروپا شدند ولی این کشتی برخلاف آنچه از نام آن انتظار میرفت درساحل شرقی افریقا گرفتار طوفان دریائی شد و تمام مسافرین خود را بدنیای دیگر برد .

روابط ایران و اسپانی در زمان شاه عباس بزرگ

در زمان سلطنت شاه عباس بزرك دایرهٔ روابط ایران باممالك اروپائی وسعت یافت وسفرای متعدد برای‌عقد اتحاد سیاسی برضد ترکان عثمانی‌وبستن قرار داد های تجارتی از جانب پادشاهان اروپا بدر بار شاه عباس آمدند .

در سال ۱۰۰۷ (۱۵۹۸م .)دو کشیش پرتغالی یکی‌ازفرقهٔ« فرانسیسکن» [۳] موسوم به «آلفونسو کردرو [۴] » و دیگری از فرقهٔ « دومی نیکن [۵] » بنام «نیکولادی ملو [۶] »ازراه‌هرمز بایران آمدندودراصفهان بخدمت شاه عباس رسیدند . نیکولادی ملو خودرااسقف‌هرمز ونمایندهٔ مخصوص‌پاپ‌رم و پادشاه اسپانی‌معرفی‌کرد .شاه‌عباس‌آندورا با مهربانی بسیار پذیرفت وصلیبی از طلامکلل بالماس‌وفیروزه‌ویاقوت‌به «نیکلادی‌ملو»

---

۱ -Père Simon Moralès

۲-Bon Voyage

۳ - فرقهٔ‌فرانسیسکن (Franciscains)یا« برادران کهتر»(Les frères mineurs) یکی‌ازفرق‌مذهبی‌کاتولیك است که‌درسال ۱۲۰۸مسیحی (۶۰۵هـ)بدستیاری «سن فرانسواداسیز» (Saint François d'Assise) ازروحانیون معروف عیسوی‌برای‌تبلیغ‌دین‌مسیح تشکیل‌یافت .

۴ - Alfonso Cordero

۵ - فرقهٔ‌دمی‌نیکن(Dominicains) یا« برادران مبلغ»(Les frères prêcheurs) نیزازفرق‌مذهبی‌کاتولیکست که‌درسال ۱۲۱۵میلادی(۶۱۲هـ .)بتوسط«سن‌دمینیك(Saint Dominique) ازروحانیون مسیحی تأسیس گردید .

۶ - Nicolao di Melo

یادگار داد[1] و از وی در باب مقام مذهبی پاپ و دین عیسی سئوالاتی کرد. پس از دو هفته نیز درنیمهٔ ذی حجهٔ سال ۱۰۰۷ چون« سرآنتونی شرلی»انگلیسی را، که شرح حال وی در فصول بعد خواهد آمد[2]، با حسینعلی بیگ بیات ازسرداران خود برای عقد معاهدات سیاسی برضد ترکان عثمانی بممالك اروپا و ازآنجمله باسپانی مأمور کرد بآندو کشیش نیز اجازه داد که همراه سفرای او بکشور خود باز گردند.[3]



سرآنتونی شرلی

---

۱ — برخی ازمورخین می نویسند که این صلیب ازخزانهٔ «اونگ خان» آخرین خان قبیلهٔ عیسوی مذهب «کرائیت» که عیسویان اورا «ملك یوحنا» (Prêtre Jean) میخواندند ودر اواخر قرن ششم هجری درجنگ باچنگیز خان بقتل رسید بخزانهٔ سلاطین ایران منتقل شده بود.

۲ـ شرح حال سرآنتونی شرلی (Sir Anthony Shirley) وبرادرش «ربرت شرلی» (Robert Shirley) درضمن روابط شاه عباس بادولت انگلیس خواهد آمد.

۳ـ «ژورژمانوارینگ» نام ازهمراهان برادران شرلی دربارهٔ این دوکشیش چنین نوشته است: «... کشیشی ازفرقهٔ فرانسیسکن باصفهان آمد وبسرآنتونی گفت که چون عیسوی هستم از جانب خودو رفیقم که ازفرقهٔ دومی نیکن و اسقف هرمز است ازشما خواهش میکنم ازشاه عباس اجازه بگیرید

سفارت سر آنتونی شرلی بدربار اسپانی شاه‌عباس پس از آنکه درسال ۱۰۰۶ صفحهٔ خراسان رااز وجود ازبکان پاك کرد وازآنجانب آسوده خاطر گردید باصفهان باز گشت و بر آن شد که بادولت عثمانی ازدر جنك درآید و ولایاتی راکه درآغاز پادشاهی خویش بآندولت تسلیم کرده بود بازگیرد . پس علاوه براینکه بدستیاری برادران شرلی و همراهان ایشان بترتیب سپاه منظم وتهیهٔ اسلحه تازهٔ اروپائی پرداخت درصددبرآمد که بتشویق سر آنتونی شرلی با سلاطین عیسوی مذهب اروپا نیز برضد دولت عثمانی متحد شود و در ماه ذی حجهٔ سال ۱۰۰۷ ، چنانکه درفوق نیز اشاره کردیم ، یکی از سرداران معروف قزلباش موسوم به حسینعلی بیگ بیات را مأمور نمود که از جانب او بعنوان سفارت راه اروپا پیش گیرد و ازسر آنتونی شرلی نیز خواهش کرد که راهنمای سفیر وی گردد وهمراه او باروپا برود . شاه عباس ازفرستادن این سفیر دومقصود داشت یکی آنکه با پادشاهان اروپا بر ضد دولت عثمانی متحد شود و دیگر آنکه با ایشان برای فروش ابریشم ایران در اروپا معاهدهٔ تجارتی منعقد سازد . بدیهی است که شاه عباس برای باز گرفتن ولایات از دست رفته ایران بمنظور نخستین بیشتر دلبستگی داشت و طرح موضوع دوم درحقیقت برای فریفتن سلاطین اروپا و راضی کردن ایشان بموافقت با موضوع نخستین بود . چه ابریشم ایران دربنادر خلیج فارس بمراتب ارزانتر ازبنادر

که مادر مملکت اوبالباس روحانی خود سفر کنیم وکسی متعرض ما نشود ... سرآنتونی هم درخواست اوراپذیرفت وحکمی بدلخواه کشیش ازشاه گرفت وروز دیگر هردوکشیش را بحضورشاه برد . شاه‌عباس برای خاطرسرآنتونی شرلی ایشان را بگرمی پذیرفت ... واز « نیکلادی‌ملو » پرسید که شما ازکجامی‌آئیدوکدام ممالك راسیاحت کرده‌اید، کشیش جوابداد که مرا پاپ بعنوان نیابت خویش بممالك شرقی فرستاده‌است. شاه گفت پاپ چه‌معنی دارد؟ گرچه معنی آنراخوب میدانست ومخصوصا خودرا بی اطلاع نشان میداد کشیش جوابداد که پاپ درین دنیاجانشین حضرت عیسی است ومعاصی مردم را می بخشد . شاه گفت ازینقرار باید بسیار پیرباشدکه اززمان عیسی تاکنون زنده وجانشین اوست . کشیش جواب داد که چنین نیست واز زمان عیسی تاکنون پاپهای متعدد جانشین یکدیگر شده‌اند . شاه گفت پس ازاین قرار پاپها نیز مثل ماازنوع بشر هستند ودرایتالیا یادررم تولد یافته‌اند . کشیش جوابدادبلی چنین است . شاه پرسیدکه پاپها هیچگاه باخداوند یا باعیسی سخن گفته‌اند؟ جوابداد نه . گفت پس چگونه معاصی مردم را می‌بخشند؟ من اعتقاد ندارم که کسی جز خداوند بتواند گناه مردم را عفوکند. مادرباره حضرت عیسی اقرارمیکنم که اورا پیغمبری بزرگ میدانم والبته اوهم میتواند گناهان مردم رابه‌بخشد ودرکتب خوانده‌ام که ازو درین عالم معجزات بزرگ ظاهرشد ونیز خوانده‌ام که پدراو معلوم نیست ومادر اورا نفس یکی ازملائکه حامله کرده‌است . ازداستان بصلیب کشیدن او نیز آگاهم وبهمین سبب ازقوم یهود متنفرم ... »

عثمانی در بحرالروم بفروش میرسید و چون این متاع دراروپاخریدار فراوان داشت ممالك عیسوی مایل بودند که تجارت آنرا بخود اختصاص دهند.

در زمان شاه طهماسب اول « ایوان مخوف [۱] » تراز روسیه و «الیزابت [۲] » ملکهٔ انگلستان سفیری « آنتونی جنکینسن [۳] » نام بقصد افتتاح باب تجارت ایران و اروپا از راه روسیه بایران فرستاده بودند. پس ازآن پادشاه در زمان شاه محمد خدابنده و سالهای اول سلطنت شاه عباس نیزسفرائی باین قصد ازروسیه بایران آمده بودند ولی تااینزمان مقصود ایشان کاملا بانجام نرسیده بود ومال التجارهٔ ایران بیشتر از خاك عثمانی، یعنی یا از راه تبریز به طرابوزان و یا از بغداد بحلب، برای اروپا فرستاده میشد. اززمانیکه پرتغالیها برجزیرهٔ هرمز دست یافتند راه دریائی خلیج فارس نیزظاهراً باز شد ولی عمال دولت پرتغال میخواستند که خرید امتعهٔ ایران وتجارت آن از راه خلیج بایشان منحصر باشد و بهمین سبب بهیچیك از تجار ایران اجازه نمی دادند که ابریشم یاسایر محصولات ایران رامستقیماً وبی واسطهٔ ایشان از راه خلیج بهندوستان یا اروپا فرستد، چنانکه شاه هم نمیتوانست محصول ابریشم گیلان را که متعلق بشخص وی بود از راه خلیج صادر کند. بنا برین یگانه راه صدور مال التجارهٔ ایران بممالك اروپا طرق تجارتی « مملکت روم » یعنی خاك عثمانی بود و تجار ایران ناگزیربودند که مبالغ گزاف بعنوان حقوق گمرکی وحق العبوربعمال دولت عثمانی بپردازند. علاوه برین طرق تجارتی عثمانی گذشته از آنکه هنگام دوستی دولتین بواسطهٔ وجودراهزنان پر خطر بودهنگام جنك بکلی بسته میشدوراهی برای تجارت ایران واروپاباقی نمی ماند.

بهمین دلائل شاه عباس فرستادن سفیری را بدر بار سلاطین اروپا لازم شمرد وچنانکه اشاره کردیم این سفارت را به حسینعلی بیگ بیات و سر آنتونی شرلی محول کرد. سرآنتونی شرلی باآنکه فی الحقیقه سمت راهنمائی حسینعلی بیگ را داشت ازهر جهة باسفیرقزلباش برابر بود. شاه عباس باو اعتبارنامه های مخصوص دادواورانزد «پادشاهان

---

۱ - Ivan IV le Terrible و ایوان (۹۳٦ تا۹۹۲هـ— ۱۵۲۹تا۱۵۸٤م.)

۲ - Elisabeth (۹٤۰تا ۱۰۱۲ه. ـ ۱۵۳۳ تا۱٦۰۳ م.)

۳ - Anthony Jenkinson. شرح سفارت اودرضمن روابط سیاسی صفویه باانگلستان خواهد آمد.

فرنك «یعنی پاپ و امپراطور آلمان و ملکهٔ انگلستان و پادشاهان اسکاتلند و اسپانی و فرانسه ولهستان و حکومت جمهوری ونیز فرستادهٔ مخصوص خویش معرفی کرد.

در یکی از اعتبار نامه های او نوشته شده بود : « ای پادشاهانی که آئین عیسی را پیروی میکنید بدانید که واسطهٔ دوستی ما و شما این مرد (یعنی شرلی) بوده است. البته پیش از این هم دوستی شما را آرزو داشتیم ولی راه دوستی را او نشان داد و پردهٔ بیگانگی را او از میان برداشت. این مرد برضای خویش نزد ما آمد و ماباصوابدید و رضای او یکی از رجال در بار خودرا همراه وی نزد شما میفرستیم. در ایران او را چون برادرعزیز میداشتیم. بااو دریك ظرف غذا میخوردیم وازیك جام شراب می نوشیدیم، پس چون اینمرد نزد شما رسد باید او را نمایندهٔ شخص مابدانید و آنچه میگوید و می خواهد انجام دهید... هنگامیکه او ازدریا بگذرد و قدم بخاك پادشاه بزرگ مسکوی، که ما بااو چون برادر دوست ومتحد هستیم، بگذارد باید حکام آنکشور جملگی با وی حرکت کنند واورا بمسکو رسانند... » [۱]

بنا براین میتوان گفت که سفیرواقعی شاه سرآنتونی شرلی بود، چنانکه خود او نیز چنین تصور کرد.

آنتونی شرلی در روز پنجشنبه پانزدهم ذی حجهٔ ۱۰۰۷ (۹ ژوییهٔ ۱۵۹۹) از اصفهان باهمراهان خود از راه روسیه بعزم اروپا حرکت کرد. گذشته ازحسینعلی بیگ بیات چهار قورچی [۲] (ازسواران اصیل ایرانی) وچهارده مستخدم ایرانی و یك ملا و پنج مترجم و پانزده نفر از همراهان انگلیسی [۳] وی هم بااو حرکت کردند. [٤]

۱- شارل شفر Ch. Scheffer درمقدمه‌ای که بر سفرنامهٔ رافائل دومانس «Raphael du Mans» بنام «وضع ایران - Estat de la Perse» نگاشته می نویسد که شاه عباس میخواست سرآنتونی شرلی را فقط بانگلستان بخدمت ملکهٔ الیزابت بفرستد ولی شرلی اظهار کرد که اگر باتمام سلاطین عیسوی ازدر اتحاد درآید مفیدتر است.

۲ — ازاین چهارنفر یکی علیقلی بیك برادرزادهٔ حسینعلی بیگ بیات سفیرشاه بود و دیگری اروج بیگ نام که منشی اول سفارت بوده واین شخص بعدها چنانکه شرح آن خواهد آمد دراسپانیول بدین عیسی گروید و به «دن ژوان ایران» (Don Juan) معروف شد.

۳ - همراهان انگلیسی شرلی را زمانیکه بایران آمد از ۲۵ تا ۳۱ نفر نگاشته‌اند.

٤ - علاوه براین جمله دوکشیش سابق الذکر نیز بااین هیئت همراه بودند وشاه عباس بهریك ازآندو هم مراسله ای برای پاپ وپادشاه اسپانی داده بود.

سی ودوشتر نیز ازدنبال این هیئت هدایائی را که شاه‌برای سلاطین‌فرنك معین کرده بود حمل میکردند . شاه عباس آنتونی‌شرلی و همراهان اورا تادولت آباد مشایعت‌نمود و در آنجا مهرطلای خودرا باو داد وگفت : « برادر ، هرچه را که‌تومهرکنی گرچه بقدر سلطنت من ارزش داشته باشد قبول دارم . » سپس روی اورا بوسید و دست برادرش‌ربرت شرلی‌را دردست گرفته وعده داد که در غیاب سرآنتونی با او مانند برادر رفتار کند . پس از آن یکدیگر را وداع گفتند .

سر آنتونی‌وحسینعلی بیگ و همراهان ایشان پس از عبور از کاشان وقم‌وساوه و قزوین متجاوز از یکماه بعد بگیلان وساحل دریای خزر رسیدند و در آنجا بکشتی نشسته عازم روسیه شدند .

عبورازدریای خزردوماه طول کشید وکشتی‌دچار طوفانهای سخت شد . بالاخره هیئت‌پس‌ازتحمل مشقات بسیار بهشترخان رسید . شاه عباس‌یکماه‌پیش‌ازعزیمت‌سفرای خود شخصی را بهشترخان فرستاده بود که قبلا تزار روسیه را از حرکت فرستادگان او آگاه سازد و وسائل‌آسایش‌ایشان را فراهم کند و این شخص یکروز پیش ازشرلی و همراهان او بهشترخان رسیده بود .

از هشترخان تامسکو هیئت مأمورین ایران میهمان بوریس گودونف [1] تزار روسیه بودند ویس‌ازدوماه‌ونیم مسافرت بپایتخت روسیه (دولت‌مسکوی) رسیدند . در مسکو به سر آنتونی شرلی خوش نگذشت ، چه تزار روسیه فقط حسینعلی بیگ را سفیر شاه عباس شمرد و حتی فرستادهٔ دیگری‌راهم که شاه ایران پیش ازآنتونی شرلی و همراهان‌او بروسیه‌فرستاده و ازهشترخان باایشان همراه بود ، بروی مقدم داشت . همچنین‌بموجب فرمان تزار درمسکو بشرلی و رفقایش اجازه دید وباز دید وملاقات با تجاو انگلیسی آنشهر نیز داده نشد . شرلی هم که از بدرفتاری تزار آزرده خاطربود روزی که او هیئت سفرای ایران را بارداد بحضور وی نرفت و بدین واسطه بدبینی تزار نسبت باو بیشتر شد ، چنانکه برای آزار او از بی بهانه جوئی بر خاست و

۱ — Boris Goudonoff

دستور داد تامراسلاتی را که‌شاه‌عباس برای سایر پادشاهان اروپا بشرلی داده بود ازو گرفته خواندندو « نیکلادی ملو » کشیش فرانسیسکن را که‌شرلی در راه بجرم خیانت بشاه ایران دستگیر و محبوس ساخته بود از حبس آزاد نموده بروی‌چیره‌کردند. ۱

عاقبت پس از ششماه اقامت در مسکو شرلی و حسینعلی بیگ با همراهان خود ازپایتخت‌روسیه درروزعید پاک‌سال ۱۶۰۰ میلادی(اواخرسال ۱۰۰۸ ه.) بقصد آلمان حرکت کردند؛ولی‌چون‌بارهای سنگین از هدایا همراه داشتند بایشان گفته شد که از راه‌اقیانوس‌منجمدشمالی‌روند. پس‌ازکنار رود ولگا راه شمال پیش گرفتند و شش‌هفته‌بعد ببندر آرخانگلسک[۲] ازبنادر شمالی‌روسیه درکنار دریای‌ابیض رسیدند. مدت‌توقف‌هیئت دربن‌بندر نیزبرای تهیهٔ آذوقه ولوازم سفرقریب یکماه بود. بالاخره ازآنجا با کشتی‌عازم آلمان شدند وپس از یکماه ونیم دریا نوردی ، که‌بسبب طوفانهای شدید‌بسیار سخت گذشت . از راه دماغهٔ شمال وسواحل نروژ ببندر «اشتود»[۳] دردهانهٔ رود الب[۴] رسیدند . دراین بندر منشی سرآنتونی که «پاری»[۵] نام داشت‌از جانب او بامراسلات چندمأمورانگلستان گردید وشرلی باسفیرایران وسایرهمراهان‌به«امدن»[۶] رفت ودربن بندردوك‌اولدنبورگ[۷] (ازدوك نشینهای آلمان) ایشان‌را بگرمی پذیرفت و پذیرائی شایان کرد .

۱-تفصیل این موضوع را یکی‌ازهمراهان انگلیسی شرلی موسوم به‌پاری (Parry) که‌منشی او بوده‌چنین نگاشته‌است. دربین راه‌میان دوکشیش پرتغالی‌که‌همراه مابودند نزاع افتادویکی ازآندوکه آلفونسوکردرو وازفرقهٔ فرانسیسکن بود بسرآنتونی اطلاع دادکه کشیش دیگر موسوم به نیکلا تمام اوقات خودرا درهندوستان بلهو ولعب میگذرانید وکاررا بجائی رساند که‌پادشاه اسپانی ازحرکات او آگاه شد واورا احضار کرد... بعلاوه هدایائی راکه او بنام خود تقدیم‌شاه‌ایران کرد یکی ازدوستان شاه ازهرمز داده وحتی عریضه‌ای هم باهدایا فرستاده بود ولی این کشیش باحامل‌آنهاآشنا شد واورا بامبلغ کمی فریب داد وهدایا وعریضه‌را ازوگرفت ودر راه عریضه را بدور انداخته هدایارا بنام خود تقدیم شاه‌نمود. سرآنتونی ازشنیدن این مطالب درخشم شدوامرداد تاکشیش‌را دستگیر کنند. پس ازآن درشرح‌رفتار تزار باشرلی مینویسد که‌تزار دستورداد‌کشیش‌را ازحبس شرلی آزاد نمودند و مجلسی تشکیل کردند که دربارهٔ رفتار شرلی با کشیش رسیدگی کنند چون درین مجلس کشیش زبان بدشنام شرلی گشود وآتش خشم وی را برانگیخت شرلی طپانچهٔ سخت برروی او زدوپس ازاین‌واقعه مجلس تحقیق برهم خورد و ازآن‌پس مامورین تزاراحترام شرلی را بیشتر نگه داشتند،

۲—Archangelsk ۳—Stode ٤—Elbe ٥—Parry ٦—Emden ٧—Oldenburg

از «امدن» هیئت‌سفرا عازم پراگ[۱] پایتخت مملکت‌بهم[۲] شدندو پس از عبور ازشهرهای‌کاسل وویمار وهال‌ولیپزیگ[۳] درپائیز سال ۱۰۰۹ هـ (۱۶۰۰ م.) بپراگ رسیدند. رودلف‌دوم[٤] امپر اطور آلمان نیز آنزمان دربهم بود وچون از آمدن سفیر ایران آگاه شدسیزده‌کالسکه‌باجمعی ازسرداران وبزرگان دربارو پنجهزار سپاه‌باستقبال ایشان‌فرستاد وآنان‌را بامهربانی وشکوه تمام‌نزد خودنگاه داشت.[٥]

امپراطور آلمان پیشنهاد های سر آنتونی شرلی‌را دربارهٔ اتحاد باشاه عباس برضد ترکان عثمانی با احتیاط پذیرفت وبسیار سعی کرد که‌مگر اورا ازرفتن بدربار سایر پادشاهان اروپا بازدارد وبفرستادن نامهای شاه بوسیلهٔ قاصدهای مخصوص راضی کند، ولی شرلی بدین امر راضی‌نشد و در بهار سال بعداز امپراطور اجازه حرکت گرفت وباحسینعلی بیك وسایر همراهان ازراه نورنبرگ[٦] ومونشن[۷] واینس بروك[۸] عازم ایطالیا گردید. امپراطور آلمان هنگام حرکت هیئت پنجاه قطعه‌ظروف نقرهٔ‌مختلف به‌آنتونی شرلی بخشید ودوهزار درکای آلمانی[۹] هم برای مخارج سفربرآن افزود ونیز بهریك ازهمراهان وی‌یك‌جام نقرهٔ‌مطلا ودویست دوکا عطا کرد.

ازپراگ شرلی‌و همراهان اوبه نورنبرگ از شهرهای دوك نشین باویر[۱۰] رفتند. درانجا نیزاز یشان باشکوه وجلال تمام پذیرائی شدومدت چهار روز میهمان حکمران شهر بودند و هنگام عزیمت نیزاز طرف حکمران دوجام طلایکی بشرلی و دیگری بحسینعلی بیك‌بیات تقدیم شد. سپس‌ازراه‌اوگسبورگ[۱۱] بشهر مونشن‌پایتخت باویر رفتند وویلهم‌دوم‌معروف به‌پارسا[۱۲] دوك‌باویر، که‌تازه ازمقام خود کناره‌گرفته بودازهیئت سفارت پذیرائی شایان کرد. ازمونشن‌راه‌ایطالیا پیش‌گرفتندو پس ازعبور ازشهرهای اینسبروك وبرنر[۱۳] وبوتزن[۱٤] وترانت[۱٥] به‌شهر مانتوا[۱٦] رسیدندو درآنجا دوك «وینسنزو گونزاگا[۱۷]» ایشان‌رابا گرمی واحترام فراوان پذیرفت.

---

۱ - Prag ۲ - Böhmen ۳ - kassel, Weimar, Halle, Leipzig ٤ - Rodolphe II
٥ - شارل شفر در مقدمه ای که‌بر سفر نامهٔ‌را فائل‌دومانس‌نگاشته مدت توقف هیئت سفارت‌را درپراك سه ماه نوشته است.

٦ - Nürnberg ۷ - München ۸ - Innsbrück ۹ - هر دوکا قریب ۲۲ تا ۲٤ قران
۱۰ - Bavière (Bayern) ۱۱ Augsburg ۱۲ - Wilhiem II le Pieux ۱۳ - Brenner
۱٤ - Botzen ۱٥ - Trente (Trient) ۱٦ - Manthoa ۱۷ - Vincenzo Gonzaga

چنانکه پیش از این اشاره کردیم شاه عباس نامه‌ای هم به دوچه [۱] یا دوك ونیز نوشته بود، پس شرلی و حسینعلی بیک ناگزیر بودند که برای رساندن نامهٔ شاه بآنشهر نیز بروند، بهمین سبب شرلی پیش از آنکه بایطالیا برسد شخصی موسوم به «میکل‌آنژ سرای [۲]» حلبی را نزد دوچه فرستاد تا اورا از عزیمت سفرای ایران آگاه سازد و از مانتوا نیز فرستادهٔ دیگری بهمین قصد روانه ونیز کرد ولی دولت ونیز باو جواب داد که چون از دربار سلطان عثمانی سفیری بدانشهر آمده و دولتین درکار مصالحه‌اند از پذیرفتن سفرای ایران معذور است، چه ممکنست ورود سفرای شاه عباس بار دیگر موجب تیرگی روابط حکومت ونیز باسلطان عثمانی گردد. بنابراین شرلی و همراهان وی ناگزیر از راه فلورانس [۳] عازم رم شدند.

دوك فردنیاند دومدیسی [۴] دوك تسکان [۵] درشهر پیزا [۶] از یشان با مهربانی بسیار پذیرائی کرد و آنان را بتماشای بندر لیورنو [۷] که بفرمان او ساخته میشد برد [۸].

از پیزا بشهر سی‌ینا [۹] رفتند و در آنجا کاردینالی از جانب پاپ کلمان هشتم [۱۰] باستقبال ایشان رسید و همراه وی عازم رم شدند.

در رم باز بین شرلی و حسینعلی بیک اختلافی پدید آمد و بهمین سبب پاپ آندو رایکبار بحضور پذیرفت. شرلی چون بخدمت پاپ رسید مقاصد شاه عباس را درخصوص تشکیل اتحادی بر ضد ترکان عثمانی بیان کرد و وعده داد که شاه بمبلغین و کشیشان کاتولیك درسراسر ایران آزادی کامل خواهد داد و پاپ را امیدوار ساخت که ممکنست بوسیلهٔ مبلغین عیسوی روزی مردم گرجستان هم بمذهب کاتولیك در آیند.

آنتونی شرلی تا ماه محرم ۱۰۱۰ (ژوئیه ۱۶۰۱) دررم بود ولی در این تاریخ پوشیده با دونفر از کسان خود از مقر حکومت پاپ ببندر «آنکونا [۱۱]» و از آنجا به ونیز رفت. در سبب این سفر پنهانی دو عقیدهٔ مختلف اظهار شده است:

---

۱ - Doge ۲ - Michel-Ange Cerray ۳ - Florence ٤ - Ferdinand de medici
۵ - Toscano ٦ - Pisa ۷ - Livorno

۸ — اروج بیك یا دن‌ژوان ایران که سابقا از او نام برده ایم و در سطور بعد نیز شرح حال وی خواهد آمد، مینویسد که ۵۰۰۰ غلام مشغول ساختن این بندر بودند.

۹ - Siena ۱۰ - Clément VIII ۱۱ - Ancona

برخی نوشته اندکه چون یکی از همراهان انگلیسی وی نامهائی را که شاه عباس بسلاطین اروپا نوشته بود ازوی ربوده وبقسطنطنیه برده تسلیم وزیر اعظم عثمانی کرده بودسرآنتونی شرلی جان خودرا درخطر دید و لازم شمرد که بحکومت ونیز پناه‌جوید. اروج بیك یا«دن‌ژوان ایران»درکتاب خودمی‌نویسد درشهر«سی‌ینا» میان سرآنتونی شرلی و حسینعلی بیگ‌درحضور کاردینالی که از طرف پاپ باستقبال آمده بود نزاع سختی در گرفت؛ زیرا چون حسینعلی بیگ هدایائی را که شاه عباس برای پاپ فرستاده بوداز شرلی مطالبه کرد معلوم شد که‌او قسمتی ازهدایای‌شاه رادر مسکوبتجار انگلیسی‌مقیم‌بنادر بالتیك‌فروخته‌است‌وهمین‌امر موجب‌فرارشرلی گردید[۱]

پس‌از فرار شرلی حسینعلی بیگ تادوماه در شهر رم‌بودو ازآن‌پس عازم اسپانی شد. پاپ‌هنگام وداع یك‌زنجیر طلاودوهزار دوکابول نقدبوی داد و هر یك از قورچیان اونیز یك زنجیر طلا و یك شمایل عیسی هدیه کرد. علاوه براین کشیش عالیمقامی ازمردم بارسلونا [۲] راکه «فرانسیسکو گواسك[۳]»نام داشت مأمور کرد که تا اسپانیول باسفیر ایران همراه باشد وتمام احتیاجات‌او واعضاء سفارت‌رارفع کند [۴].

حسینعلی بیك و همراهان اواز رم ببندر «ژنوا[۵]» رفتند و ازآنجا در دو کشتی نشسته در «ساونا[۶]» پیاده شدند وراه «آوینیون[۷]» پیش گرفته و سر انجام

---

۱ ـ یکی ازهمراهان انگلیسی شرلی که‌نام اومعلوم نیست درسفرنامهٔ خود موضوع اختلاف شرلی وحسینعلی‌بیگ‌را نوع دیگر نقل کرده مینویسد : «... در روم سفیر ایرانی وشرلی دربارهٔ اهمیت مقام یکدیگر بنزاع درآمدند وشرلی بسفیر ایران سخنان درشت‌گفت واورابااطاعت‌اوامر خویش خواند. سفیر ایرانی ازشنیدن سخنان اوآزرده خاطر شد وبقهرورنجش از وی مفارقت‌کرد وراه ایران پیش‌گرفت. چون بایران رسید وبخدمت شاه‌عباس رفت درحضور ربرت‌شرلی برادر سرآنتونی شرلی‌شرح سفر خویشرا نقل کرد وزبان‌ببدگوئی سرآنتونی گشود وبوی‌تهمتهای فراوان زد. ولی ربرت‌شرلی ازبرادر خود دفاع نمود ودروغهای سفیررا مدلل‌ساخت. پس‌شاه‌عباس فرمان داد تادرحضور ربرت‌شرلی دستها وزبان‌سفیر ایرانی‌رابریدند...»ولی این‌مطالب دوراز حقیقت است‌زیرا چنانکه خواهیم گفت مسلمست که‌حسینعلی‌بیك‌بیات ازایطالیا بایران باز نگشته وپس از فرارشرلی باسپانیول رفته ووظیفهٔ سفارت خودرا نیز درآن مملکت انجام داده است .

Francisco Guasque - ۳ Barcelona - ۲

۴ ـ « دن‌ژوان‌ایران» درکتاب خود مینویسدکه‌آشپز ودونفر ازنوکران سفیر دررم بمذهب کاتولیك درآمدند ودرآنجاماندند وحسینعلی بیگ ازین جهت سخت خشمگین وملول شد.

Avignon - ۷ Savona - ٦ Genova - ٥

پس از گذشتن ازشهر های «نیم[1]» و« من‌پلیه[2]» و ناربن[3]» و« پرپینیان[4]» وعبور از جبال « پیرنه[5]» وارد خاك اسپانیول شدندو ببندر بارسلونا رسیدند . درین بندردوك «فریا[6]» نایب السلطنهٔ کاتالونی[7] ازیشان پذیرائی کرد واز آنجا بشهر «والادلید[8]» که اقامتگاه فلیپ سوم پادشاه اسپانی بود رفتند .

پادشاه اسپانی حسینعلی بیگ راباشکوه وجلال بسیاربحضور خویش‌پذیرفت واورا دوماه در دربار خود نگاه‌داشت . پس‌از آن سفیر ایران مصمم شدکه بایران باز گردد وانجام مأموریت خودرا درپنج مملکت دیگر ، یعنی انگلستان و اسکاتلند و فرانسه‌ولهستان‌ونیز بزمان دیگر گذارد ، وبرای این‌که ازسفرطولانی خشکی اجتناب کند برآن شد که ازراه دریائی جنوب افریقاودماغهٔ امیدواری خودرا بخلیج فارس وهرمز رساند وازآنجا باصفهان رود .

پادشاه اسپانی هنگام وداع حسینعلی بیگ رابمهربانی و گرمی تمام پذیرفت وگذشته ازهدایای فراوانی که‌برای‌شاه عباس باوداد یك زنجیر طلابقیمت‌پانصدا کو[9] ویازده هزاردوکا وجه‌نقد هم‌برای مخارج سفر بشخص او بخشید[10] . بعلاوه سفیرو همراهان اوتالیسبون[11] نیزمیهمان وی‌بودند وازآنجاهم یك‌کشتی اسپانیولی مأمورشد که‌آنان‌را مجاناً بخلیج‌فارس رساند .

سفیر ایران‌ازوالادلیدباهمراهان‌بشهر مادرید[12] واز آنجا به«تولدو[13]»ولیسبون رفت‌ولی‌درمحل «مریدا[14]» دومنزلی لیسبون واقعهٔ ناگواری روی‌داد : چنانکه سابقاً هم‌اشاره کردیم باهیئت سفارت‌ایران یك«ملا»نیز ازایران همراه شده‌بود که مراقب اعمال دینی‌اعضاء سفارت‌باشد.این‌بیچاره رایك‌مرد متعصب اسپانیولی درمریدا بضرب

Pyrénée -۵ Perpignan -۴ Narbonne -۳ Montpellier -۲ Nîmes -۱
Valladolid -۸ Catalogne -۷ Feria -۶

۹ ـ نزدیك بچهار صد وپنجاه تومان پول امروز ، هراکو کمی بیش از ۹ریال ارزش داشته است .

۱۰ ـ حسینعلی بیگ وهمراهان او درمدت سفر خود گذشته از جامهای طلاونقره و اشیاء قیمتی بسیار مبلغ گزافی پول نقد بدست آورده بودندکه‌جمع آن به۲۱۶۰۰ دوکا یعنی‌متجاوز از پنجاه هزار تومان میرسید . ـ تزار روس ۳۸۰۰، امپراطور آلمان ۴۸۰۰، پاپ ۲۰۰۰ وپادشاه اسپانی ۱۱۰۰۰دوکا بسفیر وهمراهان‌او داده بودند.

Mérida -۱۴ Toledo -۱۳ Madrid -۱۲ Lisbon -۱۱

کارد ازپای درآورد وحسینعلی بیك ازین جهت بسیار دلتنك و خشمگین شد و اروج -
بیك را بوالادلید فرستاد تاازحکومت اسپانی خون بهای اورا مطالبه کند .

پس از آن حادثهٔ دیگری نیز برتأثر واندوه خاطروی افزود ، چه سه نفر اعضای عالیمقام هیئت هنگام خروج از اسپانی دین اسلام را ترك گفته بمذهب کاتولیك درآمدند .

یکی از آنسه علیقلی بیگ برادرزادهٔ سفیر بود که باقبول مذهب کاتولیك عم خود را سخت ملول و متغیر ساخت و هنگام غسل تعمید او فیلیپ سوم پادشاه اسپانی شخصاً پدرخواندگی وی را پذیرفت و چون بمذهب کاتولیك درآمد اورا باسم خویش «دن فیلیپ» نام نهاد .

دیگری منشی اول سفارت اروج بیگ بود[1] که ملکهٔ اسپانی هنگام غسل تعمید مادر

---

۱ - اروج بیگ که پس از قبول دین عیسی به «دن ژوان ایران» معروف شد درسال ۹٦۷ تولدیافته بود وهنگام سفر اروپا قریب چهل سال داشت . پدرش سلطانعلی بیگ ازسرداران معروف قزلباش وازطایفهٔ کرد بیات بود که درسال ۹۹۳ زمان پادشاهی شاه محمدخدابنده هنگام جنك ایران وعثمانی درمحاصرهٔ تبریز کشته شد . این سردار فرمانده فوج مخصوصی بود که شاه پس از مرگ وی ریاست آنرا بپسرش اروج بیك سپرد . دن ژوان درروز چهارم محرم ۱۰۱۳ (۱۵ مه ۱٦۰۵) در شهر والادلید بدست یکی از مردم اسپانی بقتل رسید وبرای اینکه مرگ اوفاش نشود جسدش را درقانقی نهاده بدریا انداختند وچند روز بعد درساحل طعمه سگان گردید .

این مرد درحدود سالهای ۱۰۱۲ — ۱۰۱۳ (۱٦۰٤ م .) کتابی درشرح سفرخود نگاشته است که بسه باب تقسیم میشود : باب اول وصف مختصریست ازایالات وولایات ایران وطرز حکومت آنها درعصر صفوی وعادات واخلاق مردم وطوائف وقبایل بزرگی که درهرولایت ساکنند وهمچنین ذکر اسامی پادشاهان ایران ازنمرود (!) تاشاه عباس بزرگ . باب دوم شامل شرح سلطنت پادشاهان صفوی وجنگهای ایشان باسلاطین عثمانی و امرای ازبك است وباب سوم حاکی ازتفصیل ورود سرآنتونی شرلی بدربار ایران وسفارت حسینعلی بیگ وهمراهان اوست ازروز حرکت تاورود بشهر لیسبون . اصل این کتاب را اروج بیگ بفارسی نگاشته وبکمك یکی ازفضلای اسپانی موسوم به آلفونسو رمن «Alfonso Remon» که رتبهٔ لیسانس داشته بزبان اسپانیائی ترجمه وطبع نموده است . آلفونسو رمن درمراسله‌ای که ضمیمهٔ کتاب اروج بیگ کرده است اورا دوست صمیمی خود میخواند و کتاب وی را بکشیش مخصوص شاه فیلیپ سوم به «دن آلوارودوکاراواژال «Don Alvaro de Caravajal» معرفی میکند واین کشیش دن ژوان را هنگامی که میخواست تغییر دین دهد در نمازخانهٔ قصر شاهی غسل تعمید داده بود . اروج بیك دریکی ازابواب کتاب خود میگوید که درتمام مدت سفر وقایع روزانه را یاد داشت میکرده است تادربازگشت بایران تقدیم شاه کند . این کتاب را مستشرق معروف انگلیسی لواسترانج «G. Le Strange» بانگلیسی ترجمه کرده ودرسال ۱۹۲٦ م . بطبع رسانده است .

خواندگی اورا قبول کردوبنام دنژوان ایران معروف گشت . سومی بنیادبیگ ازاعضای سفارت که‌اورا پس‌از قبول مذهب کاتولیك «دن دیه‌گو[۱]» نامیدند .



تصویر حسینعلی بیك بیات

سفیر شاه عباس دردربار پادشاهان اروپا

کار اگیدیوس سادلرس Aegidius Sadelrs معمار ونقاش و گراور ساز آلمانی درپراگ (سال ۱۶۰۱ م .)

۱ - بعدها دراسپانیول بین این‌شخص ویکی ازنویسندگان وشعرای اسپانی موسوم‌به سالاس‌باربادیلو «Salas Barbadillo» دعوائی حقوقی‌پدید می‌آید وبدین مناسبت نام اودر کتابی که «سنیور امیلیو کتارلو Senor Emilio Cotarelo» درتحقیق‌احوال شاعر مزبورنوشته استذکر شده ومولف‌اخیر درکتاب خودشرحی نیز راجع به‌اروج‌بیگ (دن‌ژوان) وکتاب‌اونگاشته است .

حسینعلی بیك بقصد کشتن این سه‌نفر که بگمان وی کافر شده بودند یاروزنی بربر را که پس از چندی خدمت در کشتی های اسپانیولی آزاد شده بود اجیر کرد و هر گاه مارکی سانتاکروز [1] از رجال اسپانی بحمایت همکیشان تازهٔ خود برنمیخاست جان ایشان سخت درخطر میافتاد.

سفیرایران وسایرهمراهان او عاقبت دراواسط سال ۱۰۱۰ ه.با کشتی اولیسیون بسوی ایران حرکت کردند و بایستی در اواخر آن سال ببندر هرمز رسیده باشندولی تاریخ رسیدن حسینعلی بیگ بخدمت شاه عباس معلوم نیست و ازسرنوشت او وسایر همراهانش آگاه نیستیم.

تسخیر بحرین

چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ایم جزیرهٔ بحرین از اواسط قرن دهم هجری در قلمرو حکومت هرمز و دائرهٔ نفوذ دولت پرتغال بود. در سال ۱۰۱۰ هجری چون فرخشاه امیرهرمز در گذشت و پسرش فیروز شاه جانشین وی گردید، رکن الدین مسعود حاکم بحرین که برادر رئیس شرف‌الدین لطف‌الله وزیر هرمز بود لوای استقلال برافراشت وازاطاعت امیرهرمز سرپیچید ولی ازبیم آنکه مبادا کشتیهای پرتغالی بیاری فیروزشاه که درحمایت ایشان‌بود، ببحرین تازند یکی ازبزرگان فارس را که خواجه معین الدین فالی نامداشت و باوی خویشاوند بود بیاری خویش خواند و خواجه معین الدین الله‌وردی خان قولر آقاسی امیرالامرای فارس‌را [2] ازاین‌امرآگاه ساخت. الله‌وردی خان‌هم که‌ازدیر زمانی‌درپی تسخیر بحرین بود از موقع استفاده کرد و معین الدین را با یکدسته سپاه درظاهر بیاری رکن‌الدین مسعود ونهانی برای تصرف بحرین بدانجزیره فرستاد.

معین‌الدین چون‌با سپاه‌خود ببحرین رسید وروزی چند در آن‌جزیره بسر برد شبی ناگهان سحرگاه با پسر عم خویش رئیس منصور بخانهٔ رکن الدین در آمد و او را در خوابگاهش هلاك کرد. سپاهیان رکن الدین چون از واقعه آگاه شدند بانتقام خون اوبا معین‌الدین بجنگ پرداختندو کاربر وی‌تنگ شد. ولی اتفاقاً درهمان

۱- Marquis Santa- Cruz

۲ ـ الله‌وردی‌خان ازسال ۱۰۰۴ بحکومت فارس منصوب شده بود.

روزها امیر یوسف شاه نام از امرای فارس که هنگام باز گشت از مکه در خلیج فارس گرفتار دزدان دریائی شده و مقداری از اموال خود را از دست داده بود و آن زمان با دسته ای سپاه بفرمان الله وردیخان از پی دزدان میگشت ببحرین رسید و معین الدین بیاری او بر سپاه مخالف غلبه کرد .

چون خبر فتح بحرین انتشار یافت فیروز شاه امیر هرمز و حاکم پرتغالی آنجا سپاهی با کشتیهای چند بدانجزیره فرستادند و یکچند میان سپاهیان ایران و پرتغال در خشکی و دریا آتش جنگ روشن بود، ولی عاقبت با آنکه خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه نیز کشته شدند سپاه ایران غالب شد و کشتیهای پرتغالی ناگزیر بهرمز باز گشتند و جزیره از تصرف پرتغال خارج و ضمیمهٔ حکومت فارس گردید .[1]

نخستین سفارت آنتونیو دوگووا بایران

درهمان اوقاتی که حسینعلی بیگ بیات ازرم عازم اسپانی بود یعنی در آغاز سال ۱۰۱۰ فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بقصد تبلیغ دین مسیح در ایران به « دم آریاس سالدانها[2] » نایب السلطنهٔ هندوستان و «آلکسیس دومنسز[3]» اسقف گوا فرمان داد که هیئتی از روحانیون مسیحی بایران فرستند. نایب السلطنه و اسقف هند نیز سه تن از کشیشان کاتولیک موسوم به «ژرم دولا کروا[4] » و « کریستف دوسنت اسپری[5] » و « آنتونیو دو گووا[6] » را بفرمان شاه باهیئتی روانه ایران کردند و ریاست این هیئت با آنتونیو دو گووا بود

آنتونیو دوگووا و همراهان وی در ۲۲ شعبان ۱۰۱۰ (۱۵ فوریهٔ ۱۶۰۲) از بندر گوا در ساحل غربی هندوستان حرکت کردند و در اواسط ربیع الاول سال بعد در مشهد بخدمت شاه عباس رسیدند . شاه پیش از ورود ایشان بمشهد جمعی از سرداران بزرگ خود و از آنجمله ربرت شرلی را باستقبال فرستاده بود و چون بمشهد وارد شدند هر سه کشیش را بار داد و مهربانی بسیار نمود. ژرم دولا کروا نامهٔ پادشاه اسپانی و هدایائی را که نایب السلطنهٔ هندوستان فرستاده بود از نظر شاه گذرانید و از جانب اسقف گوا نیز

---

۱ - چنانکه درصفحات پیش نیز اشاره کرده‌ایم دربن زمان مملکت پرتغال بامتصرفات آن در تصرف پادشاه اسپانی بود .

۲ - Arias Saldanha . ۳- Alexis de Menessez . ۴ - Jérôme de la Croix ·
۵- Christophe de Saint -Esprit . ۶ - Antonio de Gouvea·

نسخه‌ای از «شرح زندگانی عیسی» که جلدی نفیس و گرانبها داشت باتصویری چند ازباپ تقدیم کرد. آنتونیو دوگوائیس هیئت دومقصد اساسی داشت یکی آنکه میخواست بنیان منافع تجارتی پرتغال را که بواسطهٔ تسخیر جزیرهٔ بحرین ازجانب ایران تاحدی سستی گرفته بود استوار سازد و دیگر آنکه دربارهٔ تبلیغ دین مسیح درایران از شاه اختیاراتی گیرد ، شاه عباس نیز باوی بزبان موافقت سخن گفت واورا باهمراهانش در ملازمت خویش بکاشان واصفهان برد وباو اجازه داد که دراصفهان صومعه و کلیسائی برای عیسویان بسازد وحتی مخارج کاشی کاری وآرایشهای صنعتی آنرا نیز ازخزانهٔ خود بپرداخت وچون آنتونیو باو اطمینان داد که نایب‌السلطنهٔ هند بسواحل ایران نخواهد تاخت باسلطان محمدخان سوم پادشاه عثمانی ازدرجنگ درآمد. سپس یکی ازسرداران خود موسوم به‌الله‌وردی بیگ را بانامه وهدایائی همراه آنتونیودوگوا باسپانی فرستاد تابرضد ترکان عثمانی بافیلیپ سوم قراردادی بندد .

سفارت ربرت‌شرلی باروپا

شاه‌عباس همواره ازپی آن بود که فرصتی بدست آرد وجزیرهٔ هرمزرا از پرتغالیان باز گیرد . ولی انجام این مقصود تنها با قوای بری امکان ناپذیر می نمود وشاه ایران چون کشتی های جنگی نداشت میخواست بایکی ازدولتهای اروپائی که درقوای بحری توانا باشد متحد گردد وبدستیاری کشتیهای آندولت مقصود خویش را انجام دهد . ازاین گذشته شاه‌عباس زمانی میتوانست باخیال فارغ بانجام کار پرتغالیان پردازد که از جانب ترکان عثمانی آسوده خاطر باشد ، بهمین سبب همیشه درصدد بود که از پادشاهان عیسوی اروپا برضدعثمانی اتحادیه‌ای تشکیل کند وحریف زورمند غربی خویش را ازپای درآورد وچون ازآمد وشد سفرائی که تاآنزمان ازایران باروپا رفته یاازاروپا بایران آمده بودند، نتیجهٔ مؤثری نگرفته بود ربرت شرلی برادر سرآنتونی شرلی را، که پیش ازاین ازاونام برده‌ایم، مانند برادرش بانامه‌هاو هدایای بسیار بهمراهی چندتن ازایرانیان بسفارت روانهٔ اروپا کرد. این مرد انگلیسی درمدت اقامت خود درایران بشاه عباس خدمات بسیار کرده وچنانکه در فصول بعد خواهد آمد، مخصوصاً درجنگهای ایران وعثمانی رشادتهای فراوان نموده بود.

ربرت شرلی وهمراهان اودر بیست وچهارم شوال ۱۰۱۶ (۱۲فوریهٔ۱۶۰۸)از

اصفهان حرکت کردند واز طریق مازندران ودریای خزرعازم اروپا شدند وازهمراهان او یکی کاپیتن توماس پوول[1] ازصاحبمنصبان انگلیسی بود که در تنظیم سپاه ایران خدمات شایان کرد. پس ازعبور از روسیه بشهر کراکوی[2] که آنزمان پایتخت لهستان بود رسیدند وسی‌گیسموند[3] پادشاه آنمملکت آنهارا بگرمی واحترام بسیار پذیرفت. مدت اقامت ربرت شرلی دردربار پادشاه لهستان درست معلوم نیست، همینقدر میدانیم که شرلی درماه ربیع‌الاول سال ۱۰۱۸ (ژوئن ۱۶۰۹) درشهر پراگ بوده است.

درآلمان ردلف دوم شرلی وهمراهان اورا چندی دردربارخود نگاهداشت واورا بواسطهٔ خدماتی که ازراه جنگ باترکان عثمانی بعالم عیسویت کرده بود مقام شوالیه[4] ولقب «کنت پالاتن[5]» عطا کرد ونامه‌ای برای جیمز اول[6] پادشاه انگلستان باوداد که درآن شرحی ازخدمات ربرت شرلی بعیسویان ایران نوشته بود ربرت شرلی میخواست مستقیماً از پراگ بانگلستان رود ولی چون کنت سالیسبوری[7] وزیر جیمز اول پادشاه انگلستان راازقصد خود آگاه ساخت کنت بوی جواب داد که شاه مایلست او پس ازانجام مأموریت خود دردربار سایر پادشاهان اروپا بانگلستان رود.

پس ربرت شرلی راه ایطالیا پیش گرفت ودر روز یکشنبهٔ ۲۸ جمادی الثانی ۱۰۱۸ (۲۸ سپتامبر ۱۶۰۹) باتشریفات کامل وارد شهر رم شد. چون بحضور پاپ پول پنجم[8] رسید نامهای شاه عباس و امپراطور آلمان را تقدیم وی کرد ومیل کامل پادشاه ایران را باتحاد پادشاهان عیسوی برضد سلطان عثمانی بیان نمود. پاپ نیز با او مهربانی بسیار کرد واورا بلقب کنت قصر مقدس لاتران مفتخر ساخت[9].

هنگام حرکت ربرت شرلی ازرم نیز پاپ وکاردینال برقز[10] باوهدایای بسیار

۱- Thomas Powel. ۲- Cracovie. ۳- Sigismond.

٤- Chevalier. ٥- Comte de Palatin. ٦- James. ۷- Salisbury. ۸- Paul V.

۹- Comte du Sacré palais du Latran ـ قصر لاتران رایکی ازمعاصران نرو «نرون ـ Neron» امپراطور روم بنام پلوتیوس لاترانوس «Ploutius Lateranus» بنانهاده بود که «نرو» اورا برای ضبط اموالش هلاك کرد. این قصر را قسطنطین کبیر امپراطور روم بپاپ ملکیاد «Melchiade» بخشید وچندی مقر پاپ بود وازسال ۱۲۵۹ هـ. (۱۸٤۳ م.) بموزهٔ آثار عتیقهٔ عیسوی تبدیل یافت وامروز دراختیار پاپ است.

۱۰- Cardinal Borghese.

دادند و شرلی ازرم بشهر میلانو واز آنجا ببندر ژنوا [1] رفت و با کشتی عازم بارسلونا [2] از بنادر اسپانی گردید.

چون ببندر بارسلونا رسید ازو خواهش کردند که در انتظار فرمان شاه در آن شهر بماند. فیلیپ سوم پادشاه اسپانی و وزیر او دوك لرما [3] سفارت ربرت شرلی را بچشم بدبینی مینگریستند ویکی از منشیان شاه موسوم به پرادو [4] دربارهٔ ربرت شرلی به سفیر انگلستان فرانسیس کوتینگتن [5] گفته بود که «چون غالباً اشخاصی از این سرزمین دوردست (یعنی ایران) باسپانی آمده و بدروغ خود را سفیر خوانده‌اند اعلیحضرت تا بصحت ماموریت اینگونه اشخاص اطمینان حاصل نشود از پذیرفتن ایشان خودداری خواهند کرد. بعلاوه اینشخص مردی عاقل بنظر نمیرسد، چه اگر عقل درستی داشت در صورتیکه عیسوی مذهب است دستار مسلمانان را بر سر نمیگذاشت.» بهمین سبب ربرت شرلی ناگزیر بخرج خود از بارسلونا به آلکالا [6] واز آنجا به آرانژوز [7] اقامتگاه بهاری پادشاه رفت وچون در ماه شوال ۱۰۱۸ (ژانویه ۱۶۱۰) شاه اورا بارداد دو نامه که از شاه عباس همراه داشت تقدیم کرد و درضمن خطابهٔ مشروحی فیلیپ سوم را دعوت نمود که بادیگر پادشاهان اروپائی متحد شود و باسلطان عثمانی جنگ شدیدی آغاز کند. ولی شاه بخطابهٔ مشروح او جواب کوتاهی داد و ملکه نیز باوی از مسائل عادی سخن گفت وهردو اورا بسردی پذیرفتند، چنانکه شرلی از رفتار ایشان خشمگین شد وبدوك لرما وزیر پادشاه شکایت کرد.

از آرانژوز شرلی بمادرید رفت ودوماه در آنجا میهمان پادشاه اسپانی بود وچون آگاه شد که جمیز اول پادشاه انگلستان حاضر است اورا چون سفیری پذیرائی کند از پی مسافرت بانگلستان برخاست ودراواسط ماه ذیحجهٔ ۱۰۱۸ (مارس ۱۶۱۰) برای تحصیل اجازهٔ مرخصی بخدمت فیلیپ سوم رسید. پادشاه اسپانی گذشته از جواب نامهای شاه عباس چهارهزار دوکا نیز بشخص او بخشید. ولی شرلی بعللی چند مجبور شد که تا تابستان سال ۱۰۲۰ در اسپانی بماند و در ینمدت زن خود را هم که در لهستان مانده بود بمادرید آورد. [8]

۱- Genova (Gênes)، ۲- Barcelona (Barcelone)، ۳- Duc de Lerma.

۴- Prado، ۵- Francis Cottington، ۶- Alcala، ۷- Aranjuez.

۸ - زن ربرت شرلی ترزیا نام داشت ودختر اسماعیلخان نام از بزرگان چرکس بود. این دختر را شاه عباس درسال ۱۰۱۶ بازدواج ربرت شرلی درآورد.

درماه جمادی الاولی ۱۰۱۹ هـ (۱۶۱۰ م) دون آنتونیو دو گووا و دنگیز بیگ روملو که درسال ۱۰۱۷ (۱۶۰۸م) از ایران بقصد اسپانی حرکت کرده بودند ، وشرح آن در صفحات بعد خواهد آمد ، بآن مملکت رسیدند واز جانب شاه عباس تحف وهدایای گرانبها از پارچهای ابریشمی وجواهر قیمتی تقدیم فیلیپ سوم کردند. شاه اسپانی تاحدی بقبول پیشنهادهای ربرت شرلی در باب تجارت ایران واسپانی تن داد وبنا بود که شرلی از بندر لیسبون با کشتی بایران باز گردد ، ولی چون جواب قطعی پادشاه به پیشنهاد های او بتأخیر افتاد شرلی مصمم شد که بانگلستان رود و پیشنهادهای تجارتی مفید خویش را باجمیز اول درمیان نهد . ازمکتوبی که کوتینگتن سفیر انگلیس بلرد سالیسبوری وزیر جیمز نوشته است چنین برمی آید که شرلی ازطرز رفتار پادشاه انگلستان نسبت بخویش نگران بوده ومی ترسیده است که مباداچون ازرعایای انگلستان است شاه اورا باتشریفات و مراسمی که لازمهٔ پذیرائی سفرای خارجیست نپذیرد و ازاین جهت نزدشاه عباس مسئول و مقصر گردد. ونیز تصورمی کرد که دربار اسپانی باحرکت او بانگلستان مخالفت خواهد نمود ومیخواست بداند که دراین صورت پادشاه انگلستان برای تحصیل اجازهٔ حرکت او از اسپانی چه اقدامی خواهد کرد. ضمناً بوسیلهٔ سفیر انگلیس خلاصهٔ مسائلی را که میخواست از طرف شاه عباس بپادشاه انگلستان پیشنهاد کند باطلاع وزیر رسانیده بود. بموجب پیشنهادهای وی شاه عباس اجازه میداد که تجار انگلیسی دردو بندر از بنادر جنوب ایران دار التجاره ای تأسیس کنند و دولت انگلیس در هردو بندر نمایندگان سیاسی داشته باشد وعمال شرکت هند شرقی درامور تجارتی خود در بنادر مذکور کاملا آزاد باشند. کوتینگتن ازشرلی پرسیده بود که پادشاه اسپانی بچه علت پیشنهادهای اورا نپذیرفته است، شرلی جواب داده بود که بدو علت ، یکی آنکه فیلیپ سوم مایل نیست باسلطان عثمانی از درجنگ درآید ودیگر آنکه نمیخواهد ازحقوق گمرکی گزافی که ازقرار ۲۳ درصد ازصادرات اسپانیول بممالك شرقی می گیرد چشم بپوشد.

مختصراً مقصود شرلی ازرفتن بانگلستان آن بود که بدستور شاه عباس باجیمز اول قرارداد تجارتی ببندد وراه تازه ای برای صدور ابریشم و سایر امتعهٔ ایرانی باروپا

باز کنند تا تجار ایران بفرستادن مال‌التجارهٔ خود از خاك عثمانی باروپا ناگزیر نباشند و سلطان عثمانی از حقوق گمرکی گزافی که از امتعهٔ ایرانی می گرفت محروم گردد.

ربرت شرلی در ایام اخیر اقامت خود در مادرید گرفتار مخالفت و خصومت برادر خود آنتونی شرلی گردید که مسکین و تهی دست از ایطالیا باسپانی آمده بود و اورا متهم میکرد که مقصودش از مسافرت بانگلستان مخالفت بادولت عثمانی و اقدام بتحریکات برضد آن دولت است. ربرت شرلی از آن بیم داشت که مبادا دراسپانی مسمومش کنند و میکوشید که هرچه زودتر خودرا از آن مملکت بیرون اندازد، عاقبت درماه ربیع الاخر ۱۰۲۰ (ژون۱۶۱۱م.) باوجود توطئه های برادر بمقصود نائل شد و دو ماه بعد بازن خود ترزیا در انگلستان بدیدار خانهٔ پدری توفیق یافت و در۲۳ رجب آن سال (اول اکتبر ۱۶۱۱م.) جیمز اول پادشاه انگلستان اورا درقصر هامپتون کور[1] بارداد و اعتبارنامهای وی را ملاحظه کرد. دوازده روز بعد چهار تن از تجار انگلیسی از اعضاء شرکت هند شرقی مأمور شدند که درپیشنهادهای شرلی دقت ومطالعه کنند. یکی از تجار مذکور در مراسله‌ای که به سر دودلی کارلتن[2] از رجال دربار انگلستان نوشته چنین اظهار عقیده کرده است: «پیشنهادهای ربرت شرلی بواسطهٔ دوری راه قابل اجرا بنظر نمی‌رسد و منافع تجارت ایران وانگلستان نیز ناچیز است. علاوه برین قبول پیشنهادهای او رشتهٔ تجارت انگلستان و عثمانی را خواهد گسیخت.»

تجار انگلیسی که با عثمانی روابط تجارتی داشتند مخصوصاً باپیشنهاد های شرلی مخالفت کردند ومانع انجام مقاصد وی شدند ولی بااین همه جیمز اول حاضر شد باپادشاه ایران معاهداتی دوستانه و تجارتی که حتی جانشینان طرفین نیز برعایت آن ملزم باشند منعقد سازد.

ربرت شرلی پس از یك سال و نیم اقامت درانگلستان عازم بازگشت بایران شد و بامر جیمز اول یکی از کشتیهای انگلیسی بفرماندهی سلطان نیوپرت[3] نام‌مأمور شد که اورا باهمراهانش ازراه دریائی جنوب آفریقا بهندوستان رساند، برای مخارج

---

۱ ـ «Hampton - Court» از قصور سلطنتی انگلیس درقریهٔ هامپتون واقع در سه فرسنگی لندن کناررود تیمز است وازقصور زیباوقدیمی انگلستان بشمار میرود.

۲- Sir Dudley Carleton. ۳- Capitain Newport



تصویر شاه عباس بزرگ

کار یکی از نقاشان فرنگی در زمان سلطنت او

از موزهٔ «پی ناکرتك جدید» در مونشن

راه یعنی ازهندوستان بایران نیز پانصد لیره نقد بشرلی عطا کرد و سفیر ایران در ماه ذیقعدهٔ ۱۰۲۱ (ژانویهٔ ۱۶۱۳م.) در بندر «دور[1]» بازن وهمراهان ایرانی خود بکشتی نشسته راه ایران پیش گرفت[2]. درین سفر نیز سلطان تماس پول، که سابقاً از او نام برده‌ایم، با وی همراه بود. ربرت شرلی و همراهانش دراواخر سال ۱۰۲۳ بساحل هندوستان و درماه شوال ۱۰۲۳ (نوامبر ۱۶۱۴م.) بهاگره پایتخت دولت گورکانی هند رسیدند ودرماه جمادی‌الاول سال بعد وارد اصفهان شدند.

سفارت دوم آنتونیو دوگووا

درصفحات پیش گفتیم که آنتونیو دوگووا از کشیشان کاتولیك اسپانیولی برسم سفارت درسال ۱۰۱۱ بادو کشیش دیگر بایران آمد ودرهمان سال باالله‌وردی بیگ ازسرداران ایران باسپانی باز گشت. پنج ماه پس از حرکت ربرت شرلی باروپا درسال ۱۰۱۶، یعنی درماه صفر ۱۰۱۷ همین کشیش باردیگر بسفارت ازجانب فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بانامه‌وهدایائی بایران آمد وبحضور شاه عباس رسید. پادشاه اسپانی در نامهٔ خود چنین نوشته بود که «چون تا تاریخ نگارش این نامه (رمضان ۱۰۱۶ - ژانویهٔ ۱۶۰۸) هنوز «لوئی پررادولاسردا[3]» سفیر او و امامقلی بیگ یا کیزهٔ ترکمان بواسطهٔ نیافتن کشتی ازهندوستان باسپانی نرسیده‌اند واز دوست عزیز خود شاهنشاه صفوی بی خبر است باز آنتونیو دوگووارا برسم سفارت نزد وی میفرستد.» ونیز درنامهٔ خود بشاه عباس دربارهٔ فتوحات اودرجنگهای ایران و عثمانی تبریك گفته ومتذکر شده بود که اونیز ازجنگ باسلطان عثمانی دربحرالروم غافل نخواهد نشست. سپس ازشاه خواهش کرده بود که مملکت اسپانی را نیزمانند ایران دراختیار خود بداند وضمناً ازتصرف بحرین سخن بمیان آورده نوشته بود که چون بین سلاطین ایران واسپانی بنیان دوستی استوار است میان زیردستان وعمال ایشان نیز باید رشتهٔ مودت استوار باشد

۱ - Dover.

۲ - ترزیا زن ربرت شرلی درانگلستان پسری آورد که اورا هانری نام نهادند ولی شرلی هنگام مراجعت پسرخودرا در انگلستان گذاشت.

۳ - Luis Preira de Lacerda - ازین سفیرورفیق ایرانی اودر کتبی که دردسترس نگارنده است اثری نیست و نمیدانیم او در چه سالی بایران آمده و باسپانی باز گشته است. ولی نام امامقلی بیگ یا کیزهٔ ترکمان درتاریخ ایران دیده می‌شود واورا شاه عباس درسال ۱۰۰۳ بسفارت مأمور روسیه کرده بود وتفصیل سفارت او درشرح روابط ایران وروسیه خواهد آمد.

وشرحی از رفتار الله‌وردی‌خان امیرالامرای فارس در تصرف بحرین و دست‌اندازی برخی از قلاع و بنادر ساحلی ایران که متعلق بامیر هرمز دست نشاندهٔ او بوده‌است، گله و شکایت کرده بود و در پایان نامه نیز نوشته بود که امیدوار است شاه‌عباس از کشیشان کاتولیك و مبلغینی که در ایران اقامت دارند راضی باشد و آرزو دارد که شاه ایران الطاف خویش را از روحانیون اسپانیولی یا ایطالیائی که بایران آمده اند دریغ نکند.

شاه‌عباس دن‌آنتونیو را بامهربانی بسیار بارداد و درجواب نامهٔ پادشاه اسپانی متذکر شد که دست از دشمنی ترکان عثمانی برنخواهد داشت و چنانکه هفت سال پیش بدرخواست همین سفیر بادولت عثمانی از در جنگ در آمد و آندولت را شکستهای سخت داد بازهم بجنگ ترکان لشکر خواهد کشید و امیدوار است که پادشاه اسپانی نیز از جانب دریا ایشان را آسوده نگذارد. در بارهٔ روحانیون عیسوی مقیم ایران هم از فیلیپ سوم خواهش کرد که قونسولی بایران فرستد تا بدعاوی و اختلافات آنان رسیدگی کند و چون دن‌آنتونیو از جانب پادشاه اسپانی خواهش کرده بود که شاه‌عباس بخلیفهٔ ارامنه اجازه دهد که برم رفته درحضور پاپ مراسم اطاعت بجای آورد شاه درنامهٔ خود بفیلیپ سوم پیشنهاد کرد که اساساً برای کشیشان مسیحی ایران رئیسی تعیین کند و مقر او در شهر اوچ کلیسا از بلاد ارمنستان باشد.

شاه‌عباس در این نامه ابداً از موضوع تصرف بحرین و سایر نواحی ساحلی خلیج فارس که از امیر هرمز گرفته بود سخنی بمیان نیاورده و فقط نوشته بود که حاضر است تمام ابریشم ایران را از جزیرهٔ هرمز صادر کند مشروط بدانکه فیلیپ سوم مأمور مخصوصی برای جلوگیری از اجحافاتی که عمال او بتجار ایرانی می کنند بجزیرهٔ مزبور فرستد.

چندی بعد دراواخر رمضان همان‌سال شاه دن‌آنتونیو را اجازهٔ بازگشت داد و یکی از سرداران خود دنگیز بیگ قورچی روملو را نیز بعنوان سفارت همراه وی کرد، ضمناً خواجه صفر نام ارمنی را نیز مأمور نمود که پنجاه بار ابریشم برای فروش همراه ایشان باروپا برد.

سفارت سوم دن آنتونیو دوگوا دن‌آنتونیو دوگوا در اواخر سال ۱۰۲۱ از اسپانی بادنگیز بیگ روملو بایران مراجعت کرد و این بار گذشته از سمت سفارت

فیلیپ‌سوم از جانب پاپ نیز عنوان نمایندگی داشت. هنگام ورود او باصفهان شاه‌عباس در مازندران بود و در سی ام محرم آنسال بپایتخت آمد و دن‌آنتونیو را در میدان نقش‌جهان بحضور طلبید. ولی این بار باوی بتلخی رفتار کرد و چون کشیش و دنگیز بیگ بحضور وی رفتند نخست فرمان داد که دنگیز بیگ را پیش چشم دن آنتونیو مثله کرده بدار آویختند و علت قتل او ارتکاب خطائی چند درسفارت خویش بود. یکی آنکه در بندر گوا مرکز تجارت پرتغال درهندوستان بخواهش نایب‌السلطنهٔ پرتغال مهر از سر نامه‌ای که شاه برای فیلیپ سوم نگاشته بود برداشته او را از مضمون نامه آگاه ساخته بود. دیگر آنکه برخلاف مرسوم درمادرید هنگام وفات ملکهٔ اسپانی سیاه پوشیده بود در صورتی که سفرا نبایستی لباس معمول مملکت خویش را تغییر دهند.

علاوه برین نامه‌ای را که از شاه‌عباس برای پاپ همراه داشت بتاجری فروخته بود که برم رود ودر دربار پاپ خودرا سفیر ایران معرفی نموده استفاده‌هائی کند. همچنین پنجاه بار ابریشمی را که شاه عباس باخواجه صفر ارمنی همراه وی فرستاده بود باغوای دن آنتونیو از آن ارمنی گرفته بپادشاه اسپانی پیشکش کرده بود و نیز بواسطهٔ بد رفتاریهای او جمعی ازهمراهانش بدین عیسی گرویده در اسپانی مانده بودند.

اسکندر بیگ ترکمان درتاریخ عالم‌آرای عباسی تفصیل قتل دنگیز بیگ را درضمن وقایع سال ۱۰۲۲ چنین نگاشته است:

«... درین سال ایلچیان و پادریان فرنگ که عبارت ازدانشمندان ورهبانان نصاری است ازجانب پادشاه‌اسپانیه که بزرگترین پادشاهان‌فرنگستان‌است بپایهٔ سریر اعلی آمده درنقشجهان اصفهان‌بسعادت بساط بوس شاه جهان سرافرازشدند وتحف وهدایا گذرانیدند واداءتحیت ورسالت کرده بعنایات‌خسروانه سرافرازی‌یافتند. چون‌سلاطین مسیحیه وفرمانروایان ممالك عیسویه همگی‌باحضرت اعلی‌شاهی ابواب الفت وآشنائی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله وآمد وشد مساوکست لهذا قبل ازین دنگیز بیگ یوزباشی روملو را که مردچرب‌زبان سخندان بود برسم رسالت‌بجانب فرنگستان فرستاده بودند درآنولایت ازقوت طامعه و امساك طبیعت بعضی اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نبود ونیست ازوبظهور آمده بعرض اشرف رسیده بود، دراینوقت که‌عودنموده با ایلچیان مذکور بملازمت‌رسید همانالحظه مغضوب گشت. هرچند خواست که بزبان درآمده عذری چند در خطاهای خود گوید اورا بسخن نگذاشته شحنهٔ سیاست بفرمان قهرمان قهر پادشاهی مثله کرده سرنگون ازدار عبرت آویخت و بعقوبت و رسوائی که کس مبیناد راه عدم پیمود. از افعال قبیحه‌اش یکی آنکه درالکاء گوه(گوا) بتکلیف

« پوزره » حاکم آنجا که میر بحر بنادر فرنگست مهر اشرف را از سر کتابت پادشاه اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب آگاه گردانیده بود و این بیدیانتی در خدمت سلاطین خطائی عظیم است و زبان باسرار پادشاهان گشودن گناه بزرگ . دیگر آنکه رسم قدیمست که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت روند ملبس بلباسی که عرف و عادت مألوفهٔ خودست بوده در کل موارد بطور خود سلوك نمایند ودرهیچ عصروزمان پادشاهان جهان بتغییر عرف و عادت مستمر تکلیف نکرده‌اند و رسم وقاعده نبوده. دروقتی که دنگیز بیگ در پایتخت پادشاه اسپانیه بوده زوجهٔ پادشاه فوت شده و پادشاه و معارف سیاه بعرف وعادت خود سیاه پوش شده بودند بایستی اگر اورا بآن مکلف سازند جواب دهد که بحمدالله سرمبارك پادشاه و ولی‌نعمت من سلامتست مرا چه لایق که لباس سوگواری پوشم واین‌عذری بود لایق ومستحسن . دیگر آنکه مکتوبی که حضرت همایون اعلی برای پاپا که خلیفهٔ ملت مسیح و جانشین اوصیای‌حضرت عیسی علیه‌السلام است نوشته مصحوب‌او ارسال یافته بود مکتوب‌مذکور را بشخص تاجری داده مبلغی ازو گرفته بود که آن تاجرخودرا دنگیز بیگ نام نهاده مکتوب را بدارالخلافهٔ فرنگستان رسانده‌وازآن تمتع‌یابد واین‌مقدمه نیزامری‌بود ناپسند بایستی که اگرفی‌الواقع رفتن بآنولایت تعذری داشته و وصول اوبآن سرزمین‌صورت نبستی‌مکتوب را باز آوردی و حقیقت عرض کردی . اوتعظیم نامه و مکتوب ولینعمت منظور نداشت وفی‌الحقیقه بمعرض بیع درآورده بتاجر مجهولی داده اینمقدمه را سهل انگاشت . اما اعظم خطایا که موجب سیاست اغلب آن بود اینست که با ملازمانی که همراه برده بودچندان بدسلوکی می‌نموده ودرآزار ایشان‌میکوشیده که چندنفر بدین ترسائی راضی‌شده ازاستخلاص جوراومات نصاری اختیارنموده‌درفرنگستان مانده‌بودند. غیرت اسلام اقتضای‌سیاست او کرده بجزا رسیده . . . »

سفارت دوم ربرت شرلی باروپا

چنانکه‌درصفحات پیش گذشت ربرت شرلی درسال ۱۰۲۱ انگلستان را ترك گفته ازراه دماغهٔ امیدواری بهندوستان رسید وچون ازجانب شاه‌عباس مأمور بود که بسفارت نزدجهانگیر پادشاه گورکانی هندرود از بندرگوا عازم اگره پایتخت سلاطین هند شد وپس ازانجام مأموریت خویش باهدایای جهانگیر که از آنجمله دو زنجیر فیل بود بایران باز گشت ودرماه جمادی‌الاول ۱۰۲٤ وارد اصفهان گردید .

ازسفارت ربرت شرلی بممالك اروپا فائدهٔ بزرگی‌حاصل نشده بود ولی پذیرائیهای گرمی که امپراطور آلمان وپاپ ازو دربراك ورم کرده‌بودند وهمچنین اندك توجه دولت اسپانی بتجارت‌ابریشم‌ایران سبب‌شد که شاه‌عباس‌بامید‌نتیجه گرفتن ازاقدامات‌پانزده‌سالهٔ سیاسی وتجارتی خویش‌باردیگر ربرت‌شرلی راروانهٔ‌اروپا کند.

شرلی در ماه رمضان ۱۰۲٤ از راه هرمز عازم اروپا گشت وچون ببندر گوا مرکز تجارت پرتغال واسپانی در هندوستان رسید برای مذاکره باعمال تجارتی اسپانی و عقد مصالحه ای بین ایران وآندولت ده ماه در بندر مزبور توقف کرد ، ولی ظاهراً این مصالحه که بموجب آن دولت ایران آنچه از متصرفات قدیم پرتغال درخلیج فارس گرفته بود، مانند بحرین و برخی بنادرساحلی، مجدداً باسپانی تسلیم میکرد، بجائی نرسید وشرلی از آنجا راه اسپانی پیش گرفت ودرتابستان ۱۰۲٦ بلیسبون رسید.

ربرت شرلی تا اواخر سال ۱۰۳۱ در اسپانی بود ودرین سال از طریق لیسبون وبحرالروم برم رفت وازجزئیات ونتائج سفارت او در اسپانی و دربار پاپ اطلاع صحیحی در دست نیست .

از ایطالیا شرلی عازم انگلستان شد و در ماه ربیع‌الاول ۱۰۳۲ بدانمملکت رسید وقریب سه سال درآنجا برای عقد معاهدات سیاسی و تجارتی که شرح آن در تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلستان خواهد آمد . بسر برد وبالاخره درسال ۱۰۳٦ (۱٦۲۷ م .) بایران باز گشت .

سفارت دن گارسیا دوسیلوا بایران

پس از آنکه ربرت شرلی در نخستین سفر خود در اسپانی بفیلیپ سوم وعده داد که شاه عباس حاضراست باشرائطی چند تجارت ابریشم ایران‌را بتجار پرتغالی واسپانیولی انحصار دهد پادشاه اسپانی لازم‌دانست که برای دریافتن حقیقت‌امر وتحقیق‌دراوضاع تجارتی ایران سفیری بدربار شاه عباس روانه کنند و بهمین سبب یکی از رجال نامی اسپانی را که دن گارسیا دوسیلوا فیگرا[۱] نامداشت واز خانوادهٔ معروف دوکهای فریا[۲] بود برسم سفارت مأمور ایران کرد .

دن گارسیا در اوائل سال ۱۰۲۳ (۱٦۱٤ م .) از اسپانی حرکت کرد و درماه رمضان همان سال (اکتبر ۱٦۱٤م) ببندر گوا مرکز تجارت پرتغال درهندوستان رسید ودرآنجا خبر یافت که شاه عباس جزائر بحرین و کیش وقلعهٔ گمبرون‌را تصرف کرده است .

---

۱ - Don Garcias de Silva Figueroa .

۲ - Feria .

عمال پرتغالی اسپانی در بندر گوا که یکنفر اسپانیولی را درمقام عالی سفارت نمیتوانستند دید مدت سه‌سال دن گارسیا را درهندوستان نگهداشتند و برای حرکت او بایران موانع گوناگون بدید آوردند . ولی گارسیا عاقبت در هشتم ربیع‌الاول ۱۰۲۶ بایك کشتی کوچك تجارتی از گوا حرکت کرد و پنج هفته بعد بجزیرهٔ هرمز رسید . درین جزیره نیز عمال دولت باوی مخالفت نمودند ولی بالاخره از طریق لار خود را بشیراز رسانید ودرآنشهر بانتظار دستور شاه عباس مقیم شد . چهارماه بعد ازجانب شاه عباس که آنزمان درفرح‌آباد مازندران بود بدو فرمانی رسید که باصفهان رود پس راه پایتخت پیش گرفت وتا۲۳ جمادی‌الاول سال۱۰۲۷ دراصفهان بود و درین تاریخ بدستور شاه که بقزوین آمده بود عازم آنشهر گردید .

« پی یترو دلاواله »[۱] ازمسافران ایطالیائی که اینزمان در ایران و باشاه عباس

۱ – پی‌یترو دلاواله « Pietro della Valle » درشهر روم مقر پاپ و پایتخت کنونی ایطالیا درسال ۹۹٤ (۱۵۸٦ م .) تولد یافته بود. درجوانی بتحصیل ادبیات پرداخت‌ودرین رشته بمراتب عالی رسید . سپس‌چون میان پاپ پول‌پنجم (paul V) وجمهوری ونیز برسر مسائل مذهبی جنگی درگرفت بطرفداری‌پاپ درسلك سپاهیان داخل شد وچون‌آن‌جنگ بصلح‌مبدل گشت با یکی‌از کشتیها ی جنگی اسپانی که بدفع دزدان دریائی‌بسواحل افریقا میرفت عازم‌آن حدود گردید . پس‌از آن‌برم بازگشت‌واز آنجا بناپل رفت وبعزم زیارت بیت‌المقدس‌راه قسطنطنیه‌پیش گرفت .ازقسطنطنیه بقاهره وازآنجا ببیت المقدس رفت و پس از چندی اقامت دردمشق و حلب ببغدادآمد و درین شهر بدختری عیسوی موسوم به سیتی‌مانی (Sitti Maani) از اهالی شهر ماردین دلبستگی یافت و در سال ۱۰۲۵ (۱٦۱٦م .) باوی‌عروسی کرد وازبغداد روبجانب ایران‌نهاد .

هنگام ورود او بایران شاه عباس در مازندران بودو بهمین‌سبب‌پی‌یترودلاواله‌برای‌دیدن شاه بفرح آباد و از آنجا باشرف رفت و بخدمت شاه عباس رسید و یکچند با اردوی او همراه بود و غالباً بمصاحبت شاه نائل می شد . در سال ۱۰۳۰ (۱٦۲۱ م .) پی یترود لاواله باصفهان و از آنجا بشیرازرفت و زمانی که درین‌شهربود خرابهای‌تخت جمشید را نیزسیاحت کرد ودرباب‌این‌آثار گرانبها درسفرنامهٔ خودمطالب‌مشروح مفید نگاشته است.سپس ازشیراز روبجانب‌لار وسواحل خلیج فارس نهاد ولی دراینسفرباو خوش نگذشت ، زیرا زنش سیتی‌مانی درشهرمیناب‌رنجورشد ودرگذشت واورا سخت غمگین وملول ساخت . بالاخره در۱۹ ربیع‌الثانی ۱۰۳۳(۱۰فوریهٔ ۱٦۲٤م.)ازبندر عباس بایك کشتی‌انگلیسی‌عازم هندوستان شدوببندر سورت (Surat) رفت وپس‌ازیکسال گردش در هندوستان ازراه بصره وحلب باروپا بازگشت ودر ماه جمادی‌الثانی ۱۰۳۵(مارس۱٦۲٦م.) وارد رم گردید.پس‌ازچندی‌پاپ‌اوربن هشتم(Urbain VIII)اوراببملازمت‌خویش‌مفتخرساخت‌ولی‌چون‌درحضور

درسفرهای او همراه بوده است راجع بورود دن گارسیا بقزوین وطرز پذیرائی دربار ایران ازوومذاکرات او باشاه‌عباس وسایر جزئیات سفروی درسفرنامهٔ خود مطالب مبسوطی نگاشته‌است که‌چون ازلحاظ معرفی اوضاع اجتماعی و سیاسی واداری ایران در دورهٔ سلطنت بزرگترین پادشاهان صفوی بهترین وموثقترین منابع تاریخی آن عصر است ، باآنکه شاید برخی ازقسمتهای آن باموضوع این کتاب تناسب کامل ندارد ، نکات مهم آنرادرسطور ذیل عیناً اقتباس ونقل می کنیم :

پاپ مرتکب قتلی گردید ازرم تبعیدشد وچندی دورازآنشهر بسر برد. عاقبت پاپ اورابخشید وباردیگر برم رفت ودرنهم جمادی‌الاول ۱۰۶۲ (۲۰ آوریل ۱۶۵۲) درآنشهر وفات‌یافت .

کتاب پی‌یترودلاواله مشتمل‌است برسلسله مراسلاتی که اودر دوران‌سفرخود ازخاك‌عثمانی وایران وهندوستان بیکی‌ازدوستان‌خود موسوم به «ماریوشی‌پانو» (Mario Schipano) مقیم‌ناپل‌نوشته ومراسلات او دربارهٔ ایران بیشك دلکشترین قسمتهای‌سفرنامهٔ اوست ومتجاوزازنصف‌تمام مکاتیب او راجع بگزارش ایرانست .

ازنوشتهای پی‌یترودلاواله اوضاع سیاسی واجتماعی واداری ایران درزمان شاه عباس‌و همچنین جزئیات اخلاق وسیاست این‌پادشاه ورفتار وزراء ودرباریان او و اوضاع تجارتی و صنعتی ایران‌را درآن‌زمان بخوبی‌می‌توان دریافت .

سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله نخست درسال ۱۰۶۰ (۱۶۵۰م٠) در رم بطبع‌رسید وپس‌ازآن درسالهای ۱۰۷۳ (۱۶۶۲-۱۶۶۳م٠) و ۱۰۸۳ (۱۶۷۲م٠) باز در رم و بولونی(Bolonia) طبع آنرا تجدید کردند ویك طبع ازمتن ایطالیائی‌آن‌نیز درسال ۱۲۵۹ (۱۸۴۳م٠) انتشاریافت.ترجمهٔ آن بزبان فرانسه بتوسط دوتن از کشیشان فرانسوی موسوم به اتین‌کارنو «Etienne Carneau» و «فرانسوا لوکنت ـ François Le Comte» انجام یافته وبعنوان « سفرهای‌مشهور نجیب‌زادهٔ ایطالیائی‌پی‌یترودلاواله به عثمانی ومصروفلسطین و ایران و هندوستان شرقی ونقاط دیگر »
« Fameux voyages de Pietro della Valle, gentilhomme romain, dans la Turquie, l'Egypte, la Palestine, la Perse, les Indes Orientales et autres lieux »
یکبار درظرف سالهای ۱۰۷۲-۱۰۷۴ (۱۶۶۱-۱۶۶۳م٠) درچهارمجلد و باردیگردرسال ۱۱۵۸ (۱۷۴۵م٠) درهشت‌مجلدطبع‌ومنتشر گردید .

پی‌یترودلاواله پس از بازگشت بایطالیا رساله‌ای در ستایش شاه عباس بزرگ بعنوان «Delle Conditioni di Abbas, ré di Persia» منتشرساخت که «ژ. بودوان ـ J. Baudoin» فرانسوی‌آنرا بعنوان « تاریخ ستایش‌آمیز شاه‌عباس ، پادشاه ایران ، ترجمه از متن ایطالیائی‌آقای پی‌یردولاوال ـ

« Histoire apologétique d'Abbas, roy de Perse, traduite de l'Italien de messire Pierre de la Valle.

ترجمه ودرسال ۱۰۴۱ (۱۶۳۱م٠) درپاریس‌طبع کرده است .

درضمن مکتوب چهارم خود راجع بورود سفیر اسپانی باصفهان چنین نوشته است:

«.... شاه بقیهٔ روز را بفرستادن احکام ونامه‌های گوناگون و استماع مطالب مراسلانی که ازولایات رسیده بودو آقامیر[۱] بصدای بلند برای او میخواند گذرانید. از آنجمله عریضهٔ داروغه اصفهان بود که ورود سفیر اسپانی را بعرض شاه میرسانید. این سفیر چند سال پیش از اسپانی حرکت کرده بود و دربار ایران دیرزمانی انتظار ورود او را داشت ولی توقف وی درهندوستان وهرمز بطول انجامید.

شاه چنانکه رسم اوست چاپار اصفهان رابحضور خواست وشخصاً ازوی پرسید که سفیر اسپانی را در کجا منزل داده‌اند. چاپار جواب داد که ازو در خانهٔ ملاجلال پذیرائی میشود. شاه گفت که این خانه رامخصوصاً برای پذیرائی میهمانان خارجی خود خریده‌ام. سپس رو بمن کرده پرسید واقعاً این سفیر چنانکه میگویند از رجال معتبر اسپانی است. در جواب گفتم من اورا شخصاً نمی‌شناسم ولی میدانم که ازخانوادهٔ بسیار معروف معتبریست. شاه پرسید که این خانواده ازرعایای اسپانی یعنی کاستیل است یا از رعایای پرتغال؟ گفتم از قرار مسموع این خانواده باهر دو مملکت نسبت دارد ولی تمایل آن بیشتربدولت اسپانی است وافرادآن در دربار اسپانی دارای مقاماتی بوده‌اند.».

درقسمت دیگر ازهمان مکتوب که ازحرکت شاه ازمازندران بقزوین وشکاراو دراطراف فیروزکوه سخن میراند باز دربارهٔ سفیر اسپانی مینویسد:

«..... چون بمن گفتند که آقامیر وارد شده ودرنزدیکی چادر من فرود آمده است بر آن شدم که زودتر اورا دیداری کنم و از احوال شاه جویا شوم. پس دریکی از روزهای آخر ماه مه (جمادی الاول ۱۰۲۷ ﻫ) بچادر او رفتم واورا در چادر خود تقریبا تنها یافتم، چه حرم و تمام بستگان خویش را پیشاپیش بقزوین فرستاده بود. چادر او از چادر های تازه ای بود که در ایران «شروانلی» می نامند، زیرا اینگونه چادر ها در ولایت شروان که بسیار سرد وپربرف و بارانست بکارمیرود وچون پارچه‌نازك چادر های معمولی نمی تواند ازسرمای سخت آن نواحی جلوگیری کند آستری نمدین از خارج تاروی زمین بر آن می دوزند وچون اینگونه چادر ها بسیار سنگین است و بندهای چادر برای نگاهداشتن آن کافی نیست سقف آنرا روی هلالهائی ازچوب قرار میدهند.

آقا میر در چادر خود بادوتن ازرجال ایران نشسته بود اما اندکی پس از ورود من آندو بیرون رفتند و ما تنها ماندیم .... و سخن ازهزارگونه مطالب مختلف بمیان آمد. ازجمله آقا میر گفت که سفیر اسپانی از اصفهان بدیدار شاه میآید وشنیده‌ام که برکشیشان پرتغالی اصفهان ومخصوصا بر «پرملکیوردزانژ»[۲] کشیش، نمایندهٔ

---

۱ — پی‌یترودلاواله در جای دیگر از همین مراسله می نویسد که «این آقا میرمنشی اول شاه یا باصطلاح ماوزیر بود» و نگارنده تصور می کندکه این شخص میررفیع الدین محمد خلیفه پسر میر شجاع الدین محمود اصفهانی باشدکه در همین سالها سمت صدارت داشت ودرسال ۱۰۳٤ درگذشت وشرح او در عالم آرای عباسی آمده است.

۲ — Père Melchior des Anges.

مقیم پادشاه اسپانی و رئیس فعلی صومعهٔ ایشان بدیدهٔ خصومت مینگرد . آقا میر ضمناً سفیر را مردی سبك مغز شمرده از « پرملکیور » بواسطهٔ صداقتی که بشاه ایران نشان داده بود تمجید کرد و گفت که « این سفیر تازه چاپاری بفرح آباد فرستاده و مانند اینکه بمن سوء ظنی داشته باشد سپرده بود که مراسلات اورا بشخص شاه تسلیم کند . چاپاراو چندین روز درانتظار اینکه بحضورشاه رسد معطل شد ولی عاقبت شاه را ندید و مراسلات سفیر را برای او بازبرد» ...

پس از آن پی تیرو دلاواله درمکتوب پنجم خود که درماه ۱۶۱۹ (جمادی الاول ۱۰۲۸) نوشته راجع بورود سفیر اسپانی بقزوین و پذیرائی شاه ازوچنین مینگارد:

« ... روز پنجشنبه ۱۴ ژوئن [۱۶۱۸] (۱۹ جمادی الثانی ۱۰۲۷) معلوم شد سفیراسپانی که از راه هندوستان وهرمز بایران آمده بود ومدتها انتظار وروداورا داشتند از اصفهان حرکت کرده و بیکی از قصبات نزدیك قزوین رسیده و در آنجا منتظر فرمان شاهست که وارد شهر شود. در قزوین منزل برای سفیر قبلا تهیه شده بود و من چون از آمدن او اطلاع یافتم فوراً مترجم خویش را بدان قصبه نزد وی فرستادم تا از طرف من باو تبریك گوید وضمناً اطلاع دهد که من خود نیز باستقبال وی خواهم رفت .

فردای آنروزشاه فرمان داد که سفیررا استقبال کرده بشهر آورند ومن نخستین کسی بودم که تایك میلی شهر باستقبال وی رفتم واحترام اورا تا آنجا که میتوانستم رعایت کردم وحتی پیش او ازاسب نیز بزیر آمدم در صورتی که این امر در ایران مرسوم نیست و ایرانیان برای شاه هم از اسب بزیر نمی آیند . اندکی پس از من حسین بیگ مهماندار با داروغه یا حاکم قزوین و داود خان برادر امامقلی خان خان شیراز لباسهای مجلل پوشیده با نیمتنه های اطلس زربفت و دستارهائی مکلل بجواهر و پرهای گوناگون وزین ولگام سیمین وزرین بفرمان شاه سفیررا استقبال کردند و همراه ایشان سواران بسیار بود .

داود خان بسفیر گفت که ماهمه غلامان شاهیم و مقصودش از این بیان معرفی عظمت وجلال شاه ایران بود . پس همگی دوبدو از دنبال سفیر روان شدیم . من و داود خان بامترجم سفیر، که بالباس اسپانیولی وسر بی کلاه میان مادو حرکت میکرد، میرفتیم و مهماندار و داروغه و کلانتر چند قدم پیشتر ازما میرفتند .

در تمام راه سفیر با داود خان سخن میگفت و نسبت بخانوادهٔ او محبت بسیار نشان می‌داد . ازآنجمله شجاعت ولیاقت الله‌وردی خان پدر اورا زیاده ازحد می‌ستود و ازمرگ اواظهار تاثر می‌کرد و افسوس میخورد که سعادت دیدار اورا نداشته است ولی من از این اظهارات متعجب بودم ، چه الله وردی خان با همهٔ لیاقت وکاردانی نمی بایستی مورد محبت سفرای پادشاه اسپانی باشد ، زیرا جزیرهٔ بحرین یعنی بهترین مراکزصید مروارید رااو از امیر هرمز و فی‌الحقیقة از پرتغالیها گرفته بود وهمچنین

قلعهٔ بندر « گمبرون » راکه پرتغالی ها با دویست میل از اطراف آن در دریا مالك بودند پسر او امامقلی خان امیرالامرای فعلی فارس از تصرف ایشان بدر آورد.

از موضوع دور نشوم . سفیر اسپانی « دن گارسیاد دسیلوا فیگرا» نام دارد. مردی است مسن باموی سفید و دهان بی‌دندان ، معهذا تندرست و قوی بنظرمیرسد و با آنکه معمولا درتخت روان حرکت می کند آنروز بااسب واردقزوین شد.

سفیر وهمراهانش همگی بلباس اسپانیولی ملبس بودند ولباسهای‌ایشان بایقه‌های آهار زده چین دار معمول اسپانی بسیار زیبا و دلپسند بود . عدهٔ همراهان او از بیست یا بیست و پنج تن نمیگذشت . اعیان ایران‌پس از آنکه اورا بمنزلش‌رساندند مطابق مرسوم خود بی آنکه از اسب پیاده شوند از وی جدا شده هریك بخانهٔ خود رفتند و تنها من از لحاظ هموطن بودن و مهماندار بر حسب وظیفه اورا تا اطاقش همراهی کردیم . اینکه خودرا هموطن سفیر خواندم بتقلید ایرانیان بودکه ماعیسویان اروپارا ازهرمملکتی باشیم هموطن یکدیگر میخوانند . من بیش ازیکساعت پیش‌سفیر ماندم وبااو ازهردری مخصوصاً درباب اموراسپانی سخن گفتم ...

روز یکشنبهٔ ۱۷ ژون (۲۲ جمادی الثانی) شاه در یکی از باغهای سلطنتی در حضور جمعی بسفیر اسپانی اجازهٔ شرفیابی داد و اورا میهمان کرد . این باغ را «باغ جنت» میگویند و جز یك خیابان که در نزدیك آن قصر سلطنتی واقع شده خیابان دیگر ندارد .

دراین‌میهمانی شاه اشخاص گوناگونی را دعوت کرده بود که از آنجمله یکی من بودم و شاید در این مجلس بیش از صد تن از ملل مختلف با زبانها ولباس های گوناگون حضور داشتند.

از صبح آنروز بسفیر خبر دادند که باید بحضور شاه رسد وبهمین سبب او بتهیهٔ کار خود پرداخت و بلباس مخصوص سفرا ملبس شد . بهمراهان و ملازمان خود نیز دستور داد که لباس مخصوص دربر کنند وچون می خواست هدایای‌پادشاه اسپانی را نیز همانروز از نظر شاه بگذراند پانصد جوان خوش صورت از مردم شهر انتخاب کرده نزد وی فرستادند تا حامل هدایا باشند . این عده برای حمل هدایای او زیاد نبود ، چه در ایران برای اینکه هدایا بیشتر جلوه کند و بر طمطراق آن افزوده شود رسم برین جاری شده است که هر قطعهٔ آن را هرقدر هم کوچك باشد یکنفر حمل کند .

هدایای سفیر یعنی آنچه او همراه خود بقزوین آورده بود چنانکه می گفتند نزدیك صد هزار اکوی اسپانیولی (متجاوز ازنودهزار تومان) ارزش‌داشت و از این گذشته سیصد بار شتر فلفل از هندوستان برسم هدیه آورده در اصفهان بکسان شاه سپرده بود . هدایای اومرکب‌بود از مقداری ظروف طلا ونقره وبلور و احجار وجواهر قیمتی و از آنجمله درجعبه‌ای شصت زنجیر گوناگون مزین بزمرد والماس‌وانواع‌جواهر بود که‌شصت‌تن‌حامل آن‌شدندیعنی‌برسم‌مملکت‌هرزنجیری‌راجوانی بدست گرفت . همچنین در میان هدایا مقداری زین و لگام زر دوزی شده گرانبها

و تیر و کمان و تفنگهای فتیله ای (آرکبوز) و آلات جنگی مرصع دیگر دیده می شد و از آنجمله خنجر و شمشیری تمام مرصع بجواهر گرانبها که پادشاه اسپانی آنرا نهاده در روز عروسی خویش بکمر بسته بود. و نیز از جملهٔ هدایا مقداری سوهانها و ادوات گوناگون دیگر که در آهن کاری و نجاری بکار میرود بنظر می رسید که چون شاه عباس در مواقع فراغت باینگونه کارها اشتیاقی داشت پادشاه اسپانی برای خرسند کردن خاطر او فرستاده بود. سایر هدایا مرکب بود از انواع جوشن های اروپائی و نیزه های هندی و لباسهای گوناگون وتصاویر چند واز آنجمله تصویری از «آن دطریش[۱]» ملکهٔ جدید فرانسه و تصویر دیگر از دختر بزرگ پادشاه اسپانی که سفیر از جانب خود تقدیم شاه میکرد.

چون ترتیب حمل هدایا مطابق دلخواه سفیر داده شد دو ساعت بعد از ظهر از خانه بیرون آمد وروانهٔ قصر سلطنتی گردید ولی چنانکه مرسوم بود برندگان هدایا یکایك از دنبال یکدیگر پیشاپیش سفیر و او از قفای ایشان حرکت می کرد و بدین ترتیب از خیابان بزرگ شهر گذشته بدر قصر شاهی رسیدند. من ایشان را از بام خانه تماشا می کردم وسبب اینکه ازخانه بیرون نیامدم وبقصرشاهی نرفتم آن بود که می دانستم گذراندن هدایا را وقت بسیار لازمست و در برابر شاه مدتی بدو زانو نشستن کار آسانی نیست.

همینکه سفیر بدر بزرگ باغ رسید چون هنوز شاه بباغ نیامده بود زیر درخت بزرگی نزدیك در که نشستنگاهی تخت مانند گرد آن ساخته بودند چندقالی انداختند و از سفیر خواهش کردند که تا آمدن شاه در آنجا استراحت کند.

سفیر نزدیك دو ساعت در زیر آندرخت منتظر نشست و قطعا روح و جسم او هر دو در عذاب بود. عذاب روحی داشت از آنجهت که اورا در معبر عامه زمانی دراز معطل کرده بودند و در اروپا این رفتار با اشخاصی درمقام و مرتبهٔ او امکان ناپذیر بود، وعذاب جسمی از آنسبب که برای مرد سالخوردی مانند وی سخت دشوار بود که هنگام تابستان در گرمترین ساعات روزدوساعت تمام زیردرختی با آن لباس تنگ اسپانیولی و آن یقهٔ بلند آهارزده بنشیند.

حال تا این مرد سالخورد درزیردرخت منتظر فرمان شاه نشسته است من چند سطری دربارهٔ این باغ برای شما مینویسم[۲].

این باغ را ایرانیان «باغ جنت» می نامند ولی بعقیدهٔ من بهتر است که آنرا «باغ وحشی» یا «جنگل اهلی» نام دهند، چه درین باغ جز چنارهای بلند انبوه که از هرسو بر آن سایه افکنده است درخت دیگری دیده نمیشود. خیابانهای باغ بسیار عریض و تا چشم کار میکند کشیده است و در اطراف هر یك آب روان در جویبارها می غلتد... در میان باغ عمارت کوچکی با چند اطاق برپا کرده اند. درمقابل این عمارت استخر بزرگ چهار گوشی است و دریکی از اضلاع آن مقابل عمارت نشستنگاهی

۱ - Anne d'Autriche.

۲ - دن گارسیا سفیر اسپانی خود نیز در سفر نامهٔ خویش شرح این پذیرائی را بتفصیل نگاشته است وما نوشته های «پیترودلاواله» را با آنچه او خود درین باب نگاشته تکمیل کرده ایم.

مسقف ساخته اند که چون شبه جزیره ای در استخر پیش آمده و از سه جانب مشرف بر آبست . سقف این محل کوچك را فقط برچهار ستون قرار داده اند چنانکه اطراف آن باز وبرای جریان هوا آزاداست ولی زیر آن سقف جای وسیعی نیست وتنها اشخاص معدودی میتوانند درآنجا از هوای خنك و فرح بخش باغ استفاده کنند .

شاه میخواست درین محل کوچك از سفیر اسپانی پذیرائی کند ولی چون عدهٔ مدعوین بسیار بود بدستور وی اطراف استخر را هم باقالی مفروش ساخته بودند وما در آنجا قرار گرفتیم .

پس از آنکه شاه وارد باغ شد و بدان شبه جزیره رفت سفیر را با هدایای او وارد باغ کردند وکسانیکه حامل هدایا بودند بترتیب از مقابل شاه گذشتند و استخر را از پس پشت مدعوین دور زده بمحلی که برای ایشان معین شده بود رفتند .

من هنگام ارائهٔ هدایا در باغ نبودم ولی کسانیکه حاضر بودند میگفتند که پس ازورود سفیر اسپانی بباغ شاه ازجای برخاسته باستقبال وی رفت و اورابگرمی و مهربانی بسیار پذیرفت . سفیر نیز بمحض دیدن شاه احترامات مرسوم را بجای آورد ودست ودامن قبای اورا بوسیدونامهٔ پادشاه اسپانی رانیز بوسیده بشاه داد . سپس شاه سفیر را بمحل سرپوشیدهٔ شبه جزیره که شرح آن گذشت راهنمائی کرد. آنگاه شش تن ازغلامان شاه سفیر رابدان شبه جزیره بردند . پس ازوی سفیر عثمانی نیزوارد شد. خان گیلان ویکی از بزرگان کردستان هم درآنجا بودند . بعد از دقیقه‌ای شاه نیز بدانجا رفت ویکی از تفنگهائی را که سفیر درجزو هدایای خویش آورده بوددردست داشت ودر بارهٔ آن ازدن گارسیا توضیحاتی خواست .

غیر ازشاه واشخاص دیگری که نام بردم مترجم سفیر اسپانی هم درآنجامیان شاه وسفیر با سر برهنه ایستاده اظهارات طرفین راترجمه میکرد . سایر مدعوین چنانکه گفته شد گرداگرد استخر قرار گرفته بودند .

در قسمت سفلای استخر که مدعوین از آنجا وارداین محوطه میشدند سفرهٔ شام روی قالیها گسترده شده بود. ظروف بزرگ زرین وسیمین پلو بشکل اهرام مصر از دور دیده میشد و پیشخدمتهای مخصوص شاه با لباس کوتاه مازندرانی برای تقسیم غذا میان مهمانان ایستاده بودند .

درین مهمانی عدهٔ اتباع انگلیس ازدیگران کمتر بود و ایشان را نزدیك سفره یعنی زیردست سایرین جای داده بودند . نمایندهٔ مقیم انگلیس هم اگر ازسایرهموطنان خود محترم‌تر نبودمحل مناسبی پیدانمی کرد. کسان سفیر اسپانی نیز از مخدوم وخادم بلافاصله پس ازاتباع انگلیس نشسته بودند و فقط جوی آبی که از استخر جاری میشد میان ایشان فاصله بود .

همراهان سفیر عثمانی بالا دست کسان سفیر اسپانی و بالاتر ازیشان چند تن از بزرگان کرد و عرب که از نواحی مختلف ایران آمده و میهمان شاه بودند دیده میشدند. برتر ازیشان برادر امیر مکران که‌ولایتی درسرحد ایران وساحل دریای عمانست نشسته بود ....

میهماندار که درین میهمانی تنظیم و ترتیب همه چیز باوی بود مرا بالا دست برادر امیر مکران نشاند زیرا گمان میکرد که من چون نمایندهٔ هیچ مملکتی نیستم و بمیل خود بایران آمده ام از اروپائیانی که در آن میهمانی شرکت داشتند محترم‌تر و عزیزترم و نبایستی با ایشان در یکجا بنشینم . بالاتر از من فقط وزیر مازندران و چند تن از بزرگان اینولایت که بواسطهٔ خدمات خود مورد مرحمت شاه گشته و بخاعت معمولی او که نیم جبه‌های زربفت است مفتخر شده بودند جای داشتند . . .

شاه تا غروب آفتاب با سفرای اسپانی و عثمانی در سخن بود ولی بیشتر در مسائل مختلف گفتگو کردند و ازامور سیاسی سخنی بمیان نیامد . در خلال صحبت نیز گاه جام شرابی می‌نوشیدند یا میوه‌ای میخوردند . ولی بما از ماکول ومشروب چیزی داده نشد و هر کس با اطرافیان خود بصحبت پرداخت . چون هوا تاریك شد نخست فانوسهای بزرگ آوردند و پشت سرما در فاصلهٔ معینی قرار دادند سپس پیش روی ما نیز سفره های ابریشمین گسترده روی آن شمعهای قدی وچراغهای پیهی گوناگون گذاشتند . نور این چراغها که در آب استخر منعکس شده بود با روشنائی آسمان صاف وتابناك درآمیخته در کنار آن استخر زیبا و آن درختان سبز گردنکش چنان منظرهٔ زیبای دلکشی پدید آورده بود که من بهتر از آن تصور نمیتوانم کرد ...

بلافاصله پس از آنکه شمعها و چراغها بترتیب معین چیده شد شام آوردند. پیشخدمتهای شاه در ضمن شام بهر کسی که میل داشت با تنگها و جامهای طلا شراب می پیمودند یا در کوزه های بزرگ پر از یخ آب می‌دادند . صرف شام زود بانجام رسید چه سفیر اسپانی که نمیتوانست بیش از آن با لباس تنگ و ناراحت خویش روی زمین بنشیند از شاه خواهش کرد که باواجازهٔ مرخصی دهد و گفت که اگر بیش از ین بدان وضع بماند از زحمت و رنج خواهد مرد . شاه نیز اورا اجازهٔ رفتن داد و پس از رفتن او سفیر عثمانی هم از طریق ادب برخاست وشاه تنها ماند . چیزی نگذشت که ما نیز اجازهٔ مرخصی یافتیم وازباغ بیرون رفتیم . . . .

فراموش کردم بگویم که درین میهمانی برحسب معمول تا لحظهٔ آخر صدای ساز وآواز مطربان قطع نشد ولی مانع سخن گفتن حاضران هم نبود، چه معمولست که درینگونه مجالس آهسته میزنند و میخوانند .... »

پس ازین پذیرائی رسمی سفیر اسپانی دوبار دیگر نیز در مدت یکماه بحضور شاه رسید ، بار اول ملاقاتی اتفاقی بود : سفیر ازخانه بقصد دیدن دوستی بیرون آمده بود، در راه بشاه برخورد وشاه اورا با خود بدرون یکی از باغهای سلطنتی مجاور میدان برد و مدتی با وی درحضور جمعی از درباریان شراب نوشید و بگرمی درمسائل گوناگون سخن گفت. چند روز بعد نیز شاه هنگامی که میخواست هدایای کلانتر شهر شماخی و یوسفخان حاکم شروان را در میدان قزوین ازنظر بگذراند سفیر اسپانی را نیز بمیدان

دعوت کرد و با او از هر دری جز مسائل سیاسی سخن بمیان آورد.

در اواخر ماه رجب آنسال چون معلوم شد که شاه از قزوین قصد آذربایجان دارد سفیر اسپانی در صدد بر آمد که از وی اجازهٔ شرفیابی گیرد و درمجلسی خصوصی مقصود سفارت خویش را با او درمیان نهد. پی یترو دلاواله درین خصوص چنین نوشته است:

«... سفیر اسپانی چون از قصد حرکت شاه آگاه شد غوغائی بر آورد تا مگر شاه اورا در مجلس خصوصی بپذیرد ولی این امر محال می‌نمود، چه شاه ایران هیچگاه سفرای خارجه‌را در قصر خود تنها نمی‌پذیرد و پذیرائی ایشان همیشه بامیهمانی مفصل توأمست. حتی اگر سفرا مطالب مهم سیاسی‌هم داشته باشند مانعی نیست که در حضور دیگران اظهار کنند. ولی سفیر اسپانی با آنکه سه دفعه بخدمت شاه رسیده بود ازمسائل سیاسی مملکتین سخنی بمیان نیاورد...

بالجمله سفیر سعی بسیار کرد که مگر در مجلس خصوصی با شاه سخن گوید و حسین بیگ میهماندار و آقا میرو زیر هم درین باب کوشش بسیار کردند ولی بمقصود نرسیدند. بالاخره سفیر برئیس کشیشان کرملیت اصفهان که «پرژان تاده[۱]» نام داشت و آن ایام برای دیدار شاه بقزوین آمده بود توسل جست و او از شاه خواهش کرد که درخواست سفیر را بپذیرد. شاه نیز در روز نوزدهم ماه ژوئیه [۱۶۱۸] (۲۵ رجب ۱۰۲۷) بشرحی که خواهم گفت مسئول اورا اجابت نمود.

عصر روز نوزدهم شاه سفیر اسپانی را دعوت کرد که درمیدان قزوین حاضر شود. برحسب معمول اشخاص فراوانی از درباریان و سرداران هم گرداگرد میدان ایستاده بودند. شاه چون وارد میدان شد راست بطرف سفیر اسپانی رفت و پس از آنکه چند دقیقه درحضور سفیر بادیگران سخن گفت باو اشاره کرد که همراه وی حرکت کند پس هردو سواره براه افتادند و چندین بار دورمیدان گشتند. مترجم سفیر نیز باسر برهنه سوار بر اسب میان آندو حرکت میکرد. ما سخنان شاه و سفیر را نمی‌شنیدیم ولی ساروتقی[۲] وزیر و اسفندیار بیگ ازمقربان شاه که هردو سواره ازدنبال او و سفیر حرکت میکردند موضوع مذاکرات ایشان را دریافته بودند....

بعدها ازقول سفیر شنیدم که آنروز ازجانب فیلیپ سوم درخصوص تصرف جزیرهٔ بحرین مرکز صید مروارید و قلعهٔ بندر گمبرون که سپاه ایران از دست پرتغالیها خارج ساخته‌اند شکایت کرده بود ولی شاه بی آنکه ازموضوع تصرف بندر سخنی گوید جواب داده بود که جزیرهٔ بحرین را ما از امیرهرمز که ازقدیم الایام تحت‌الحمایه و خراجگزار ایران بوده است گرفته ایم و این امر مربوط بپرتغالیها که رعایای پادشاه اسپانی هستند نبوده است، بنابرین جای گله و شکایتی برای پادشاه اسپانی باقی نیست و برخلاف تصور سفیر دولت اسپانی حقی بر جزیرهٔ بحرین ندارد.

---

۱ - Père Jean Thadée

۲ - میرزا تقی مشهور به «ساروتقی» درین ایام وزیر مازندران وازجملهٔ مقربان ومحارم شاه عباس بوده است (برای شرح حال او رجوع شود بعالم آرای عباسی چاپ طهران ص ۷۶۶ و ۷۶۷)

سپس شاه سفیررا ترك گفته بقصرخویش رفت و سفیر درمیان میدان تنها ماند ولی میهماندار اورا تاخانه‌اش مشایعت کرد ومانیز متفرق شدیم ...

شاه عباس بسیار زیرکست ، درمذاکرات سیاسی چنان سخن میگوید که هم طرف را خرسند میکند وهم قولی نمیدهد ، گفته‌های اورا میشنود ولی بسخنان او گوش نمیدهد . هیچگاه برخلاف منافع و مصالح خویش قراردادی نمی‌بندد وازظواهر کار وی بمقاصد باطنی او پی نمیتوان برد .

بالجمله سفیر اسپانی چون شاه را در شرف حرکت دید درخواست کرد که برای کسب اجازهٔ بازگشت بمملکت خود و دریافت جواب نامهٔ پادشاه اسپانی بحضور شاه بار یابد ولی درخواستش پذیرفته نشد وشاه عباس باو پیغام فرستاد که چون چندتن ازهمراهانش رنجور شده‌اند و برای خوداونیز بعلت پیری راه‌پیمائی وسفر دشواراست بهتراست که باصفهان رود و چندی درآن شهر ازرنج سفر بیاساید ، ووعده داد که چون ازلشکرکشی فارغ شد وباصفهان بازگشت رضای خاطر اورا فراهم خواهد ساخت.

این پیغام بقدری زیرکانه بود که سفیرجزقبول آن چاره‌ای نداشت ، زیراشاه چندین بارازسفیرخواهش کرده‌بود که‌همراه‌وی‌بآذربایجان سفر کندواو برای تن زدن ازقبول خواهش‌شاه رنجور بودن همراهان وپیری‌خودرا بهانه ساخته بود .

بدیهی‌است که شاه سفیراسپانی‌را بیکی از سه علت ذیل اجازهٔ بازگشت نداد : یکی آنکه چون از قبول دعوت اوبسفر خودداری کرده بود میخواست رفتار ناپسند وی را تلافی کند ، یا آنکه بنابرمعمول خویش میخواست اورا چندی درایران نگاهدارد ، زیرامکرر گفته بود که اگرسفرا زود ماموریت خودرا انجام‌دهند بمراجعت کنند ایشانرا بجای‌سفیر چاپار باید خواند ، یا اینکه میخواست سفیررا درایران‌معطل کند تانتیجهٔ جنگ آنسال باسلطان‌عثمانی‌معلوم‌شود وازآن‌رودرباب تحکیم‌یاقطع‌مناسبات دوستانهٔ خود باپادشاه اسپانی تصمیمی بگیرد .

در هرحال شاه بی‌آنکه سفیر را باردهد از قزوین حرکت کرد وسفیرناچار راه‌اصفهان پیش گرفت ....»

تصرف بندر گمبرون

پیش از آنکه بقیهٔ گزارش سفارت دن‌گارسیا دوسیلوا نگاشته‌شود، چند سطری در بارهٔ بندر گمبرون و وضع سیاسی آن در زمان سفارت‌وی باید نوشت.

بندر گمبرون قریهٔ کوچکی‌بود در کنار تنگهٔ هرمز که‌قریب‌دو فرسخ ازجزیرهٔ هرمز فاصله داشت . این بندر را سیاحان و مسافران فرنگی باختلاف کمبرون ، گمبرون ، کمران ، کامورن ، گامرون ، گومرون ، گامبرن ، کمبرن ، کمبرو [1] ، وبندرمطلق وحتی‌بندل‌نیز خوانده‌اند.

---

1 - Goumreun, Gamron, Camoron, Comeran, Gombreun, Combroun, Gambron, Combru.

پرتغالیها اززمانیکه بر جزیرهٔ هرمز دست یافتند و امیر آنجزیره را تحت‌الحمایهٔ خویش ساختند بندر کوچك گمبرون را نیز بعنوان اینکه در قلمرو متصرفات امیر هرمز است باقریب دویست میل ازآبهای اطراف آن بتصرف آوردند وچون سواحل جزیره برای کشتیهای کوچك جنگی ایشان پناهگاه مناسبی نداشت ساحل گمبرون را لنگرگاه کشتی های مزبور قرار دادند ودرسالهای نخستین سلطنت شاه عباس برای حفظ وحراست سفائن جنگی در آنجاقلعه‌ای بنا کردند.درپناه این قلعه همیشه از بیست وپنج تاسی کشتی کوچك مسلح حاضر بود. دیده‌بانان جزیرهٔ هرمز بمحض اینکه دردریا کشتی تجارتی بیگانه‌ای میدیدند با شلیك توپ سفائن جنگی خود را خبر میکردند تا برای گرفتن حق‌العبور و حقوق تجارتی دیگری که از جانب ایشان گرفته میشد از بندر کمبرون باستقبال آن کشتی روند .

پس ازتصرف بحرین بواسطهٔ بد رفتاری عمال پرتغال باتجار ایرانی واهالی گمبرون وسایربنادروجزائراطراف شاه عباس مصمم شد که حتی‌الامکان دست ایشان را از سواحل خلیج کوتاه کند و اللّهوردی خان امیرالامرای فارس را مأمور انجام این مقصود کرد . خان فارس نیز درسال ۱۰۲۲ پسرخود امامقلیخان را که حاکم لاربود بتسخیر بندر گمبرون فرستاد، ولی تصرف قلعه درین سال میسر نشد و امام قلیخان سال بعد زمانی که پس ازمرگ پدر (١٤ ربیع‌الثانی ۱۰۲۲) بجای او امیرالامرای فارس شده بود آنقلعه را بتصرف آورده ویران ساخت و قلعهٔ زیبای محکمی بسبك قلاعی که آنزمان دراروپاساخته میشد در سیصد قدمی آن دور از دریا بنانهاد .

از آنپس بندر گمبرون ازدست پرتغالیهاخارج شدودرقلمرو حکومت فارس درآمد و امامقلیخان حکومت و حراست آن بندر را بیکی از سرداران خویش سپرد.

هنگام‌ورود دن‌گارسیا بایران حاکم گمبرون‌قاسم بیگ نام داشت واین‌بندر تقریباً دارای دویست‌خانه بود. گمبرون پس از آنکه شاه عباس‌جزیرهٔ هرمز را بتصرف آوردترقی بسیار کرد و ببندر عباس موسوم‌شد وچنانکه درصفحات بعد خواهدآمد مرکز تجارتخانهای انگلیسی وهلندی گردید.

باقی گزارش سفارت دن‌گارسیادوسیلوا چنانکه‌سابقاً اشاره کردیم پس از حرکت شاه‌عباس ازقزوین بجانب آذربایجان دن گارسیا سفیر اسپانی ناچار بموجب امرشاه باصفهان

رفت ودرآنجا بانتظار خاتمهٔ جنگ ایران و عثمانی وبازگشت شاه بپایتخت اقامت گزید.

شاه عباس پس ازآنکه از جنگ عثمانی فارغ شد وبا آندولت صلح کرد بقزوین بازگشت وازآنجا بفرح آباد مازندران رفت (۲۸ ذیقعده ۱۰۲۷) وتاسوم رجب سال بعد بپایتخت مراجعت نکرد.

زمانی که شاه درفرح آبادمازندران بود مراسلاتی ازوزرای اسپانی در هندوستان به دن گارسیا رسید حاکی ازینکه «ربرت شرلی سفیر شاه‌عباس به‌فیلیپ سوم پیشنهاد کرده است که اگر دولت اسپانی چند کشتی جنگی بمدخل بحراحمر فرستدوبدین وسیله‌راه تجارت هندوستان را برعربستان و مصر و سایرمتصرفات عثمانی ببندداوازپادشاه ایران‌درخواست خواهد کرد که درامور تجارتی وسیاسی باعمال پرتغالی اسپانی‌درهرمز وهندوستان بیشتر مساعدت کند وشاید شاه‌عباس‌راراضی کندکه ازبندرگمبرون نیز چشم پوشیده آنرا بدولت اسپانی باز دهد. پادشاه اسپانی خواسته است که بازدادن جزیرهٔ بحرین را نیز شرط قبول این پیشنهادسازدولی‌ربرت‌شرلی گفته‌است که درین‌خصوص‌اجازهٔمذاکره‌ندارد. درهرحال چون پادشاه اسپانی بگفتار ربرت‌شرلی انگلیسی با آنکه کاتولیك مذهبست اعتماد نمیتواند کرد مایلست که «پرملکیور» نمایندهٔ مقیم اسپانی در ایران با شاه عباس مستقیماً در بارهٔ پیشنهاد سفیر اومذاکره کند وصحت پیشنهاد شرلی را بدولت اسپانی اطلاع دهد تا آندولت بتواند با اطمینان خاطر قراردادی باربرت شرلی ببندد. ضمناً درین مراسلات گوشزد شده بود که دولت اسپانی باپیشنهاد شرلی وفرستادن سفائن جنگی ببحراحمر موافقست‌مشروط بدانکه پادشاه ایران لااقل بندرگمبرون راباآن دولت بازدهد.»

دن گارسیا مراسلات مزبور را از اصفهان نزدپرملکیور که‌آنزمان درقزوین بود فرستاد وکشیش ازآنجا برای ملاقات شاه وانجام آن امر بفرح‌آباد رفت ولی شاه عباس باو جواب داد که چون بادولت عثمانی صلح کرده است بسفائن جنگی‌پادشاه اسپانی‌احتیاجی ندارد وتوسط آقامیر وزیر نیز باوپیغام فرستاد که آنچه از پرتغالی‌ها گرفته متعلق‌بایرانست وبیکوجب‌آنراهم‌بازنخواهدداد.

درینجا بایدمتذکر شویم که ربرت‌شرلی‌نیزمدتی پیش‌ازآنکه مراسلات سابق‌ـ الذکر به دن گارسیا رسد توسط قاصدی چند مکتوب بخط «فرنگی» ازراه حلب برای شاه

بعنوان «ژان‌تاده» رئیس کشیشان کرملیت اصفهان فرستاده وازوخواهش کرده بود که آنها را شخصاً برای شاه ترجمه کند، اما چون مراسلات مزبور در قزوین بکشیش رسید وشاه آنزمان دراردبیل بود ومیگفتند باصفهان خواهد رفت ناچار آنهارا باخود باصفهان برد، ولی شاه برخلاف مشهور عازم مازندران شد و چون ژان تاده در بارهٔ مراسلات شرلی ازو کسب دستور کرد جواب دادکه آنهارا تامراجعت وی باصفهان نزدخود نگاه دارد ودر آنجا بعرض رساند. بنابرین مراسلات ربرت شرلی مدتی دراصفهان نزد «ژان‌تاده» نخوانده ماند وبدین سبب سفیراسپانی بواسطهٔ مکاتیبی که ازهندوستان بدورسیدپیش ازشاه‌عباس ازموضوع پیشنهاد شرلی بدولت اسپانی اطلاع حاصل کرد.

دراواسط سال ۱۰۲۸ شاه‌عباس ازمازندران بعزم اصفهان حرکت کردو در روز یکشنبهٔ سوم رجب آنسال وارد پایتخت شد. سه روز بعد نیز سفرای هندوستان و عثمانی و دولت مسکوی که پیش ازآن‌هم دراردبیل وقزوین بحضورشاه‌رسیده‌بودند وارداصفهان شدند. «پی‌یترودلاواله» که آنزمان دراصفهان بوده شرح ورود سفرای مذکور وترتیب پذیرائی ایشان را بتفصیل نگاشته‌است وچون ازنوشته‌های او بمراسم درباری‌ایران وطرز پذیرائی نمایندگان‌خارجه درآن عصر بخوبی میتوان پی برد مضمون‌قسمت‌های مهم‌آنرا درسطور ذیل نقل میکنیم[۱] :

«.. صبح روز چهارشنبهٔ نوزدهم ژوئن (٦رجب۱۰۲۸) سفرای سه‌گانهٔ هندوستان ومسکوی وعثمانی باتشریفات زیاد وارداصفهان شدند ... دولت مسکوی دو نفررابسفارت بدربار شاه عباس فرستاده بود ولی یکی ازیشان درقزوین مرد و دیگری تنها بامنشی خود باصفهان آمد ... روز ورودسفرا شاه باهالی اصفهان خبردادکه‌شخصاً باستقبال ایشان خواهد رفت ومردم شهر نیز باید ازسفرا استقبال وپذیرائی کنند. بدو سفیر دیگر هم که ازپیش دراصفهان بودند، یعنی سفیراسپانی ونمایندهٔ انگلستان، پیغام فرستادکه برای استقبال سفرای سه دولت دیگردرخارج شهر باو ملحق شوند.

از چندروز پیش شاه ٦۰ هزار تفنگدار پیاده ازمردم اصفهان واطراف‌شهر فراهم‌آورده وفرمان‌داده بودکه با بهترین وضعی‌که ممکن باشد درروز معین بشهرآیند. ایشان نیز دسته دسته از نواحی مختلف بالباسهای رنگارنگ سرورانگیز و عمامه‌هائی مکلل بپرهای زیبا گردآمدند. هردسته نرمانشهی مخصوص داشت و با آهنگ طبل‌ونی

---

۱ ـ دن گارسیادوسیلوا سفیراسپانی‌نیز درسفرنامهٔ خودتفصیل‌ورودوپذیرائی‌سفرای‌هند ومسکوی وعثمانی را شرح داده است و ما نوشتهای «پی‌یترودلاواله» را با آنچه او درین باب نوشته است تکمیل کرده‌ایم.

وآلات موسیقی جنگی دیگری از قبیل سنج که فقط در ایران متداول است حرکت میکرد. همچنین هر دسته را بیرقی علیحده بود که در ایران علم میگویند و نیزه‌ایست که بر سر آن یك نوار پهن بلند وچند نوار رنگارنگ باریك بسته‌اند. این ۶۰ هزار تن در دو صف از قصر شاهی که درمیدان اصفهانست تاقریهٔ دولت‌آباد که سفرا آنجا بودند و تقریباً در دوازده‌هزار قدمی شهر واقع شده پهلو بپهلو ایستادند و هریك ازیشان تفنگی دردست داشت که قنداق آنرا بپهلو نهاده ولولهٔ آنرا بسوی بالا نگهداشته بود.

آنروز صبح در کوچها صدای طبل و شیپور و ساز های مختلف گوش را کر میکرد. تفنگداران دسته دسته، هشت نفر و ده نفر از صف خارج شده با هم برسم معمول مملکت میرقصیدند و هردسته که فرسوده میشد دوباره بصف در میآمد و جای خودرا بدستهٔ دیگر میداد وکسانی که برقص میپرداختند سلاح خودرا بدیگران میسپردند. اساساً چنانکه من مشاهده کرده‌ام مردم ایران برقص اشتیاق فراوان دارند، چنانکه هرگاه صدای سازی بشنوند یا جمعی از رفقای خود را در حال رقص ببینند بی تاب میشوند و کم کم اختیار از موقرترین و سنگین ترین ایشان نیز سلب میشود، بقسمی که درجای خود از حرکت دادن دست و پا وجنباندن چشم و ابرو و سر و گردن خودداری نمیتوانند کرد.

بالجمله در تمام راه از دولت آباد تا اصفهان که قریب سه فرسنگست از صبح تا شام ساز وآواز ورقص دائر بود ومردم گرم پایکوبی و دست زدن وجست وخیز بودند ولحظه بلحظه فریاد «خدا اقبال شاه عباس را بلندتر کند» بگوش میرسید...

جلو قصر شاه درطول میدان گذشته از دو صف تفنگدار یکدسته غلامان خوش صورت نیز در دو صف ایستاده بودند که برخی جامهای زرین شراب وبرخی دیگر ظروف آب یخ در دست داشتند ومردم را آب یا شراب میدادند.

علاوه برین شاه عباس رجال معروف و اعیان دربار خودرا نیزفرمان داده بود که تادولت آباد بپیشباز سفرا روند و ایشان باجامه های فاخرابریشمین وعمامهای مکلل بجواهر قیمتی وپرهای زیبا براسبان اصیل گرانبها که زین ولگام زرین و سیمین داشتند در میان سواران وملازمین خویش حرکت میکردند وازدحام ایشان چنان بود که گفتی تمام مردم اصفهان آنروز پا در رکاب کرده اند...

شاه بدین حد نیز قناعت نکرد و فرمان داد که ملل و اقوام غیر مسلمان هم از فرنگی وگبر و ارمنی ویهود باستقبال روند و مخصوصاً در بارهٔ بنی اسرائیل تأکید کرده بود. ایشان نیزاطاعت کردند ودسته‌دسته ازشهرخارج شدند. یهودیان آوازمخصوص میخواندند ودعا میکردند وچیزی که در پارچه پیچیده شده وگویا تورات بود باشمعدانهای روشن همراه داشتند. گبران نیز بازنان ودختران خود درکوچها میخواندند ومیرقصیدند. از عیسویان جلفا هفتصدتن پیاده در میان تفنگداران ایستادند وسیصد تن سوار درمحل دیگری که از پیش تعیین شده بود با سلاح کامل و لباسهای زیبا قرار گرفتند.

علاوه برین جمله شاه دستور داد که بیست تا بیست و پنج تن از زنان حرم نیزدرپذیرائی سفرا شرکت کنند و این امر ازجملهٔ تشریفات مخصوصی است که فقط در بارهٔ سفرای فوق‌العاده مرعی میدارند. این بیست وپنج زن نیز سوار براسب، روبند ها

بالا زده، باروی باز حرکت کردند و با نظم کامل باستقبال سفرا رفتند . چنانکه گفتم مشهور بود که ایشان از زنان حرمند ولی من یقین دارم که چنین نبود ، زیرا زنان حرم وحتی کنیزان شاه را هم هیچ مرد زنده‌ای جز شخص او وخواجه سرایان نمیتواند دید واقوام نزدیك مانند پدر یا برادران نیز فقط درقصر بدیدار ایشان میتوانند رفت ...

بالجمله سفیر هندوستان چون شنیده بود که شاه تا دولت آباد او را استقبال خواهد کرد مدتی در آنجا بانتظار نشست ولی شاه که خیال دیگر در سر داشت بفرستادن اعیان ورجال دولت قناعت نمود و خود آنقدردر شهر ماند که سفیر هند ناگزیر راه شهر پیش گرفت وسفرای عثمانی ودولت مسکوی نیزازو پیروی کرده براه افتادند . ازکسانیکه بموجب فرمان شاه باستقبال سفرا حرکت کردند فقط نمایندهٔ انگلیس که بآداب و مراسم سیاسی و درباری بی‌اعتنا بود تا دولت آباد رفت . برای سفیر اسپانی هم شاه مخصوصاً هفت اسب با زین ولگام زرین فرستاده و خواهش کرده بود که از شهر بیرون آید تا با یکدیگر بپیشباز وتماشای سفرا روند ، آن سالخورد خودخواه نیز اطاعت کرد وباداروغهٔ اصفهان از شهر خارج شد وچون از تکبری که داشت نمیخواست با سفرای دیگر همراه گردد دائماً در جستجوی شاه بود. ولی شاه برخلاف میل داشت فقط سفیر هندوستان را که آن همه تشریفات فی‌الحقیقة برای اوفراهم شده بود ببیند . پس پوشیده از راه دیگر بخارج شهر رفت وچون کسانیکه پیشاپیش سفیرهند حرکت میکردند واردشهر شدند خودرا در محلی نزدیك شهر باو رسانیده مراسم پذیرائی بجای آورد و یکساعت و نیم پس از ورود دیگران بشهر، اورا تنها با خود بقصر سلطنتی برد . سفیر اسپانی چون دانست که شاه از سفرای دیگر دیدار نکرده وحتی ایشان را بحضور خود نیز نپذیرفته است درخشم شد وفریاد شکایت برآورد که شأن اوبرتر از آنست که ازتاجری استقبال کند ومقصودش ازتاجر سفیر هندوستان بود، چونکه دراینزمان مردم هند بیشتر تاجرپیشه اند ، ولی اشتباه میکرد ، چه این سفیر از منسوبان شاه و یکی از رجال سه گانهٔ هند بود . در هندوستان پس از شاه سه نفر بترتیب محترمترین رجال مملکت هستند ، یکی خان خانان که بعد از شخص شاه مقام او از هرکس بالاتراست ، دیگری میرمیران و سومی خان عالم وسفیری که از جانب سلطان سلیم معروف بنورالدین جهانگیر بدربار شاه عباس آمده بود خان عالم یعنی سومین شخص هندوستان بود .

باری سفیر اسپانی باخشم و دلتنگی فراوان با همراهان خود بخانه بازگشت ولی هنوز اندکی نیاسوده بود که شاه حسین بیگ میهماندار را از پی اوفرستاد وخواهش کرد که چون همهٔ سفرا در قصر سلطنتی هستند او نیز بدانجا رود . دن گارسیا ناچار بار دیگر لباس پوشیده با ملازمین خود بقصر رفت . حسن بیگ قورچی و داود خان برادر امامقلیخان امیرالامرای فارس و قرچغای خان سپهسالار ایران و همهٔ وزراء نیز آنجا بودند . تیمور آقا رئیس خواجه‌سرایان سفیر را بدرون عمارت برد . در تالار بزرگ قصر سفیر عثمانی و سفیر هندوستان و برادر شریف مکه و سفرای ازبك و روسیه و نمایندهٔ انگلستان نیز حاضر بودند . پس از دقیقه‌ای شاه از دری مخصوص بادوپیشخدمت بتالار درآمد و با سفرا تعارفی کرده هریك را جائی معین کرد و سفرای هندوستان

واسپانی را نزدیك خود جای‌داد. همراهان سفیر اسپانی را نیز اجازهٔ ورود فرمود و چون سفیر نمیتوانست براحتی روی زمین بنشیند گفت تاصندلی کوتاهی برای‌اوآوردند.

درین مجلس سفرا هریك مراسلاتی ازجانب پادشاهان خود تقدیم کردند و از آنجمله سفیر اسپانی مراسله ای را که در آن ایام از فیلیپ سوم رسیده بود توسط کشیشی پرتغالی موسوم به « برنارد آزودو[1] » تقدیم شاه کرد. شاه نیز مراسله را ازو گرفته به « پرژان تاده » رئیس‌کشیشان‌کرملیت اصفهان دادکه ترجمه کند. مضمون این مراسله چیزی جز تعارفات رسمی نبود. سپس شاه با سفرا شراب خورد وبعداز ساعتی سفیر اسپانی اجازه خواسته بازگشت ودیگران نیز پراکنده شدند ....

غروب آنروز شاه سفرا و همراهان ایشان‌را بتماشای چراغان بازاردعوت کرد وجملگی را بقهوه خانه‌ای برد. قهوه‌خانها معمولا بزرگ ومانندبرف سفید وازاطراف باز است . . . آنشب تمام بازارها و قهوه خانها و دکانها چراغان شده بود ... چراغهای فراوان از سقف قهوه خانه فرو آویخته بودند که مانند ستارگان آسمان بنظر میرسید و چون قهوه‌خانها همگی مسقف است ودر میان آنها حوضی بزرگ ساخته‌اند زمین نیز از انعکاس چراغهای سقف وچراغهای دیگری‌که در اطراف حوض قرارداده شده بود مانند آسمانی پرستاره میدرخشید.

در اطراف هر قهوه طاقنما هائی ساخته اندکه با فرشهای گوناگون مفروش و نشیمن مشتریان و تماشا گرانست ... شاه در یکی ازین طاقنماها قرارگرفت وسفیراسپانی را درگوشه‌ای مقابل خود روی صندلی اذن جلوس داد . سفیر عثمانی‌هم در جانب چپ وی نشست و در طاقنمای مجاور سفرای مسکو و همراهان ایشان جای گرفتند. نمایندهٔ انگلستان وکسان او نیز در طاقنمائی دورتر نشستند وسایرین‌هم ازکشیشان فرنگی وسایر میهمانان شاه ورجال دولت دسته دسته درطاقنماهای دیگر قرارگرفتند... سفیر هندوستان هم‌که چند دقیقه دیرتر رسید روبروی شاه نشست ...

پس از آن جوانان زیبای گرجی واصفهانی‌که معمولا در قهوه خانها برای خدمت مشتریان وساقیگری ورقص استخدام میشوند با لباس زنانه بصدای دایره وچهار پاره در میان جمع برقص برخاستند و تا شاه در قهوه‌خانه بود بانواع گوناگون ایرانی و گرجی وهندی وتاتار وامثال آن رقصیدند.

در همین حال مقابل شاه و سفرا سفرهٔ‌کوچکی گستردند و شام‌آورده شد. شاه چند لقمه‌ای بکار برد ولی سفرا یا بسبب سیر بودن و یا بواسطهٔ آنکه صرف طعام را بدانصورت مناسب نمیدانستند چیزی نخوردند و از آشامیدن قهوه هم که شاه بدست جوانان زیبای قهوه خانه پیش ایشان مینهاد خودداری کردند وبمیگساری قناعت‌نمودند. شاه با سفرا بسلامتی پادشاهان هریك شراب نوشید و همگی پس از صرف طعام و شستن دست باآفتابه لگن زرین دست‌ولب‌را با دستمالهائی‌که برکمر داشتند خشك‌کرده از جای برخاستند وازقهوه‌خانه بیرون رفتند.

از قهوه‌خانه شاه با سفرا وسایر همراهان وارد بازار شد وایشانرابتماشای

---

۱ - Frère Bernard Azevedo

ضرابخانه که در آنجا نقود طلا و نقره سکه میزدند و کاروانسراها برد و در راه نیز غالباً برای نوشیدن شراب یا تماشای برخی از دکانها توقف میکرد. از آنجمله دقیقه‌ای پیش دکان «ملک‌بیک» رئیس تجار طرابوزان که بزرگترین دکانهای بازار بود بتماشا ایستاد وازآنجا بدکان «آلکساندرچودندولی» ونیزی که پر از تصاویر وآئینه‌ها وامتعهٔ ایتالیائی گوناگون دیگر بود رفت و با وی بمهربانی بسیار سخن‌گفت و تابلوهای دکان او را که غالباً از تصاویر سلاطین و رجال ایتالیا بود بسفیر هندوستان نشان داده خواهش کرد که از آنها هرچه میخواهد بردارد و دربند قیمت نباشد، زیرااو خود تاجرونیزی را راضی خواهدکرد. ولی‌سفیرهند از کبر ومناعت چیزی‌برنداشت. شاه پیش دکان «خواجه‌نظر» از تجار ارمنی جلفا و برخی دیگر از ارامنه نیز توقف‌کرد و ازدکان یکی ازیشان یك بطری شراب خوب‌که بکامش‌گوارا آمد برداشته براه افتاد...

شاه در تمام اینمدت‌میگفت ومیخندید وبا سفرا خاصه با سفیر اسپانی وسفیر هندوستان مزاح میکرد. سفیر اسپانی مردی متین وموقر بود، شاه اورا بابا خطاب‌میکرد واونیز احترامات شاه‌راکاملا مرعی‌میداشت، اما سفیرهند برخلاف بسیارمیخندید وسخنان مطایبه آمیز میگفت و با شاه سخت دوستانه رفتار میکرد، مثلا گاه بر پشت او ضربتهای محکم مینواخت وگاه چنانکه گفتی میخواهد درگوش وی سخنی گوید بر شانه‌اش تکیه میکرد. گاه نیز با آنکه خود از پیری موی سفید برسر و روی داشت بخنده شاه را سالخورد میخواند وبالجمله حرکاتی میکردکه درظاهر حاکی از یگانگی وی با شاه ولی درمعنی دلیل سبکی او وبی‌خبریش از مراسم درباری‌بود، شاید هم‌برای تلافی‌بی‌اعتنائی وتکبر فطری شاه عمداً بدانگونه حرکات میپرداخت...

پس از مدتی‌گردش در بازارها سفیر اسپانی چون فرسوده و خواب آلود بود از شاه اجازه‌گرفت و بخانه رفت، جمعی دیگر ازمدعوین نیزمانند «پرژان تاده» و کشیشان دیگر ازو پیروی‌کردند. کمی بعداز آن شاه نیز بیخبر از میان جمع بقصرسلطنتی بازگشت ولی دیگران تا نزدیك صبح در آنجا بباده‌گساری وگردش گذرانده‌اند.

در روز جمعهٔ پنجم ژویه (۲۲رجب) مراسم عید «آب پاشان» یا«آب ریزان» انجام‌گرفت. من تا آنروز مراسم این‌عید را ندیده بودم چه ظاهراً درغیاب‌شاه موقوف میشود. در روز این عید تمام مردم از هرطبقه و حتی شخص شاه نیز بی هیچ ملاحظه بسبك اهالی مازندران لباس کوتاهدر بر میکنند وبرای‌اینکه عمامه‌هاشان ازریزش آب وگل آلوده نشود بجای آن شب کلاهی برسر میگذارند و دست‌ها را تا آرنج بالا میزنندودرکنار رودخانه یامحل دیگری که آب زیاد در دسترس باشد در حضور شاه‌حاضر میشوند و بمحض اینکه شاه اجازه داد با ظروفی‌که در دست دارند در ضمن رقص وخنده و مزاح وهزارگونه تفریحات دیگر بر سر وروی هم آب میپاشند. گاه‌گاه این آب‌پاشی بجائی میرسدکه برخی از مردم یا بواسطهٔ خشم و غضب یا بعلل دیگر ظروف را بسوئی افکنده با دست بآب ریختن‌میپردازند و حریفان خود را بمیان رود یا استخر می‌افکنند، چنانکه غالباً این‌عید با خفه‌شدن جمعی ازمردم بپایان میرسد.

در اصفهان مراسم عید آب ریزان را درکنار زاینده رود در انتهای‌خیابان

چهارباغ مقابل پل زیبای اللّهوردیخان بجای می‌آورند . . . بهمین سبب شاه آنروز ازاول صبح بدانجا رفت و تمام روز را در یکی از غرفهای زیر پل بتماشا مشغول بود . اندکی پیش‌از آ نکه مراسم عید بپایان‌رسد ومردم دست ازآب پاشی بیکدگر بردارند شاه سفرارا بزیر پل دعوت نمود و چون وقت تنگ بود زمانی پس از آمدن ایشان مردم را مرخص کرد وخود درصحبت سفرا بباده نوشی مشغول شد ...

درهمین مجلس بودکه شاه قصد خودرا دربارهٔ تسخیر قندهار اظهار کرد و در ضمن سخن‌گفتن باسفیر اسپانی بمناسبتی اشاره بسفیر هند نموده گفت : این مرد را می‌بینید ، اگر پادشاه او شاه سلیم قندهار را بمن بازندهد خواهد دیدکه بااو چه‌میکنم .» شاه بااین اظهار میخواست بسفرای عثمانی واسپانی نیز بفهماندکه نباید بخاك ایران‌چشم داشته باشند . چنانکه همانروز چون با سفیر اسپانی مهربانی بسیار کرد واورا بنابرمعمول خویش بابا خطاب نمود وسفیر از وی تشکر کرده گفت « خوشوقتست ازینکه اعلیحضرت هرچه باو مهربانی‌کنند فی‌الحقیقه بپادشاه اسپانی‌کرده‌اند » شاه رو برئیس‌کشیشان‌کرملیت که در آنجا حاضر بودکرد وگفت « ترا بخدا بسفیر بگوکه مهربانیهای من چنانکه تصور کرده است برای خاطر پادشاه اسپانی‌نیست وباحترام شخص‌اوست‌که میهمان منست.»

سپس شاه همهٔ سفرارا مرخص‌کرد وفقط نمایندگان انگلیس را نگاهداشت و بایشان مهربانی بسیار نمود و وعده دادکه بزودی یکی از بنادر خوب مملکت را مانند بندر گمبرون که از پرتغالیها گرفته شده و مقابل هرمز قرار دارد یامحلی درجزیرهٔ قشم‌که برخلاف هرمز دارای آب شیرینست بایشان واگذارکند و ازقراری‌که شنیدم شاه مکرر بایشان‌گفته است‌که اگر بکار خرید ابریشم ایران و حمل آن باروپا از راه دریا همت گمارند او دیگر از طریق عثمانی چیزی روانه نخواهدکرد ... »

***

دو روز بعد چنانکه دن‌گارسیا خود نوشته و پی‌یترودلاواله نیز بدان اشاره کرده است ، شاه سفرارا برای تماشای جنگ حیوانات از قبیل گاو وقوچ بمیدان دعوت میکند وفردای آنروز مقداری مربا وشیرینی برای سفیر اسپانی میفرستد ، دوشب بعد ازآن نیز باهمهٔ سفرا درقریهٔ عباس‌آبادکه بگفتهٔ دن‌گارسیا نزدیك «خرابات» بوده است بخانه‌ای که امامقلی خان امیرالامرای فارس در آنجا داشته می‌رود وچون آن ایام در اصفهان شهرت یافته بودکه امیرتاج‌الدین امیرصیدا وجمعی از مردم لبنان برضد سلطان عثمانی شوریده بیروت‌راگرفته‌اند وپادشاهان فرانسه واسپانی وجمهوری ونیزهم باترکان سرجنگ دارند ، شاه ازسفرا دربن‌باب سؤالاتی میکند ولی هیچ‌کس ازین وقایع اطلاع‌کافی نداشته است .

درخانهٔ امامقلی‌خان‌شاه وهمراهان‌اوروی‌مهتابی‌خانه مینشینند وبباده گساری مشغول می‌شوند . سفیر هند بکشیدن چپق معتاد بوده وظاهراً بوی‌دود چپق اوشاه‌را معذب

میداشته است . بهمین سبب ناگهان بی‌عمامه از جا برخاسته بسوی دیگر مهتابی میرود و در راه عمامهٔ امامقلی خان‌را ازسر او برداشته درگوشه‌ای زیرسر میگذارد وبخواب می‌رود ودستورمیدهدکه عمامهٔ خودشرا بامامقلی خان دهند . سفرا نیز پس ازمدتی انتظار چون از بیدارشدن شاه‌نومید می‌شوند بخانهای خود باز می گردند .

شب بعد باز شاه سفرا را در عمارت عالی‌قاپو بشام دعوت میکند ولی خود حاضر نمیشود ومیهمانان پس ازساعتی متفرق میشوند .

***

درروز جمعهٔ ۲۰ شعبان(۲ اوت)شاه‌پیش ازآنکه‌بعزم گردش ازاصفهان‌بجانب کوهستان اطراف حرکت کند سفرا راهنگام غروب درمیدان نقش جهان‌احضار کرد وسفرای اسپانی و مسکوی‌وپاپ‌را اجازه دادکه بممالك خود باز گردند . سپس دن گارسیا سفیر اسپانی را بگوشهٔ تاریکی ازمیدان برد وازاسب بزیر آمد وبرروی خاك نشسته سفیررا نیز درپیش خود اجازهٔ جلوس داد.پرژان‌تاده‌رئیس کشیشان کرملیت ودوتن‌ازنجیب‌زادگان‌اسپانی‌راهم که‌ازهمراهان دن‌گارسیا بودند پیش خواند تا شاهد مذاکرات او با سفیر باشند . از ایرانیان جز ساروتقی وزیر وقرچغای خان سپهسالار وحسین‌بیگ‌میهمان‌دار وچندتن دیگرازنزدیکان شاه‌کسی آنجا نبود . پس‌شاه ازپرژان تاده خواهش کرد که مترجم مذاکرات او وسفیرگردد و بسفیر گفت که اگردرخواستی دارد اظهار کند . دن‌گارسیا گفت خواهشی‌ندارد مگر اینکه‌مایلست اعلیحضرت‌عموم‌عیسویان مقیم‌ایران‌راازپرتغالی‌واسپانیولی‌وایطالیائی‌شخصاً حمایت کنند وبایشان اجازه دهندکه بسبك معمول خویش دراصفهان کلیسائی بسازند . شاه جواب دادکه این مطلب محتاج بخواهش نیست واوخود عیسویان‌را حمایت میکند وباساختن کلیسا نیز مخالفتی‌ندارد. خواهش‌دیگرسفیرآن‌بودکه شاه‌برهمسایگان‌خودیعنی پرتغالیهای‌هرمزبدیدهٔ دوستی‌بنگرد وازدزدان وراهزنان دریائی‌مانند انگلیسی‌ها وامثال ایشان که دشمن‌پرتغالیها هستندطرفداری نکند . شاه چون مایل نبود که سفیر از انگلیسیها بدگوئی کندکلام اورا قطع کرده گفت‌که اگرامروز رشتهٔ دوستی من‌باپرتغالیهای هرمز سست‌شده است ایشان خود مقصرند.زیرا بمسلمانان بدرفتاری میکنندوبی‌سبب ایشان‌را اسیر ومحبوس میسازند . علاوه برین مانع‌آمد وشد مسلمین بایران میشوند وآنان را مجبور میکنندکه بدین عیسی درآیند و البته باید دست ازینگونه اعمال زشت بکشند ودرکارانگلیسیها نیزمداخله نکنند .

سپس سفیر موضوع بندر گمبرون وجزیرهٔ بحرین را پیش کشید. شاه جواب داد که ماجزیرهٔ بحرین را ازامیر هرمز گرفته‌ایم ومربوط بپرتغالیها نبوده است و اگر پرتغالیها پیش ازین درجزیرهٔ بحرین باامیرهرمز که مسلمان بوده‌است سروکار داشته‌اندامروزهم باما که مسلمان هستیم سروکار خواهند داشت وازین‌جهة برای ایشان تفاوتی حاصل نشده‌است وگمان ندارم که فائدهٔ پادشاه ایران درهمسایگی برای پادشاه اسپانی ازامیرهرمز کمتر باشد. اماراجع ببندر گمبرون باید صریحاً بگویم که این بندر درخاك ایران وکاملا ازقلمرو حکومت پرتغالی هرمز خارجست ومن باتصرف این بندر بحقوق کسی تجاوز نکرده‌ام.

بالجمله شاه باجوابهای صریح خود سفیر را آگاه کرد که ازآنچه گرفته است چیزی باز نخواهدداد وضمناً شکایت کرد که سلاطین فرنگ غالباً باو وعده‌هائی داده‌ووفانکرده‌اند وگفت که من تاکنون بیش ازعدهٔ ایام سال، یعنی متجاوز از ۳۶۶ قلعه از ترکان عثمانی گرفته‌ام درصورتیکه پادشاهان عیسوی فرنگ نه‌یك خانه بلکه‌یك‌انبار وحتی یك‌آغل بزهم نتوانسته‌اند بگیرند واگر بامن چنین رفتار کنند ناچارراه بیت‌المقدس پیش خواهم گرفت و آنچه باید خواهم کرد.

بالاخره‌سفیر را بامهربانی بسیاراجازهٔ بازگشت‌دادو گفت که‌همراه وی سفیری باهدایای شایسته روانه خواهد ساخت وجواب مراسلات پادشاه اسپانی را بتوسط اوخواهد فرستاد. سپس چنانکه گفته بود بوزیر خود دستور داد که جواب مراسلات فیلیپ سوم را تهیه کند ویکی ازرجال دربارخودرا مأمور کرد که بسفارت همراه دن‌گارسیا باسپانی رود وهدایائی معادل نه هزار تومان برای پادشاه اسپانی باوتسلیم نمود.[۱] ولی این سفیر بادن گارسیا حرکت نکرد ودر اصفهان بود تا وقتیکه سفیر اسپانی بجزیرهٔ هرمز رسید، پس از آن مراسله‌ای باونوشت وازحرکت بادهای موسمی پرسید تا درموقع مناسب بهرمز رود وازآنجا باتفاق راه‌هندوستان پیش گیرند، اماچنانکه ازسفر نامهٔ دن‌گارسیا وسایر منابع موجود برمیآید ظاهراً این سفیر باسپانی نرفته است.

---

۱ - دن گارسیا درسفرنامهٔ خود نام این سفیر راکایا سلطان «Caya» می‌نویسد وازین کلمه ما نتوانستیم نام حقیقی اورا دریابیم، میتوان بحدس گفت که نام او «کیاسلطان» بوده است.

مقدمات تصرف جزیرهٔ هرمز

قطع روابط دوستانهٔ ایران و اسپانی

چنانکه سابقاً هم اشاره کرده‌ایم تا زمان سلطنت شاه عباس بزرگ یگانه راه صدور مال‌التجارهٔ ایران بممالك اروپا طرق تجارتی عثمانی بود و با آنکه از زمان استقرار پرتغالیها در جزیرهٔ هرمز ظاهراً راه دریائی خلیج فارس نیز باز شده بود چون عمال دولت پرتغال خرید امتعهٔ ایران و تجارت آنرا بخود انحصار داده بودند تجارت از راه خلیج هم برای تجار ایرانی سودی نداشت .

شاه عباس تا زمانیکه با دولت عثمانی در زد و خورد بود بامید اینکه شاید بتواند دولت اسپانی را برضد ترکان با خود همدست سازد و از قوای بحری آندولت که آنزمان در دنیا بی رقیب بود در برانداختن دشمن استفاده کند با پادشاه اسپانی و عمال پرتغالی او در هرمز راه مسالمت ودوستی میسپرد ودرخرید وتجارت ابریشم وسایر امتعهٔ ایران بایشان روی موافقت می‌نمود. ولی چون پرتغالیها چنانکه گفتیم تجارت خلیج را بخود منحصر ساخته وبدیگران ازینراه اجازهٔ حمل مال‌التجاره بهندوستان واروپا نمیدادندو نسبت بتجار ایرانی و رعایای ایران در بنادر خلیج بد رفتاری و اجحاف بسیار میکردند شاه عباس باطناً ازیشان کینه ای در دل می پرورید و پیوسته درصدد بود که دست آنان را از سواحل ایران کوتاه سازد وراه تجارت خلیج را برای تجار ایرانی و سایر ملل باز کند.

پس چنانکه درصفحات پیش گذشت نخست جزیرهٔ بحرین راکه درقلمرو حکومت امیرهرمز وفی‌الحقیقه در تصرف پرتغالیها بود بتصرف آورد (۱۰۱۰ هـ.) وکم کم سواحل جنوب ایران‌را ازدائرهٔ نفوذ وفرمانروائی ایشان خارج ساخت ودرسال ۱۰۲۲ بندر گمبرون راهم که پرتغالیها تصرف کرده ودرآنجا برای محافظت هرمز قلعه‌ای بنانهاده بودند تسخیر کرد.

پس از آنهم که شرکت هند شرقی از جانب تجار انگلیسی ، بشرحیکه در فصول بعد خواهد آمد ، در هندوستان تأسیس گشت واین شرکت بقصد تجارت با ایران وخرید ابریشم نمایندگانی چند باصفهان فرستاد شاه عباس علی رغم پرتغالیها با فرستادگان آن مهربانی و مساعدت بسیار نمود و حتی چنانکه در روابط ایران و انگلیس خواهیم گفت در سال ۱۰۲۷ با نمایندهٔ شرکت قراردادی بست که ازآنپس تمام ابریشم ایران را درجنوب منحصراً بشرکت هند شرقی بفروشد واز راه عثمانی چیزی باروپا نفرستد .

غارتگری و تعدی پرتغالیها در خلیج فارس کینهٔ شدیدی از ایشان در سراسر سواحل ایران پدید آورده بود چنانکه بنادر ایران بسفائن تجارتی پرتغال آذوقه نمیدادند و مخصوصاً اهالی برخی از بنادر مانند نخیلو وریگ که بیش از دیگران از آنقوم ستم دیده بودند با ایشان دشمنی مخصوصی داشتند. شاه عباس نیز بهمین علل با آنکه نسبت بتمام ملل اروپائی مهربان بود پرتغالیهارا دشمن ایران میشمرد و این امر را از شرح ذیل که «پیترو دلاّ واّله» در سفرنامهٔ خود نوشته است بخوبی میتوان دریافت:

« .... شاه عباس برعایای عیسوی خود برای اینکه املاك خودشان را آباد کنند، یا برای اموردیگر، پول قرض میداد و با ایشان شرط میکرد که اگر درموعد معین از عهدهٔ ادای قرض برنیامدند باید بدین اسلام در آیند. وقتی جمعی از ارامنه برای ادای قرض خویش مقداری « اکو » پول پرتغال نزد شاه فرستادند. شاه دانست که آن وجه را از عمال پرتغال گرفته اند، لذا از قبول آن خودداری کرد وگفت اگر این ارامنه برای پول ازمذهب خود دست میکشند و بمذهب مردم فرنگ که بامذهب ایشان فرق دارد درمی آیند چرا مسلمان نمیشوند وصحیح نیست که رعایای اوجیره خوار ملل بیگانه ومخصوصاً پرتغالیها که همسایهٔ ایران ومورد سوءظن اوهستند باشند، چه درین صورت همدست دشمنان ایران خواهند بود ووجودشان در مملکت خطرناك وزیان آور است. »

ازطرفی پرتغالیها نیز ازظهور انگلیسیها دراقیانوس هند وآبهای شرقی پریشان خاطر بودند و برای اینکه تجارت ایران وسایر نواحی اطراف خلیج فارس دردست ایشان بماند ازمسافرت سفائن خارجی درآبهای خلیج ممانعت میکردند. چنانکه آمدوشد کشتیهای خارجی بدین نواحی بی اجازهٔ ایشان ممنوع بود و هر کشتی که میخواست بخلیج فارس بیاید ناگزیر بایستی ازحکمران یکی ازقلاع پرتغال در آنحدود جوازی بدست آرد و شرائط این گونه جوازها نیز بسیار سخت وتحمل ناپذیر بود. علاوه بر بن پرتغالیها نسبت بنمایندگان وعمال شرکت هند شرقی در مناطق فرمانروائی خویش بدرفتاری بسیار میکردند وحتی از کشتن ایشان نیز باکی نداشتند. چنانکه در سال ۱۰۲۷ « ادوارد کونوك[1] » نمایندهٔ شرکت هند شرقی را که ازاصفهان برای تحویل گرفتن مال التجاره ازکشتیهای انگلیسی بهرمز رفته بود باچندتن از همراهانش مسموم ساختند. بهمین سبب عمال شرکت هندشرقی نیز ازتعدیات ایشان خشمگین بودند و برای کوتاه کردن دست آنان از آبهای هندوستان و خلیج فارس موقع مناسبی میجستند.

---

۱ ـ Edward Conock

رقابت تجارتی انگلیس وپرتغال در ایران روز بروز شدیدتر میشد وچنانکه‌در سطور فوق اشاره کردیم شاه‌عباس نیز چون پرتغالیها را دشمن میداشت با انگلیسیها براه دوستی میرفت، لیکن تازمانی که درمشرق پرتغالیهارا ازانگلیسیها قوی‌تر میدیدودرمغرب بمساعدت‌پادشاه‌اسپانی‌درجنگ ایران وعثمانی امیدوار بود روابط دوستانهٔ‌خودرا بافیلیپ سوم نگهداشت و از اظهار دشمنی‌خودداری کرد.

در سال های ۱۰۲۱ و ۱۰۲٤ (۱٦۱۲ و ۱٦۱٥ میلادی) بحریهٔ پرتغال در نزدیکی بندر سورت‌از قوای بحری انگلیس شکست یافت واین‌پیش‌آمدازاهمیت واعتبار پرتغالیها درمشرق کاست وضعف ایشان‌را ثابت کرد. سه‌سال‌بعدنیز شاه‌عباس بادولت‌عثمانی صلح کردوچون‌دیگر‌بمساعدت لشکری‌اسپانی‌احتیاجی‌نداشت‌وضعف‌قوای‌بحری‌آندولت‌هم درمشرق براو مسلم شده‌بود برآن‌شدکه دوستی خودرا باپادشاه اسپانی قطع کندوپرتغالیهارا ازسواحل وجزایر ایران براند. بهمین‌سبب چنانکه گذشت بمراسلات فیلیپ سوم جواب مساعدی نداد وسفیراورا نومید بازگردانید.

پس ازرفتن‌دن‌گارسیا روابط شاه‌عباس بادولت اسپانی وپرتغالیهای هرمز تیره‌تر گشت. در اوایل ماه شوال ۱۰۲۸ سه مراسله ازجانب سفیراسپانی به«پرژان تاده»رسید که ازآنمیان دومراسله‌ازاسپانی‌ویکی‌ازجانب‌سفیر‌نوشته‌شده‌بود. مراسلات‌دوگانه ازاسپانی بحاکم‌پرتغالی‌هرمز«دن‌لوئی‌دوسوزا[1]»رسیده واوبگمان‌اینکه‌دن‌گارسیاهنوزدراصفهان است‌آنهارا توسط‌سربازی‌برای‌سفیرفرستاده‌بودولی‌چون‌مراسلات‌مزبوردربین‌راه‌اصفهان‌و شیرازبسفیررسیده‌بوداوناچارآنهارابامکتوبی‌بخط‌خویش‌برای«پرژان‌تاده»فرستاده‌خواهش کرده‌بودکه بعرض شاه رساند. کشیش نیزبخواهش وی مراسلات اسپانی راکه یکی‌ازفیلیپ سوم ودیگری ازربرت‌شرلی سفیر ایران بود درروز سوم‌شوال‌درمیدان نقش‌جهان اصفهان بنظر شاه‌عباس رسانید واجازه یافت که آنها را ترجمه کند. پادشاه اسپانی در مراسلهٔ خود نوشته بودکه بدرخواست ربرت شرلی حاضراست دربحر احمر باسلطان عثمانی ازدرجنگ درآید وراه‌تجارت‌وبحرپیمائی‌را برترکان‌ببندد وپنج کشتی بزرگ‌اسپانیولی‌را مأمور انجام این‌امر ساخته است و«پررد‌متودولاکروز[2]»ازکشیشان کرملیت راکه همراه ربرت شرلی

Père Redemeto de la Cruz -۲ . Don Louis de Sosa - ۱

باسپانی رفته‌بود باکشتیهای مذکور بایران فرستاده تاباشاه‌عباس درین‌باب معاهدهٔ لازم‌منعقد سازد[۱]. درخصوص تجارت ابریشم نیز نوشته‌بود «بتجار ایرانی از مسلمان یا مسیحی اجازه داده‌میشود که ابریشم‌خود را بهرمز و هرگاه درآنجابفروش نرسد ببندر «گوا» مرکز هند پرتغال فرستند وحتی اگر مایل باشند بدون ادای حقوق گمرکی وعوارض دیگر، برخلاف آنچه پیش از آن مرسوم بود، خود مستقیماً آنرا بپرتغال حمل کنند. در هرمز وگوا و لیسبن تا چهارسال اقامت ازیشان نصف وپس ازآن دوثلث مالیات معمول گرفته خواهدشد ونیز میتوانند درلیسبن قونسولی ایرانی یاارمنی یاپرتغالی داشته‌باشند که بکارهای ایشان رسیدگی کندولی تعیین قونسول ازملل دیگر مجاز نیست. دولت اسپانی هم دونفر مأمور رسمی معین خواهد کرد که اختلافات ایشان را باتجار پرتغالی واسپانیولی یاسایر مردم بطریق عدل وانصاف حل وقطع کنند. ولی هرگاه یکی ازتجار ایرانی ازپی تبلیغ مردم بدین اسلام برخیزد یابمقدسات دینی توهین کند بکیفر خواهدرسید. همچنین بایدمعادل دوثلث وجهیکه دربهای ابریشم خودبدست می‌آورند درخاك اسپانیول خرید کنند وثلث دیگر را نیز درهرمز بمصرف خرید مال‌التجاره رسانند ولی اجازه خواهند داشت که در بندر «گوا» ریالهای اسپانیولی را بپول رایج ایران مبدل سازند، وبرای مال‌التجاره‌ای که ازممالك اسپانی بایران میبرند دربنادر لیسبن وگوا وهرمز حقوق گمرکی معینی مطابق آنچه ازتجار اسپانیولی وپرتغالی گرفته‌میشود خواهند پرداخت.»

درعوض خواهش پادشاه اسپانی این بود که شاه عباس بندر گمبرون را بار دیگر بحکومت پرتغالی هرمز سپارد وقلاعی راکه درآنجا ساخته است ویران کندوهمچنین جزائر بحرین را بامیر هرمز باز دهد وازتصرف جزیرهٔ قشم نیز چشم پوشد.

دن‌گارسیا درمراسلهٔ خصوصی خود بکشیش کرملیت نوشته بود که اگرشاه عباس ببازدادن بحرین وگمبرون تن ندهد اصرار نباید کرد، ولی بایدکوشید که شاه بنادرایران‌را

---

۱ ـ دن گارسیا میدانست که این کاربجائی نخواهدرسیدوچندین بارازهندوستان‌وایران درین خصوص با پادشاه اسپانی مکاتبه کرده بود، ولی وزرای اسپانی بگمان اینکه بنابر قول ربرت شرلی اگر درجنگ باعثمانی بشاه عباس یاری دهند اوجزیرهٔ بحرین وبندرگمبرون را بپرتغالی ها باز خواهد داد بفرستادن کشتی راضی شدند و قرار برآن نهادندکه ربرت‌شرلی در اسپانی بماند تاقرارداد سیاسی و تجارتی ایران واسپانی بتوسط «پررد متودلا کروز» بسته‌شود وچون گمان‌داشتندکه سفیرهنوز ازایران بازنگشته است مراسلات فیلیپ سوم وشرلی راتوسط قاصدي از طریق بصره بهرمز فرستاده بودند تا از آنجابراي دن‌کارسیا ارسال شود. «سفرنامهٔ دن‌کارسیا»

بر روی سایر ملل و مخصوصاً «دزدان دریائی مانند انگلیسیها» ببندد و پرتغالیها را مانند پیش در کار تجارت آزاد گذارد.

مراسلهٔ ربرت شرلی مطلب مهمی نداشت وفقط نوشته بود که مطالب خویش را در مراسلات مخصوصی توسط «پرردمتود ولاگروز» فرستاده است.

شاه چون از مضمون مراسلهٔ فیلیپ سوم اطلاع یافت خشمگین شد و چنانکه بسفیر او گفته بود باز تکرار کرد که یکوجب از آنچه گرفته است باز نخواهد داد و اگر اراده کند هرمز را هم بیك حمله خواهد گرفت. درباب تجارت ابریشم نیز بر مقررات و شرائط پادشاه اسپانی خندیده گفت «موضوع ابریشم موضوع تجارتیست و ما آنرا بهرکس که بیشتر پول دهد میفروشیم [۱]». مخصوصاً چون فیلیپ سوم و دن گارسیا در مراسلات خود نوشته بودند که اگر شاه عباس با پرتغالیها راه موافقت نرود رشتهٔ دوستی دولتین خواهد گسست و در اینصورت اگر پرتغالیها اقدامی برخلاف دوستی کنند دولت اسپانی مسئول نخواهد بود، آتش خشم او تندتر گشت چنانکه عادت وی بود در میان حاضران بقدم زدن برخاست و چندین بار بخدا و دین اسلام سوگند خورد که جزیرهٔ هرمز را با شمشیر از وجود پرتغالیها پاك خواهد ساخت و از خشم مراسلهٔ دن گارسیا را پاره کرد و برای اینکه عزم خودرا در تصرف هرمز ظاهر سازد، درهمان مجلس یکی از مأمورین خویش را که درهرمز تولد یافته و از اوضاع آنجزیره اطلاع کافی داشت بحضور خواست و ازوی دربارهٔ جمعیت هرمز و مذهب امیر جزیره و رعایای وی وعدهٔ پرتغالیان و مردم شیعه وسنی اطلاعاتی خواست.[۲]

۱ ـ پی یترو دلاواله درسفرنامهٔ خود مینویسد «راستی شرائط پادشاه اسپانی درباب تجارت ابریشم لایق خنده و تمسخر بود، چه شاه عباس میخواست راه تجارت ایران را برعموم ملل اروپائی بازگذارد ومخصوصاً ابریشم را درخاك ایران بفروش رساند تا سرمایهٔ سایر ملل را جلب کند وبرثروت مملکت بیفزاید. ازلحاظ سیاسی نیز چون درهمانسال باسلطان عثمانی صلح کرده وازجانب سرحدات غربی آسوده خاطر بود دیگردوستی واتحاد با پادشاه اسپانی را بچیزی نمیشمرد.»

۲ ـ ازین پس شاه عباس کینهٔ درونی خودرا نسبت بپرتغالیهای هرمز آشکار کرد، چنانکه روزی درمیدان نقش جهان اصفهان درحضور چندکشیش پرتغالی ورئیس کشیشان کرملیت توپی راکه درگوشهٔ میدان بود بنمایندهٔ شرکت انگلیسی هند شرقی نشان داده گفت: «مشهوراست که این توپ را سپاه ایران دربندرگمبرون از پرتغالیها گرفته اند، درصورتیکه چنین نیست وسپاهیان قزلباش من آنرا ازیك کشتی پرتغالی که دست قضا نزدیك ساحل آورده بود بجنگ آوردند.» سپس از شجاعت سپاه قزلباش که برای گرفتار کردن کشتی پرتغالی شمشیرهارا بگردن آویخته ومردانه بدریا درآمده شنا کنان خود را

بیم پرتغالیها

تهدیدات شاه عباس و اظهار دشمنی او نسبت بپرتغالیها ایشان را سخت مرعوب کرد و چون شهرت یافته بود که شاه در همان ایام برای شروع جنگ بشیراز خواهد رفت در صدد تهیهٔ وسائل دفاع برآمدند و ضمناً برای ترسانیدن شاه عباس بجعل اخبار پرداختند. از آنجمله در غرّه محرم سال ۱۰۲۹ در اصفهان شهرت یافت که نایب السلطنهٔ هند« کنت رُدندو[1] » باقوای بحری کافی از بندر گوا بجانب هرمز حرکت کرده است تا در آبهای ایران باسفائن انگلیس مصاف دهد و اگر مقتضی بداند بسواحل ایران نیز دستبردی زند. ولی این خبر اساسی نداشت وچنانکه گفتیم برای ترسانیدن شاه ایران وسفائن انگلیسی که در بندر جاسك بودند از جانب پرتغالیهای هرمز منتشر شده بود وبجای اینکه از آن فائده گیرند زیان دیدند، چه این شهرت دروغ بسفائن انگلیسی که پیش از نشر آن از جاسك بطرف هندوستان رفته بودند نرسیدودر شاه عباس نیز بجای اینکه ترسی ایجاد کند کینهٔ تازه‌ای پدید آورد. شاه پس از شنیدن این خبر بخان شیراز دستور داد که بیدرنگ قریب پانزده هزار سپاه بساحل خلیج فرستدو در انتظار فرمان او تمام کشتیها وقایقها را توقیف کند. گرد آمدن سپاه ایران درساحل خلیج موجب ترس فوق العاده درهرمز گردید ولی ایرانیان بهرمز حمله نکردند و بکمك جمعی از اعراب در ساحل عمان بمحلی نزدیك رأس الخیمه که درتصرف امیر هرمز وازمراکز تجارتی پرتغالیها بود تاختند وایشان را از آنجا خارج کردند درهمانحال دسته‌ای دیگر ازسپاه ایران نیز قلعهٔ پرتغالیها را درجزیرهٔ قشم محاصره کرد وهرمز را بخطر بی‌آبی انداخت؛ زیرا آب شیرین هرمز را ازجزیرهٔ قشم می‌بردند.

بکشتی رسانیده بودند شرحی بیان کرد و در پایان سخنان خود بتحقیر گفت که: « من این پرتغالیها را خوب میشناسم ومیدانم که باایشان چه بایدکرد! » وبااین بیان بکشیشان پرتغالی که باحکومت هرمز مکاتبه داشتند فهمانید که با پرتغالیها سر جنگ دارد. پس از آنهم چون نمایندهٔ شرکت انگلیس سخن از توپهای قلعه‌کوبی جدیدکه آن ایام در اروپا ساخته شده بود بمیان آورد شاه گفت که من در جنگ های خود معمولا توپ همراه نمیبرم زیرا سپاه من بیشتر سواره نظام است و اگر بخواهد باچنین توپهای سنگینی حرکت کند ازسرعت عمل باز خواهد ماند، درصورتیکه علت عمدهٔ غلبهٔ من برترکان عثمانی سرعت عمل سپاه قزلباش بوده‌است. برای گرفتن قلاع دشمن بعقیدهٔ من بهتر آنست که توپ را درمحل جنگ بریزند.» و مقصود او از این بیان نیز ترسانیدن پرتغالیها بود، چه ایشان گمان داشتند که گرفتن قلعهٔ هرمز جز با توپهای سنگین امکان پذیر نیست وچون شاه عباس کشتی جنگی ندارد وکشتیهای انگلیس نیز بواسطهٔ نامساعد بودن بندرگاه بکنار ساحل نمیتوانندرفت حمل توپ ازخاك ایران بجزیره دشوارست، ولی شاه عباس ایشانرا آگاه کرد که ممکنست وسائل توپ ریزی را بجزیره برد ودرهمانجا توپ ریخت.

[1] - Comte Rodondo .

در همان ایام نیز باصفهان خبر رسید که پرتغالیهای هرمز برای حفظ شهر خود میخواهند گرد آن حصاری بنا کنند و راه دخول وخروج کوچهای اطراف شهر را مسدود سازند تا اگر سپاه ایران بجزیره حمله برد ازعهدهٔ دفاع شهر برآیند. انتشار این خبر هم که حاکی ازناتوانی وجبن وضعف ایشان درسیاست بود تصمیم شاه عباس را درتصرف هرمز استوارتر کرد.

دن گارسیاسفیر اسپانی پیش ازآنکه ازهرمز بهندوستان رود مراسلهٔ دیگری بشاه ایران نوشت ودرآن بازاز رفتار انگلیسیها و توجه مخصوص شاه بایشان شکایت وگله کرد. این مکتوب در ربیع الاول سال ۱۰۲۹ توسط « پرژان تاده » بشاه عباس رسید، و شاه در جواب آن آشکارا بکشیش اظهار کرد که انگلیسیها مردمان تربیت شدهٔ مطیعی هستند که هیچگاه برخلاف میل او رفتار نکرده‌اند، بنابرین البته باایشان مهربانی خواهد کرد ووسائل پیشرفت تجارت آنانرا فراهم خواهدساخت، ودرجواب قسمت دیگر ازمراسلهٔ دن گارسیا که نوشته بود با بیصبری تمام منتظر سفیر ایرانست تا باهم باسپانی روند، گفت که سفیر او مدتیست ازاصفهان حرکت کرده وبزودی بهرمز خواهد رسید.

مقدمات جنگ ایران وپرتغال

ازسفائن پنجگانهٔ اسپانی که بموجب مراسلهٔ فیلیپ سوم بشاه عباس برای حمله بخاك عثمانی دربحر احمر مأمور شده بودند یکی درراه غرق شده و چهار کشتی درروز سیزدهم رجب ۱۰۲۹ (۱٦ ژون ۱٦۲۰) بهرمز رسید. چنانکه درسطور پیش گفتیم فیلیپ سوم ربرت شرلی رادراسپانی نگهداشته «پردمتو دولا-کروز» راکه بااو ازطرف شاه عباس بدان مملکت رفته بود باسفائن مذکور روانه ایران کرد تا باشاه درخصوص جنگ دولتین باسلطان عثمانی وانحصار تجارت ابریشم ایران بپرتغالیها قراردادی منعقد سازد. فرمانده سفائن اسپانی موسوم به «روی فری یرا آندرادا» ۱ دستور داشت که نخست کشیش را بایران رساند ومنتظر نتیجهٔ کار وی باشد. سپس هرگاه شاه عباس بامعاهدهٔ سیاسی وتجارتی بدلخواه دولت اسپانی موافقت کرد برای انجام مأموریت خویش ببحر احمر رود واگر شاه درمخالفت خود ایستادگی نمود بندر گمبرون وجزائر بحرین وقشم رابا کمك قوای بحری پرتغال درهندوستان وهرمز بزور بازگیرد واهالی بندر نخیلو راکه با پرتغالیها کینهٔ دیرینه دارند وعلی رغم ایشان ازسواحل عربستان بخاك ایران پناهنده شده اند نیز ازمیان

---

۱ - Ruy Friera d'Andrada.

بردارد. علاوه‌برین باو دستور داده شده بود که در جزیرهٔ قشم نیز قلعهٔ مستحکمی بنا نهند ودسته‌ای ازسربازان پرتغالیرا درآنقلعه گذارد تاایرانیان دیگر نتوانندبآسانی برآنجزیره دست یابند وهرمزرا که بآب شیرین قشم نیازمنداست تهدید کنند.

روی‌فری‌یرا درحدودخلیج‌عدن‌نیزسه کشتی حامل مال‌التجاره‌راهم که‌کاملامسلح بود اسیر کرده وچون یکی ازسفائن اوچنانکه اشاره کردیم درراه غرق شده‌بود باهفت کشتی مسلح واردلنگرگاه هرمز شده‌بود. ولی « پرردمتودولاکروز» کشیش پیش‌از آنکه بایران رسد درسواحل گینه درگذشت‌وانگلیسیها که معلوم نبود چگونه ازین امر آگاه شده‌بودند خبر مرگ اورا چندی پیش‌ازرسیدن کشتیهای اسپانی بهرمز دراصفهان منتشر ساختند.

پس ازورود سفائن اسپانی بهرمز حاکم وبرخی دیگر ازعمال پرتغالی آنجزیره مراسلاتی‌به« پرژان تاده» رئیس کشیشان کرملیت اصفهان‌نوشته بامراسلات دیگری که کشیش متوفی بایستی‌بشاه‌عباس ودن‌گارسیاسفیر اسپانی‌تسلیم کند توسط قاصدی باصفهان فرستادند وازو خواهش کردند که چون از اوضاع ایران اطلاع‌کافی دارد عقیدهٔ خودرادربارهٔ راهی که ایشان ازصلح یاجنگ بایستی پیش گیرنداظهار کنند. پرتغالیها چون درهمان ایام‌جمعی ازاعراب‌رابرضدایران‌شورانیده وبرخی ازبنادرجنوب‌را نیز قتل وغارت کرده بودندامیدی بحفظ صلح وجلوگیری ازجنگ‌نداشتند، روی‌فری‌یرا فرماندهٔ سفائن اسپانی‌هم که مردی متهوربود جنگ‌را برصلح ترجیح میداد، ولی حاکم هرمز وبرخی از اولیای آنجزیره که جنگ‌رامخل‌امورتجارتی خود میدیدند معتقد بودند که حتی‌الامکان در حفظ صلح کوشش بایدکرد وازجنگ اجتناب باید نمود.

پیش ازآنکه‌خبر ورود کشتیهای‌اسپانیول ومراسلات‌سابق‌الذکربه« پرژان‌تاده» رسد، دربارایران ازین امر وحتی از میزان قوای پرتغال در هرمز و عدهٔ سربازانیکه با کشتیها آمده‌بودند بوسیلهٔ حاکم گمبرون اطلاع یافته‌بود ووزرای ایران بیدرنگ این‌اخبار راباعریضه‌ای‌برای شاه که درفرح‌آباد مازندران بود فرستاده‌بودند.

پرژان‌تاده درجواب‌مراسلاتی که ازهرمزبدورسیده بود نوشت که بگمان وی‌شاه عباس چنانکه مکرر گفته‌است آنچه ازپرتغالیها گرفته بازنخواهدداد وباانحصار تجارت نیز مخالفست‌وضمناً خواهش کرد که اورا ازاظهار عقیده درینگونه امور معذور دارند و هر

طور که خودمقتضی میدانند دستورات پادشاه اسپانی را اجرا کنند. معهذا چندی بعد عمال پرتغالی هرمز مجدداً باومراسله‌ای نوشتند وخواهش کردند که ازاصفهان بمازندران رودوباشاه‌عباس دربارهٔ روابط دولتین گفتگو کند. کشیش نیزنا گزیرازاصفهان بعزم دیدار شاه راه مازندران پیش گرفت ولی درراه شنید که شاه بجانب خراسان رفته‌است وبپایتخت بازگشت.

جنگ انگلیسیها و پرتغالیها در جاسك

در دوم ماه صفر ۱۰۳۰ (۲۷ دسامبر ۱۶۲۰ م.) چهار کشتی انگلیسی با دو کشتی پرتغالی که انگلیسیها در راه اسیر کرده بودند بسواحل بندر جاسك رسیدولی روی‌فری‌برا فرماندهٔ سفائن اسپانی وپرتغال که ازآمدن آنها اطلاع داشت باچهارکشتی بادبانی مسلح ازهرمز بجاسك آمده‌در ساحل لنگرانداخته بود. سفائن انگلیسی چون مقابل جاسك رسیدند با کشتیهای پرتغالی بجنگ پرداختندواین جنگ چندروزدوام یافت وبالاخره بشکست پرتغالیها تمام شد. انگلیسیها نخست مال‌التجارهٔ یکی ازکشتیهای پرتغالی را که‌دردریا اسیر کرده‌بودند درساحل جاسك خالی کردند وکشتی را آتش زدند، سپس باتوپ بسفائن پرتغالی حمله‌بردند ودرمدت جنگ قریب هشت هزار گلوله برسر پرتغالیها فروباریدند. بادنیز باایشان مساعدت کرد وکشتی‌های پرتغالی را ازساحل بمیان دریابرد، چنانکه انگلیسی‌ها توانستند درروزاول جنگ بساحل نزدیك شده مال التجارهٔ خودرا باپنجاه کیسه وجه‌نقد ازکشتی بکناربرند وازخطردشمن برکناردارند. روی‌فری‌برا باآنکه درین جنگ شجاعت بسیارنمودوحتی یکی ازکشتیهای پرتغالی راهم که‌اسیر دشمن بودنجات دادکاری ازپیش نبردوبالاخره پس ازتحمل تلفات بسیاربجانب هرمز گریخت و سفائن انگلیسی چون میدان‌را ازدشمن خالی دیدند باخاطری آسوده ابریشم‌فراوانی‌را که ازایران خریده‌بودند برکشتی‌ها بارکرده راه‌هندوستان پیش گرفتند.

درهمان‌حال یکی‌ازسرداران امیرهرمز درساحل عمان سربشورش‌برداشته دو قلعه از قلاع آن ناحیه را بسپاه ایران تسلیم کرد و از آنراه نیز حمل آب شیرین بهرمز دشوار گشت.

حملهٔ پرتغالیها بجزیرهٔ قشم

روی فری‌برا پس ازآنکه از انگلیسیها شکست یافت برآن شدکه جزیرهٔ قشم‌را از تصرف ایران خارج سازد و هرمزرا از بی‌آبی نجات‌دهد. پس درحدود ماه‌رجب ۱۰۳۰ قسمتی ازآن جزیره را

درجزار هرمز تسخیر کرد ودرآنجا نزدیك دریا قلعه‌ای سست وبی دوام بنانهاد .

شاه عباس چون ازین امر آگاه شد یکی از کشیشان اگوستن پرتغالی مقیم اصفهان « پرنیکلاپره[1] » را بسفارت روانهٔ هرمز کرد (۱۱ شعبان ۱۰۳۰) وبحاکم آن جزیره پیغام دادکه اگر پرتغالیها باانگلیسی ها حسابی دارند میتوانند حساب خودرا در عرصهٔ دریا تصفیه کنند وتجاوز بحدود ایران منافی دوستی دولتین است، واگر ازعمال ایران گله‌ای داشته اند مقتضی نبوده است که بی مقدمه از در جنگ درآیند، چه اگر بدو شکایت میکردند بی‌درنگ‌چنانکه خود می‌دانند رضای خاطر ایشان را فراهم میساخت، هرگاه نیزاین جنگ‌را بطیب‌خاطرآغاز کرده اند بدانندکه اواز پشیمان ساختن ایشان و تسخیرهرمز عاجز نیست .

کشیشان اگوستن پرتغالی مقیم اصفهان‌که نهانی مایل بجنگ ایران‌واسپانی بودند به پرنیکلاپوشیده دستور دادندکه اولیای امورهرمز رابجنگ تحریض کنند، غافل که این امر موجب بدبختی ایشانست .

در همین ایام پرتغالیها طالب بیگ از رجال ایران را که بسفارت بدربار پادشاه دکن میرفت بگمان اینکه ممکنست سفارت اوبزیان منافع سیاسی وتجارتی ایشان باشد در راه هندوستان‌هلاك کردند وروی‌فری‌برا نیزدر سواحل ایران‌بقتل وغارت‌وسوزاندن بنادر ودهکده‌های کنار دریا پرداخت[2] وتجار ایرانی راکه در خلیج فارس آمد و شد میکردند اسیر کرده بعنوان گروگان نگاهداشت‌وگمانش این‌بودکه بااینگونه‌کارها شاه‌عباس را مرعوب خواهد ساخت .

تصرف جزیرهٔ هرمز

معاهدهٔ ایران وشرکت هند شرقی

شاه عباس از اواخر سال ۱۰۲۹ بشرکت انگلیسی‌هند شرقی پیشنهادکردکه برای درهم شکستن قوای پرتغال درخلیج فارس باوی‌متحد شوند ومذاکرات اودرین‌خصوص بانمایندگان‌شرکت قریب یکسال دوام‌یافت .

---

۱ ـ Père Nicolas Peret.

۲ ـــ از آنجمله یکی بندر « دوسر » از بنادر کوچك ایران درجوار هرمز بود که پرتغالیها غارت کردند و آتش زدند وجمعی ازمردم بیگناه آنرا کشتند .

اولیای شرکت‌هند شرقی با اینکه از پرتغالیها درامر تجارت زیان فراوان‌دیده بودند قبول پیشنهاد شاه عباس را دشوار می پنداشتند، چه از طرفی دولت انگلیس در آن ایام باپادشاه اسپانی روابط دوستانهٔ کامل‌داشت‌واز طرف دیگر حملهٔ کشتیهای‌تجارتی شرکت بقلاع واستحکامات جنگی پرتغالی آسان نبود. ولی عاقبت جز قبول پیشنهاد شاه چاره‌ای ندیدند، چه امامقلی‌خان امیرالامرای فارس بنمایندگان شرکت اخطار کرد که اگر در جنگ ایران وپرتغال باشاه یاری نکنند تمام ابریشمی که درایران دارند‌توقیف خواهدشد وامتیازاتی که‌ازآن پیش گرفته‌اند ازمیان خواهد رفت، لیکن اگر بادولت‌ایران از در اتحاد درآیند خساراتی که از جنگ بدیشان رسد تلافی خواهدشد و درمدت جنگ نیز تمام لوازم ومایحتاج ایشان ازاسلحه وآذوقه وامثال‌آن فراهم خواهدگشت.

درروز اول محرم سال ۱۰۳۱ (۱٦ نوامبر ۱٦۲۱) اولیای شرکت هند شرقی درمحل «سوالی[۱]» نزدیک‌بندر سورت شورائی‌بریاست «توماس رستل[۲]» تشکیل کردند و اجازه دادندکه پنج کشتی و چهار زورق بزرگ بی شراع برای حمله بسفائن پرتغالی‌مأمور خلیج فارس شودواگر باکشتیهای جنگی «روی‌فری‌یرا» نیز مصادف گشت از درجنگ درآید[۳].

درهمان‌حال شاه‌عباس بامامقلی‌خان امیرالامرای‌فارس فرمان دادکه‌باپرتغالیها بجنگ پردازد وبرای اینکه بهانه‌ای بدست‌آورد بقنبر بیگ خان لار دستورداد که نسبت بجزیرهٔ هرمز دعوی مالکیت کندوآن جزیره‌را مانند پیش، یعنی قبل ازحملهٔ آلبوکرک، خراجگزار خود شمارد. پرتغالی ها باین دعوی جواب سخت دادند و در نتیجه آتش جنگ روشن گشت.

امامقلی‌خان با سپاه فراوان از شیراز بجانب لار حرکت کرد ونخست یکی از

---

۱ — Soualy

۲ — Thomas Rostell

۳ — اسامی کشتیهای انگلیسی‌از این قرار بود: کشتی «لندن» وجهازبی‌شراع «شیلینگ- Shilling» بفرماندهی ساطان «بلایث - Blithe» - کشتی های «جناس - Jonas» و «ویل - Whale» و «دلفین - Dolphin» و «لیون - Lion» و سه کشتی بی شراع «رز - Rose» و «رابرت - Robert» و «ریچارد - Richard» بفرماندهی ساطان «ودل - Weddel».

سرداران خود بنام شاهقلی بیگ را باسه هزار ایرانی و عرب مأمور تسخیر جزیرهٔ قشم ساخت و ورود وخروج کشتیها وقایقها را ازهرمز بسواحل ایران و بالعکس ممنوع کرد. سپس باسپهسالار خود امامقلی بیگ از طریق لار عازم بندر گمبرون گردید وچون اطلاع یافت که سفائن انگلیسی از هندوستان بجاسك آمده اند کس نزد «ادواردمونوکس [۱]» نمایندهٔ مقیم انگلستان که درمیناب بود فرستاد و پیغام داد که برای بستن پیمان اتحاد بدانجا خواهد آمد.

در روز یازدهم صفر ۱۰۳۱ (۲۶ دسامبر ۱۶۲۱) نمایندهٔ مقیم انگلستان در میناب خبر یافت که سفائن انگلیسی از هندوستان ببندر جاسك رسیده است، پس دستور داد که کشتیها ازجاسك ببندر کوهستك واقع در جنوب میناب بیایند و درروز بعد نیزخود بابرخی دیگر از اعضاء نمایندگی انگلیس بکوهستك رفت تادربارهٔ کمك بسپاه ایران وجنگ باپرتغالیها باصاحبمنصبان انگلیسی سفائن مذاکره کنند.

صاحب منصبان انگلیسی در آغاز امر مایل بجنگ نبودند ولی « ادوارد مونکس» نمایندهٔ شرکت ایشان را راضی کرد و درنتیجهٔ مذاکراتی که بین او و صاحب منصبان درکشتی « جناس [۲] » صورت گرفت درمواد ذیل همداستان شدند:

۱ــ هرگاه بواسطهٔ کمك سفائن انگلیسی دولت ایران برپرتغالیهای هرمز غالب آید بایستی غنائم جنگی بتساوی بین طرفین تقسیم شود.

۲ــ قلعهٔ هرمز باتمام توپخانه وذخائر جنگی آن بایدبانگلیسیها تسلیم گردد ودولت ایران اگر مایل باشد میتواند قلعهٔ دیگری بخرج خویش درجزیره بسازد.

۳ــ عوائد گمرکی جزیره از آنپس بایدبتساوی میان ایران و شرکت هند شرقی انگلیس تقسیم شود ومال التجاره های انگلیسی نیز پس ازآن ازپرداخت گمرك وسایر مخارج معاف گردد.

٤ ــ پس از جنگ باید اسرای مسیحی بانگلیسی ها و اسرای مسلمان بایرانیان تسلیم شوند.

٥ــ دولت ایران باید نصف مخارج کشتی ها و خوراك و حقوق کارکنان سفائن و خسارت جنگ را بعهده گیرد و ازین گذشته برای کشتیها باروت و مواد ناریه فراهم سازد.

۱ — Edward Monox. ۲ — Jonas.

روز ٢٤ صفر ١٠٣١ (٨ ژانویهٔ ١٦٢٢) امامقلی‌خان با امامقلی بیگ سپهسالار خود بمیناب رسید و بی درنگ با نمایندهٔ شرکت برای عقد معاهده بمذاکرات پرداخت. از مواد پنجگانهٔ سابق الذکر مادهٔ اول بی هیچگونه تغییری پذیرفته شد ولی در بارهٔ مادهٔ دوم موافقت شد که قلعهٔ هرمز را طرفین باهم در تصرف گیرند تا امامقلی‌خان درین باب از شاه‌عباس کسب دستور نماید. در مادهٔ سوم نیز مقرر شد که از مال‌التجاره‌های انگلیسی آنچه برای شاه و خان فارس فرستاده میشود از حقوق گمرکی و مخارج دیگر معاف باشد.

مادهٔ چهارم را نیز امامقلی‌خان قبول کرد مشروط بدانکه اگر دولت ایران تسلیم « روی فری‌یرا » فرمانده سفائن پرتغالی و « سیمون دوملو[1] » حاکم هرمز را از انگلیسیها درخواست کند بپذیرند. همچنین موافقت شد که طرفین اسرا و محبوسین را بترك و تغییر مذهب خویش مجبور نکنند و مخارج تهیهٔ باروت و مواد ناریّه را نیز طرفین بتساوی تحمل کنند.

تسخیر قلعهٔ پرتغالی قشم و اسارت روی‌فری‌یرا

پس از عقد معاهده امامقلی خان بجانب بندر گمبرون حرکت کرد و کشتیهای انگلیسی در روز ششم ماه ربیع الاول (١٩ ژانویه) با امامقلی بیگ رو بجزیرهٔ هرمز نهادند و درنهم همان ماه بکنار جزیره رسیدند.

بحریهٔ پرتغال در بندر هرمز مرکب از پنج کشتی جنگی و دو کشتی کوچك و زورقهای خرد و بزرگ بادبانی بسیار بود وازین جمله دو کشتی بزرگ که هریك سی توپ داشت با ٣٠٠ مرد جنگی چندی پیش ازآن از بندر گوا بفرماندهی « سیمون دوملو » بکمك روی فری‌یرا رسیده بود و این سیمون دوملو درین هنگام بفرمان نایب السلطنهٔ هندوستان بجای حاکم متوفای هرمز « فرانسیسکو دوسوزا[2] » درآنجا حکومت میکرد[3].

انگلیسیها گمان داشتند که میان ایشان وقوای بحری پرتغال درهرمز جنگی در

---

١ — Simon de Melo

٢ — Francisco de Sosa

٣ — دن گارسیا در سفر نامهٔ خود می نویسد که روی فری یرا امیدوار بود پس از فرانسیسکو دو سوزا حاکم هرمز گردد و چون سیمون دوملو باین مقام منصوب شد رنجیده خاطر و دلسرد گشت، چنانکه شکست اورا در جنگ جاسك از سفائن انگلیسی که درقوای بحری ازوضعیفتر بودند باین رنجش ودلسردی منسوب داشتند.

خواهد گرفت ولی برخلاف این گمان پرتغالیها ازجنگ خودداری کردند وچون چندروزی بدین گونه گذشت کشتیهای انگلیسی راه قشم پیش گرفتند.

قلعهٔ قشم را درین هنگام شاهقلی بیگ و سپاهیان وی از جانب خشکی محاصره کرده بودند ومدافعین قلعه که درحدود دویست پرتغالی و ۲۵۰ عرب بودند جز از طریق دریا راه گریزی نداشتند. روی‌فری‌یرا نیز برخلاف رأی خویش برای نجات قلعه عده‌ای از توپهای سفائن خودرا بقلعه برده وخود نیز درآنجا بدفاع مشغول بود. یکبارنیز کس نزد امامقلی خان فرستاد و درخواست صلح کرد وحاضر شد تمام مخارجی را که دولت ایران تاآنزمان برای جنگ متحمل شده است بپردازد ولی خان شیراز چون از شاه اجازه نداشت درخواست اورا نپذیرفت. کشتیهای انگلیسی درظلمت شب خود را کنار دیوار قلعه بساحل جزیره رساندند و بی‌آنکه از جانب دشمن بایشان آسیبی رسد چند توپ بزرگ از کشتی پیاده کردند وسه روز قلعهٔ پرتغالی قشم را زیر آتش توپ گرفتند وچون قسمتی ازحصار قلعه ویران گشت وکار از جانب خشکی و دریا برپرتغالیها تنگ شد « روی‌فری‌یرا » ناچار از درتسلیم درآمد وحاضر شدکه قلعهٔ قشم را بسرداران ایران و انگلیس بسپارد مشروط بدانکه متعرض پرتغالیها نشوندوبایشان اجازه دهندکه بااسلحه واموال خویش بجزیرهٔ هرمز روند و سربازان ایرانی راهم که هنگام جنگ بپرتغالیها پیوسته‌اند بجان امان دهند. این شرائط پذیرفته شد ولی کاملا اجرا نگردید؛ چه سپاهیان ایران سربازانی را که بدشمن پیوسته بودند پس از تصرف قلعه بجرم خیانت کشتند و اموال واسلحهٔ پرتغالیها نیز پیش از آنکه بهرمز روند گرفته شد. روی‌فری‌یرا وبرخی از سران سپاه اوراهم انگلیسیها بسفائن خود برده توقیف کردند[1] ، ولی باایشان بمهربانی

---

۱ — پی‌یترو دلا واله می‌نویسد که «... روی‌فری‌یرا روزی که سخن از سرداران ایرانی درمیان بود گفت امامقلی بیگ طعامی‌را که شاهقلی بیگ پخته ومهیا ساخته بود خورد ، ومنظورش آن بود که فتح قلعهٔ قشم درحقیقت بدست شاهقلی بیگ صورت گرفت . ولی خان فارس برخلاف بشاهقلی بیگ التفاتی نکرد و افتخارات فتح نصیب امامقلی بیگ گردید ...» ونیز می‌نویسد که « ... خان فارس سعی بسیار کرد که روی‌فری‌یرا را بچنگ آورد ونزد شاه‌فرستد ولی انگلیسیهابتسلیم وی راضی نشدند وعاقبت خان ازطریق کنجکاوی وزیر خود را بکشتی های انگلیسی روانه کرد تاسردار نامی پرتغال را ببیند وخان را از احوال او آگاه سازد . ولی چنانکه نقل کردند روی‌فری‌یرا هنگام ورود وزیر خود را بخواب زد وپس از چنددقیقه چنان نمود که ازخواب بیدار شده است ولی بوزیر اعتنائی نکردوباوی سخنی نگفت وحتی باحترام وی نیز از تخت برنخاست ...» .

واحترام رفتار نمودند ومقصودشان این بودکه آنانرا ببندرگوا یامحل دیگری که از هرمز دور باشد برند. اعرابی‌هم که در قشم باپرتغالیها همداستان شده بودند غالباً بقتل رسیدند ورئیس ایشان‌را که امیرزین‌الدین محمدنام داشت حاکم مغستان‌داماداوبامر امامقلی‌بیگ سردار سپاه‌ایران هلاک کرد .

درجنگ قشم ازانگلیسیها سه نفر مقتول و دونفر مجروح شدند ولی‌ازجملهٔ مقتولین یکی «ویلیام بافین» دریا نوردوکاشف معروف انگلیسی‌بودکه درتاریخ اکتشافات قطبی اشتهارکامل دارد .

پس‌ازتصرف‌قلعهٔ قشم دسته‌ای از سپاه‌ایران باچهارتن‌انگلیسی‌مأمور نگهداری آن شدند وقوای بحری انگلیس‌ازقشم ببندرگمبرون رفت تاتجهیزات خویش‌را کامل کنند وبرای حمله بجزیرهٔ هرمز آماده گردد . «روی‌فری‌یرا» و محبوسین دیگر رانیز بسورت مرکز تجارت شرکت هند شرقی انگلیسی درهندوستان فرستادند .

وضع جزیرهٔ هرمز درین زمان

راجع بوضع طبیعی جزیرهٔ هرمز وبنای شهر و قلعهٔ آن وطرز زندگانی پرتغالی ها و سایر مردم آن جزیره سیاحان متعدد در سیاحت نامهای خود مطالبی نگاشته اند که غالباً نظیر و شبیه یکدیگر است . ما درینجا بنقل خلاصهٔ شرحی‌که « دن‌گارسیادوسیلوا » سفیر سابق‌الذکر اسپانی نوشته است قناعت می‌کنیم :

« .... جزیرهٔ هرمز تقریباً سه‌گوش است و اعراب آنرا جرون می خوانند . بزرگترین ضلع آن بجانب مشرق و شمال شرقی‌است و از صومعهٔ « نتردام دولسپرانس [۱] » تا دماغه‌ای‌که قلعهٔ هرمز روی آن ساخته شده و نزدیکترین نقاط بساحل ایرانست امتداد دارد . ضلع دیگر کوتاه‌تر است واز همان صومعهٔ یعنی ازجنوب شرقی بجنوب غربی‌کشیده شده و بدماغهٔ « کارو [۲] » می‌پیوندد واز آنجا بطرف مغرب و شمال غربی امتداد می‌یابد وقاعدهٔ مثلث راپدید می‌آورد . کوچکترین اضلاع جزیره ازدماغهٔ

۱ — Notre-Dame de l'Espérance. ۲ — Caru.

«کارو» تاقلعه است که بسوی «مغستان» یعنی ساحل ایران درجانب شمال غربی هرمز می‌نگرد وفاصلهٔ آن تاساحل دولیو[1] (قریب یك فرسنگ ونیم) است . تمام جزیره نیز قریب سه لیو مربع مساحت دارد .[2]

« درجزیرهٔ هرمز کوه‌های سفید و سرخ که از آنها نمك استخراج میکنند بسیار است . اراضی جزیره قابل کشت وزرع نیست ، تنها در برخی نواحی آن درختی چند دیده میشود . ازدرختان بارور نیز درآن جز چند درخت خرما اثری نیست .

« در دامنهٔ جنوبی وشرقی جبال رودخانه‌های صافی کوچکی جاریست ولی چنان شور است که هنگام تابستان چون رودخانها خشك می شود در کنار آنها قطعات بزرگ نمك باقی میماند . جز این گونه رودخانها درسراسر جزیره آب نایاب است و آب چاهها نیز بعلت شوری قابل آشامیدن نیست ، ولی هرچه چاه ازکوه دورتر باشد آبش شیرین‌تراست .

« میان صومعه « نتردام دولسپرانس » وشهر هرمز صومعهٔ « سنت لوسی[3] » واقع شده وگرداگرد آن خانهٔ چند بنا کرده اند که برخی از مردم جزیره درگرمای سخت تابستان بدانجا میروند . این خانه‌ها و سایر منازل کنار دریا ازنی ساخته شده وپوشیده ازبرگ خرماست .

« میان شهر و سلسلهٔ کوهها جلگهٔ وسیعی است که ازحدود « سنت لوسی » شروع میشود . در این جلگه آب انبارهائی ساخته‌اند که آب باران درآنجا ذخیره میگردد و در آنها را قفل میکنند . باقی جلگه قبرستان است ومعمولا زنان عصرها برای زیارت قبور وخیرات وگردش بدانجا میروند.

« پشت کوه ها در جانب جنوب غربی و جنوب جزیره ناحیه‌ایست بنام «ترنبق[4]»(؟) که ازقسمت سابق‌الذکر کوچکتر است ، این ناحیه بواسطهٔ

---

۱ — Lieue هرلیو ۴۰۰۰ متراست .

۲ — برای دیدن نقشهٔ جزیرهٔ هرمز دردورهٔ فرمانروائی پرتغالیها بصفحهٔ ۱۰ مراجعه شود.

۳ — Sainte -- Lucie

۴ — Turunbaque

آنکه عمارات سلاطین قدیم هرمز درآنجابوده ونیز بسبب داشتن دو چاه آب که نسبة ازسایر چاهها شیرین تر است برنواحی دیگر جزیره برتری دارد. عمارات سلطنتی بسیار ناقابل وناچیزاست وچون دراطراف آنها چند خانهٔ کوچك هم از نی وبرگ خرما ساخته‌شده این قسمت بصورت دهکدهٔ کوچکی درآمده است.

« در ناحیهٔ «کارو» هم چندخانه بنا شده وکشیشهای « آگوستن » نیز درآنجا خانه‌های محقری بایك استخر زیبا وچندآب انبار برای ذخیره کردن آب باران ساخته‌اند.

« قلعهٔ هرمز اساساً از آثار البوکرك است ولی درزمان او دوبرج بیشتر نداشت بعدازوی حکام پرتغالی بنای قلعه‌را کامل کردندو مجسمه‌ای نیز ازآلبوکرك درآنجا قراردادند.

« شهرهرمز ازانتهای میدان یا جلگه‌ای که برابرقلعه واقع شده آغاز می شود. در قسمت اول چند خانهٔ عالی بنا کرده اند که بتوانگران پرتغالی تعلق دارد. کلیسای عیسویان و مسجد مسلمین درین قسمت است ومسجد مسلمانان گرچه خرابست خالی از عظمت نیست. در همین قسمت از شهر برجی است بنام «القرآن» که از تمام عمارات شهر بلندتر است. چندی پیش برخی از مأمورین بلهوس پرتغال قسمتی از مسجد مسلمین را که درجوارقلعه بود خراب کردند، غافل که این کار کینه‌ای دردل مسلمانان ایجاد خواهد کرد و حتی ایرانیان را نیز بدشمنی ایشان بر می‌انگیزد، چنانکه همین گونه کارها موجب دشمنی ایرانیان شده و اکنون تمام متصرفات پرتغالی‌را درسواحل ایران بتصرف آورده‌اند.

« خانه‌های هرمز غالباً سه یاچهار طبقه‌است وکوچه‌هاچنان تنگست که عبوردوتن باهم خالی ازاشکال نیست. مخصوصاً خانه‌هارابلند وکوچه‌هارا تنگ می‌سازندکه سایه بیشتر باشد وحرارت آفتاب موجب زحمت عابرین نشود. بسیاری‌ازخانها دارای بادگیرهای بلنداست وبدین سبب ازحدمعمول



شاه عباس بزرگ

بلند تر می‌نماید . منازل شهر برخی با سنگ وآجر وبرخی دیگر با نی و برگ خرما ساخته شده ، دکانهای چند نیز از آجر یا در زیر چادر دیده می‌شود. مردم بیشتر روی بام میخوابند . لباس برخی ازیشان پیراهن پنبه‌ای بلندی است وبرخی دیگر برهنه زندگی میکنند .

« در شهر هرمز قریب ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ خانه هست ، ولی بیشتر بی‌باغ و حیاطست . مردم شهر چه مسلمان و چه عیسوی بفارسی سخن میگویند . هندونیز در هرمز فراوانست که غالباً از ایالات سند و بمبئی آمده اند . جمعیت شهرنزدیك بچهل هزاراست. مردم بیشترتاجر پیشه‌اند و با ایران و عربستان تجارت میکنند .عدهٔ یهودیان نیز قریب صد خانواده است که بیشتر فقیر و تهی دستند .

« عدهٔ پرتغالیهای هرمزهم گذشته از سربازانی که درآنجا ازدواج کرده اند از ۲۰۰ خانواده نمی‌گذرد وبیشتر امتعهٔ هندوستان را با ایران و بصره معامله میکنند، ولی چون حاکم هرمز می‌خواهد تمام منافع تجارت را بخود اختصاص دهد بتجار پرتغالی سود فراوانی نمی رسد . اساساً حاکم اختیار و قدرت فراوان دارد ومانند پادشاهی زندگی میکند. غلام و کنیز هم درخانهای هرمز بسیاراست ..... »

تصرف هرمز

در روز ۲۷ ربیع اول ۱۰۳۱ (۹ فوریهٔ ۱۶۲۲) کشتیهای انگلیسی با دویست قایق ایرانی از بندرگمبرون حرکت کردند و برابر شهرهرمزلنگرانداختند. سرداران معروف‌ایرانی که بفرمان امامقلی خان مأمور فتح جزیرهٔ هرمزشدند علی‌قلی بیگ و پولادبیگ وشاهقلی بیگ و شارقعلی محمدسلطان وعلی‌بیگ بودند واین‌شخص اخیر حاکم بندرگمبرون بود. سرداران مذکور باسپاه بسیار دربندرگمبرون اردوزدند ودرروز ۲۸ ربیع‌الاول‌دو کشتی‌انگلیسی سه‌هزارتن ازایرانیان را بفرماندهی امامقلی خان در جزیرهٔ هرمز پیاده کرد و این عده بیدرنگ باستحکام مواقع خود پرداخته شهر را بآسانی بتصرف آوردند و قلعهٔ هرمزرا بتوپ بستند .

پرتغالیهاکه از شهر بقلعه پناه برده بودند بدفاع برخاستند و حتی یکبار نیز از

قلعه بیرون تاخته برسپاه ایران زدند ودرین زدوخورد قریب سیصد تن از ایرانیان کشته شد. درهمانحال توپخانهٔ ایران یکی ازباروهای قلعه راویران کردولی بازآتش جنگ روشن بود.

در روز ۱۲ ربیع الثانی (۲٤ فوریه) سفائن انگلیسی بدستهٔ کشتیهای روی-فری یرا که مرکب از پنج کشتی بزرگ وبیست کشتی کوچك شراعی بود حمله بردند وچون جهازات پرتغالی حرکتی نکردند کشتی مخصوص امیر البحر موسوم به «سان پدرو[۱]» را که ۱۵۹۰ تن گنجایش داشت آتش زدند. پرتغالیها برای آنکه آتش بکشتیهای دیگر سرایت نکند ناگزیر لنگر «سان پدرو» را بریده آنرا باختیارباد در دریا رها کردند. در حدود جزیرهٔ لارك کشتی مزبور بدست جمعی از سپاهیان ایران افتاد و محمولات آن که بیشتر توپ و اسلحه و ادوات جنگی بود بباد غارت رفت.

درروز چهارم جمادی الاول (۱۷ مارس) سپاهیان ایران قسمت بزرگی ازقلعه را با باروت ویران کردندو ازآنجابمحصورین حمله بردندولی پرتغالیهابازدفاع کردندو جنگ سختی درگرفت و پس از نه ساعت زدوخورد خونین عاقبت پرتغالیها شکست یافته بدرون قلعه گریختند. درهمانحال نیز سپاه ایران بفرمان امامقلی خان شهر هرمز را آتش زدند.

پس از عقب نشستن پرتغالیها جمعی ازسپاه ایران بقصد تسخیر قلعه ازهرسو ببرج و با روی آن حمله بردند ولی باز بواسطهٔ مقاومت سخت پرتغالیها بمقصود نائل نیامدند وجمعی ازیشان بهلاکت رسید[۲]. شاهقلی بیگ سردار ایرانی چون چنین دید با دویست تن از شجاعان ایران خود را از میان آتش توپ و تفنگ محصورین بیکی از باروهای قلعه رسانیده آنرا بتصرف آورد اماچون عدهٔ کافی همراه نداشت نتوانست بیش ازنیم ساعت آنجارا درتصرف نگاهدارد وناچار عقب نشست.

درروز دهم جمادی الاولی انگلیسیها دو کشتی دیگر ازکشتیهای پرتغالی را غرق کردند وچند روز بعد چون آذوقهٔ پرتغالیها تمام شده ودرمیان ایشان امراض گوناگون بروزکرده بود وسپاهیان ایران نیزهمه روز برقلعه حمله‌های سخت می‌بردند محصورین

---

۱ - San Pedro.

۲ — سرتماس هربرت «Sir Thomas Herbert» انگلیسی که چهارسال بعد بایران آمده عدهٔ مقتولین سپاه ایران را درین جنگ قریب هزار تن می‌نویسد ولی چنانکه از منابع دیگر استنباط می‌شود این عدد اغراق آمیز است.

ناچار از در صلح در آمدند و در روز پانزدهم جمادی الاولی دونفر را برای درخواست صلح باردوی ایران فرستادند. پرتغالیها حاضر بودندکه اگر سپاه ایران دست ازمحاصرهٔ قلعه بردارد دویست هزار تومان نقد و سالی یکصد وچهل هزار اکوی پرتغالی بدولت ایران بپردازند ولی مقصود باطنی ایشان از درخواست صلح گذراندن وقت بود تا مگر ازهندوستان کمکی رسد. امامقلی‌خان هم چون بدینمقصود پی‌برده بود پیشنهاد ایشان را نپذیرفت و جواب داد که اگر پانصد هزار تومان نقد و دویست هزار تومان خراج سالیانه بپردازند سپاه خود را از جزیره بیرون خواهد برد. پرتغالیها چون از سردار سپاه ایران نومید شدند دست توسل بدامان انگلیسیها بردند و بعنوان اینکه هر دو ملت عیسوی مذهب وهمکیشند ودوستی‌کامل میان سلاطین‌ایشان برقرار است‌درخواست صلح کردند و حاضر شدند هرگونه خسارتی‌را که پیش ازآن بشرکت‌هندشرقی انگلیس رسانیده اند جبران کنند، ولی انگلیسیها یا بعلت کینهٔ دیرینه یا از بیم دولت ایران بصلح راضی نشدند.

روز هجدهم جمادی‌الاولی انگلیسیها قسمت بزرگ دیگری از دیوار قلعه‌را با باروت فرو ریختند وشکاف فراخی بدرون حصار بازشد ولی پرتغالی‌ها باآنکه ازکمی آذوقه وآب وبروز امراض گوناگون درعذاب بودند مقاومت‌کردند وسپاهیان ایران‌را از ورود بقلعه مانع شدند.

درروز دوم جمادی‌الثانی (۱٤ آوریل) یك‌کشتی‌که حامل دسته‌ای ازاعراب بود و بکمك پرتغالیان می‌آمد درحدود هرمز پدیدار شد و چون خود را درخطر دید خواست تاراه دیگر پیش‌گیرد ولی سپاه ایران بر آنکشتی دست یافتند و هشتاد تن از اعراب‌را گردن زده باقی‌را دربندکردند.

سه روز بعد قوای ایران وانگلیس قسمتی دیگر از دیوار قلعه را نیز ویران کردند وروز دیگر دسته‌ای ازسربازان ایرانی بریکی از برجها دست یافتند. درهمان حال دوتن ازمحصورین قلعه باردوی ایران رفته سرداران ایرانی‌را ازناتوانی پرتغالیها وسختی‌کار ایشان بواسطهٔ کمی‌آذوقه وآب وکشتار امراض گوناگون آگاه ساختندواین امر نیز ایرانیان را در حمله جسورترکرد، چنانکه در روز هفتم جمادی الثانی حصار

خارجی قلعه را بتصرف آوردند و پرتغالیها را بدرون قلعه راندند. عاقبت در نهم همان ماه (۲۱ آوریل ۱۶۲۲) پرتغالیها بانگلیسیها توسل جستند وحاضر بتسلیم گشتند مشروط بدانکه جان ایشان در امان باشد و سفائن انگلیسی آنانرا بمسقط یا هندوستان برند. فرمانده قوای انگلیس نیز این شرائط را پذیرفت وپرتغالیها در روز یازدهم آن ماه قلعه را تسلیم کردند و بیرق دولت پرتغال که متجاوز از یکقرن برفراز قلعهٔ «آلبوکرك» در اهتزاز بود الی‌الابد فرود آورده شد[۱].

عدهٔ سپاهیان ایران را در جنگ هرمز متفاوت نوشته اند ولی آنچه بحقیقت نزدیکتر می نماید بین چهل و پنجاه هزار است و ازین عده متجاوز از هزار نفر مقتول و ومجروح شدند. عدهٔ تلفات انگلیسیها نیز فقط بیست نفر بود.

پس از تسلیم قلعه کشتیهای انگلیسی پرتغالیهای جزیره راکه بازنان وکودکان خود نزدیك بسه هزارتن بودند بمسقط و بنادر ساحلی عمان بردند، ولی جمعی ازیشان بعلت امراض گوناگون تلف شدند. مدافعین مسلمان قلعه نیز ازعرب وایرانی بسردار سپاه ایران تسلیم گردیدند. خزائن اسلحه و آذوقه واموال هم‌باوجوه نقدکه قریب دو میلیون اکوی اسپانیولی‌بود از جانب طرفین ممهور شد و سپاهیان ایرانی و انگلیسی بغارت شهر پرداختند. بیشترغنائم نصیب ایرانیان‌گردید وانگلیسیها سهم خویش‌را نیز چون خریداری نداشت ناگزیربقیمت نازل‌فروختند واز آن فروش‌قریب بیست‌هزارلیره عاید ایشان شد.

توپخانه و اسلحه‌ای را که در قلعه موجود بود پنجاه توپ بزرگ برنجی با چرخ وچهار توپ برنجی‌کوچك و پانزده زنبورك وچند منجنیق و قریب صد و پنجاه عراده توپهای خرد و بزرگ گوناگون نوشته اند که بتساوی میان طرفین تقسیم شد و ایرانیان سهم خودرا به‌گمبرون و لار و شیراز وحتی تا اصفهان و بغداد فرستادند و از

۱ ــ دربارهٔ محاصرهٔ هرمز وتسخیر این جزیره مطالبی درآثار نویسندگان وسیاحان مختلف مانند: «مونوکس» و «روی‌فری‌برا» و «تاورنیه» و «دلاوال ـ De Laval» و «توماس‌هربرت Thomas Herbert» و «ویلسون ـ Wilson» یافت می‌شود ولی بیشتر آنها خالی از سهو و خطا نیست. درکتاب «آسیای پرتغال» تالیف «فاریاسوی - Faria Susa» پرتغالی اطلاعات جامع‌تری می توان یافت.

آنجمله هفتادعراده درمیدان نقش جهان تازمان شاه سلیمان و او اخر سلطنت صفویه باقی بود[۱].

ازجملهٔ غنائمی که نصیب سپاه ایران گردید دو ناقوس بود که ازکلیسای هرمز بدست آمد. این دوناقوس رازنان پرتغالی هرمز درسال ۱۶۰۹ مسیحی (۱۸ـ۱۰۱۷ هـ.) بکلیسای هرمز تقدیم کرده بودند و برروی آنها این عبارت کنده شده بود: «برای ما زنان دعا کنید. خداوند اعقاب شمارا بیامرزد» ودرکنار این عبارت نیز نام «عیسی» را بخطی درشت‌تر کنده بودند. ونیز درمیان غنائم ساعتی بزرگ بود که باصفهان بردند وبرسر دربازار قیصریه نصب کردند.[۲]

شاه هرمز موسوم بمحمود شاه[۳] با وزیر وی ومستوفی هرمز ورئیس نورالدین قاضی جزیره نیز اسیرشدند وامامقلی خان ایشانرا روانه شیراز کرد. پادشاه هرمز درآغاز محاصره قلعه حاضر بود که تمام دارائی خودرا بپرتغالیها دهد مشروط بدانکه او را بمسقط یا گوا بفرستند ورئیس نورالدین نیز بهمین شرط پانصدهزار اکومی پرداخت، ولی پرتغالیها نپذیرفتند وپس ازتسلیم قلعه هم ایشانرا باخود نبردند وبدشمن رها کردند.[٤] وزیرشاه هرمز پیش ازآنکه بشیرازرسد درگذشت ومستوفی هرمزرا نیزامامقلی خان درشیراز کشت وچنان می‌نماید که چون این دونفر ازجزئیات اموال وخزائن هرمز آگاه بودند خان فارس ایشان را هلاك کرد تا از مقدار حقیقی غنائم هرمز چیزی بگوش شاه نرسد.

۱ ـ تاورنیه «Tavernier» تاجر وسیاح فرانسوی عدهٔ توپهای میدان نقش جهان‌را که غنائم هرمز بوده چنانکه در متن نوشته شده است هفتاد عراده می‌نویسد ولی شاردن «Chardin» درسفرنامهٔ خویش عدهٔ آنهارا صدوده عراده نگاشته است.

۲ ـ ایرانیان پس ازفتح قشم وهرمز شرح فتوحات خودرا بنظم آوردند و«پی یترودلاواله» درهمان ایام دورسالهٔ منظوم یکی درفتح قشم ویکی در فتح قشم وهرمز بدست آورده وباخود بایطالیا برده است.

۳ ـ پی یترو دلاواله شاه هرمز راهنگامی که ازهرمز بشیرازش می‌برده‌اند درلار دیده و اورا «محمد شاه» معروف به «بابو شاه» مینامد و می‌نویسد «بابو شاه» نامی بود که از کودکی باو داده بودند وپس از رسیدن بپادشاهی به «محمد شاه» معروف شد، و نیز نوشته است که مردی فربه و سیاه چرده وتنومند بود.

٤ ـ پی یترودلاواله می‌نویسد: «پادشاه هرمز در آغاز جنگ معتقد بود که تمام زنان و مردان صنعتگر وکسبه و امثال ایشان را با تمام خزائن و اموال باکشتی بمسقط و نقاط دور دست که از حملهٔ فائن انگلیس وسپاه ایران درامان باشد بفرستند، تاهم ازجمعیت قلعه کاسته شود وآذوقه و آب کمتر بکار رود وهم دشمن که بیشتر بامید غنائم و اموال می‌جنگد مایوس ودرکار جنگ سست گردد. ولی پرتغالیها عقیدهٔ اورا کار نبستند.

شاه هرمز را امامقلی‌خان درشیراز نگاهداشت وبرای اوشهریه‌ای مقرر کرد.

پس از تصرف جزیرهٔ هرمز شاه عباس چون میخواست بندر گمبرون را مرکز تجارت خلیج فارس سازد بآبادی شهرهرمز توجهی نکرد وآنشهرکه پیش ازآن از بلادزیبای مشرق بشمار میرفت ودرثروت وجلال شهرهٔ عالم بود یکباره ویران گشت، چنانکه حتی در وپنجره وتیر سقفهای عمارات آنرا نیز سپاهیان ایران وانگلیس بغارت بردند. فقط بفرمان امامقلی‌خان در جوار قلعهٔ پرتغالی هرمز قلعهٔ‌ای دیگر ساخته شد وحکومت جزیره بیکی از سرداران قزلباش موسوم به «ولدخان سلطان» تفویض گشت که با قریب دویست سرباز مأمورحفظ جزیره وقلعهٔ آن بود.

دولت ایران در بندر گمبرون، گذشته از قلعه ای که بیش از آن دور از ساحل بر پا شده بود، قلعهٔ تازه ای بنا نهاد، و این بندر لنگرگاه کشتیهای انگلیسی و هلندی که از هندوستان بایران می‌آمدند گردید وبندر عباس نامیده شد.

پس ازفتح هرمز چون در میان انگلیسی‌ها نیز امراضی پدید آمد وگروهی از ایشان مردند سفائن انگلیسی توقف درسواحل هرمز را جائز ندانسته راه هندوستان پیش گرفتند وبسورت رفتند.

چنانکه ازتاریخ برمی‌آید انگلیسی‌ها ازین جنگ نتیجهٔ قابلی‌نگرفتند ومشارکت ایشان در جنگ ایران وپرتغال فقط از نظر رقابت تجارتی وحفظ منافع خویش درتجارت ابریشم ایران بود وهیچگونه علت سیاسی نداشت، چه هنگامی که اولیای شرکت هند شرقی بادولت ایران برضد پرتغالیهای هرمز ازدر اتحاد درآمدند دولت اسپانی باانگلستان درحال صلح ودوستی بود وبهمین سبب نیز پادشاه اسپانی چون از واقعه آگاه شد بدولت انگلیس اعتراض سخت کرد ونزدیك بود که دولت انگلستان هم شرکت هند شرقی را بجرم این‌اقدام خودسرانه محکوم سازد وعمال آنرا درحکم دزدان دریائی شناسد. ولی شرکت درتبرئه و اثبات بیگناهی‌مأمورین خویش پافشاری‌نمود و«مونوکس» نمایندهٔ شرکت وفرمانده سفائن انگلیسی‌بانگلستان‌رفته دلائل‌بسیار درثبوت‌بی‌تقصیری‌خویش اقامه کرد. بالاخره شرکت ده هزار لیره به «جیمز اول» پادشاه انگلستان وده هزار لیره نیز باامیرالبحر کل تقدیم‌نمودو فرمان عفو عموم کسانی را که درآن مجادله شرکت کرده بودند بدست آورد واجازه یافت که هرچه مأمورین او ازدریاهای مشرق آورده‌اند تصاحب کند.

روابط ایران و پرتغال پس از تصرف هرمز

از دست دادن جزیرهٔ هرمز بنیان قدرت و تسلط پرتغالیها را در هندوستان و عمان‌وخلیج فارس‌متزلزل‌ساخت. آلفونسو د آلبوکرك امیرالبحر معروف‌پرتغالی گفته‌بود که مرکز روابط تجارتی آسیا و هندوستان سه نقطه است، یکی تنگهٔ « مالاکا » دیگر عدن و دیگری‌هرمز که ازآندو مهمتر است وباداشتن این سه تنگه دولت پرتغال خودرا مالك تمام دنیا میتواند خواند، ومقصود وی آن بود که تصرف این سه نقطه تجارت هندوستان وایران و سایر ممالك آسیائی را منحصر بدولت پرتغال خواهد ساخت. ولی پرتغالی‌ها بواسطهٔ بدرفتاری وخشونت وسیاست ناصوابی‌که داشتند جزیرهٔ هرمز را از دست دادند واز پی‌آن سایر متصرفات ومراکز تجارتی ایشان نیز تدریجاً از دست رفت.

پس از سقوط هرمز پرتغالی‌ها بندر مسقط را در ساحل عمان مرکز تجارت خود ساختند ودر آنجا قلاع متعدد بنا کردند، ولی مسقط در معرض حملات دائمی اعراب عمان بود وازینجهة پیوسته درعذاب بودند. چندی بعد بربندر بصره نیز راه یافتند ودرآنجا تجارتخانه و دار العلمی ساختند و تا حدود سال ۱۰۵۰ (۱٦٤۰ م.) درین بندر با انگلیسیها رقابت میکردند.

در همانحال چندین بار در صدد حمله بجزیرهٔ هرمز و تصرف آن برآمدند، ازآنجمله یکباردرسال ۱۰۳۳ (۱٦۲٤ م.) وباردیگر درسالهای ۱۰۳۹ و ۱۰٤۰ (۱٦۳۰ م.) سفائنی بسواحل ایران مخصوصاً بجاسك وهرمز فرستادندوچندی هرمز را محاصره کردند ولی‌هردوبار سعی ایشان‌باطل‌بودومقصودشان صورت نگرفت.

دولت ایران پس از تصرف هرمز برآن شد که مسقط را هم تسخیر کند و دست پرتغالیها را از آن بندر نیز کوتاه سازد، وبدین‌قصد سپاهی بسواحل عمان فرستاد و« سحار » و«خورفکان» ازبنادر عمان را بتصرف‌آورد ولی درهمانحال «روی فری‌یرا» که‌ازحبس انگلیسیها گریخته بود باسفائنی چند بکمك قوای پرتغالی عمان آمد و پرتغالیها چنانکه گفتیم‌بربنادر جاسك وعباس وبرخی‌نقاط ساحلی‌ایران نیزحمله بردند. پس ایرانیان از بیم آنکه مبادا دشمن رشتهٔ رابطهٔ ایشان را باایران قطع کند از متصرفات خود در عمان چشم پوشیده باز گشتند.

سه‌سال پس از تسلیم هرمز یعنی درسال ۱۰۳٤ چون پرتغالیها از بازگرفتن آنجزیره بکلی مأیوس شدند باشاه عباس ازدردوستی درآمدند و ازآنچه درسواحل ایران داشتند رسماً چشم پوشیده درعوض اجازه گرفتند که دربندر «کنگ[۱]» از بنادر ایران درشمال شرقی بندرلنگه قلعه وتجارتخانه‌ای بسازند ودربحرین بصیدمروارید پردازند وبموجب معاهده‌ای مقرر شد که از آن تاریخ مال التجارهٔ پرتغالی در آن بندر از حقوق گمرکی معاف باشد و نصف عایدات گمرکی بندر کنگ نیز بایشان داده شود. شاه عباس از دلجوئی پرتغالیها وبستن این پیمان منظورسیاسی داشت ومیخواست با آنقوم دوست باشد تا بتواند در موقع لزوم از کشتیهای ایشان برضد انگلیسیها وهلندیها استفاده کند.

قراردادمذکورتازمانی که پرتغالیها برمسقط مسلط بودند اجرا شد ولی از سال ۱۰٦۰ (۱٦۵۰ م.) هنگام پادشاهی شاه عباس ثانی که مسقط نیز از دست ایشان بدر رفت[۲] دولت ایران از اجرای مواد معاهده خود داری کرد و مخصوصاً از عوائد گمرکی بندر «کنگ» در سال جز مبلغ نا قابلی که غالباً از ده هزار تومان نمی‌گذشت[۳] بایشان چیزی نداد. درصورتی که حق ایشان ازین عوائد معمولا قریب صدهزارتومان بود. بالاخره نایب السلطنهٔ پرتغال درهندوستان سفیری بدربارشاه عباس ثانی فرستادو باموافقت طرفین مقرر شد که دولت ایران همه سال مبلغ پانزده هزارا کو[٤] ازبابت عوائد گمرکی بندر کنگ بپرتغالیها بپردازد و ایشان از تمام حقوق خود در سواحل ایران چشم پوشند. ولی چون درین قرار داد از صید مروارید در سواحل جزائر بحرین ذکری نشده بود پرتغالیها ادعا داشتند

۱ — کنگ بضم کاف بندری بوده است درشمال شرقی بندر لنگه که امروزنیز قصبهٔ ساحلی کوچکیست وکمتر ازدوهزار نفر جمعیت آنست. دیوارهای تجارتخانهٔ قدیم پرتغالیها تاحدود ۵۰ سال پیش نیزدرآنجا باقی بوده است.

۲ — در اواخر سال ۱۰۵۹ اعراب که چندین بار بمسقط حمله برده بود ند بار دیگر آنشهررا محاصره کردند وچون مستحفظین پرتغالی ازعهدهٔ جلوگیری ایشان بر نیامدند نبانه‌واردشهر شدند وتجارتخانهٔ پرتغالیها را بایکی از قلاع آنان بتصرف آوردند و بالاخره فرمانده پرتغالی مسقط تسلیم شد (۲۰محرم ۱۰٦۰ - ۲۳ ژانویه ۱٦۵۰) نایب‌السلطنهٔ هندوستان چند کشتی بیاری پرتغالیها فرستاد ولی کشتیها دیررسید وپیش ازرسیدن آنها پرتغالیها عمان راترک گفته وقلاع خودرادرسواحل آن شبه‌جزیره ازدست داده‌بودند. (خلیج‌فارس — تالیف سرآرنولد ویلسن).

۳ — قریب پنج‌هزار اکو پول اسپانی.

٤ — قریب سی‌هزار تومان.

که امتیاز صید مروارید آن حدود باایشانست و هیچکس بی اجازه نامهٔ مخصوص ایشان نبایستی در حوالی بحرین بصید مروارید پردازد.[۱]

درحدود سالهای ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ (۱۶۳۱ م.) پادشاه اسپانی چون زیان از دست رفتن هرمز را دریافته بود بنایب‌السلطنهٔ هند دستور داد که حتی‌الامکان در باز گرفتن هرمز بکوشد و اگر بتواند حاکم ایرانی جزیره را بادادن رشوه‌ای بتسلیم آن راضی کند. نایب‌السلطنه نیز کس نزد «روی فری‌یرا» که آن زمان فرمانده و حاکم قلاع مسقط بود فرستاد واورا مأمور انجام دستور شاه کرد ولی این‌بار نیز پرتغالی ها بمقصود نرسیدند.

در همانحال روزبروز تسلط انگلیسیها وهلندیها در دریا های مشرق فزونتر میشد ودرطول قرن هفدهم میلادی تدریجاً دست پرتغا لی ها از جزائر سند و ملوك و مالاکا وسراندیب وسواحل هندوستان ودماغهٔ امیدواری درجنوب افریقا کوتاه شد. قسمتی از متصرفات ایشان‌را هلندیها گرفتند وقسمت دیگربواسطهٔ دشمنی وطغیان‌اعراب وبومیان هندوستان ازکف‌داده شد وبالاخره بندر کُنگ‌راهم که یگانه‌لنگرگاه کشتیهای‌آنان درخلیج‌فارس بوداز‌دست‌دادند.[۲]

۱ - پرتغالیها برای هر اجازه نامه ای که‌میداده‌اند معادل یك پیستول (Pistole) پول‌قدیم فرانسه که در حدود ده فرانك بوده است میگرفته اند.

۲ - شاردن سیاح‌معروف فرانسوی که در سال ۱۰۸۶ (۱۶۷۵ .) درایران بوده‌درضمن وقایع اینسال مینویسد « . . . قاصدی ازبندرکنگ‌آمد و خبر داد که یکدسته از سفائن‌پرتغالی بدان‌بندر آمده و سه‌کشتی هندی را که حامل سیصد تن از حجاج ایرانی و مقدار کثیری مال‌التجاره است‌توقیف کرده اند، و مقصود ایشان اینست که مگر بدینوسیله نصف عوائد گمرکی بندر کونگ را که دولت ایران بایستی بموجب قرارداد سال ۱۰۳۴ (۱۶۲۵ م.) بایشان پردازد و سال‌گذشته هیچ نپرداخته است وصول کنند. . پس از وصول این خبر شاه میرزا شفیع خزانه دار را مأمور بندرکو نگ کرد وباو دستورداد که پانزده‌هزار «اکو» بابت‌طلب سال گذشته و پانزده هزار دیگر بابت سال جاری بپرتغالی ها بپردازد و اگر باین مبلغ راضی نشدند بندر کونگ را ویران کرده اهالی آنجا را بجای دیگر منتقل کنند و برای انجام این امر نیز میرزا شفیع از شاه احکامی بنام نایب الحکومهٔ کنگ وحاکم لار گرفته بود که در موقع حاجت پانصد سرباز باختیار او گذارند.

پیش‌ازآنکه میرزاشفیع ببندر رسد نایب الحکومهٔ آنجا با پرتغالیها داخل گفتگو شده بود و برای پرداخت طلب ایشان حاضر گشته مبلغی هم پرداخته بود، پرتغالیها نیز باعتماد گفتهٔ او کشتیهای‌هندی

(بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد)

از مهمترین علل زوال قدرت پرتغالیها درمشرق یکی بدرفتاری و زشتخوئی و ستمکاری آنان بامردم شرق بود و دیگر اختلاف ونفاق مأمورین ایشان بایکدیگر و چون امور تجارتی پرتغالی‌ها در انحصار دولت بود باتجارت آزاد شرکتهای انگلیسی وهلندی رقابت وهمسری نمیتوانستندکرد. چندی بازور و قوای نظامی نفوذ و قدرت خودرا در آبهای مشرق حفظ کردند ولی‌چون مدیران لایق‌کاردان نداشتند ازینجهة نیز ناتوان شدند واز پای درآمدند.

وحجاج‌را آزاد کرده بودند ولی پس از انتقال تمام‌مسافرین و مال التجاره از کشتیها بساحل نایب‌الحکومه گفته بود که دیگر بی دستور شاه نمی تواند چیزی بپردازد. پرتغالیها تهدیدات و غوغای زیاد کردندولی ثمری نبخشید. میرزا شفیع هم پس از رسیدن ببندر بایشان وعده های بسیار داد و گفت که برای حل اختلاف بهتر است نماینده ای بدربار فرستند... »

ماخذ مهم این فصل

کتب مهمی‌که ماخذ نگارش تاریخ روابط ایران و پرتغال (یا اسپانی) بوده ازینقراراست:

۱ - سفرنامهٔ مارکوپولو«Marco Polo» تاجرونیزی.

۲ - سفرنامهٔ پی‌تیرودلاّ والهٔ ایطالیائی(۸مجلد، طبع رون «Rouen» درسال ۱۱۵۸ ه‍.(۱۷۴۵ م.)، برای‌مختصر شرح‌حال‌او بحاشیهٔ صفحات ٤٤و ٤٥مراجعه‌شود.

۳ - مقدمهٔ شارل شفر «Charles Schefer» بر کتاب « وضع ایران در ۱۶۶۰ - Estat de la Perse en 1660 » تالیف رفائیل‌دومانس- P. Raphaël du Mans » طبع پاریس در سال ۱۸۹۰.

٤ - کتاب « دن‌ژوان ایران - Don Juan of Persia» ترجمهٔ مستشرق انگلیسی « لواسترانج - Le Strange» که با مقدمهٔ مفیدی از مترجم درلندن بدستیاری « سردنیسن‌راس - Sir E. Denison Ross » و «ایلین‌پور - Eileen Power»بسال ۱۹۲۶ م. بطبع رسیده است. برای‌شرح حال «دن‌ژوان ایران» یا اروج بیگ بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۰ مراجعه شود.

۵ - خلیج فارس‌تألیف « سرآرنولدویلسن - Sir Arnold T. Wilson» طبع اکسفرد - «Oxford» در سال ۱۹۲۸ و ترجمهٔ فارسی آن بقلم آقای محمد سعیدی در ۱۳۱۰ ه‍. ش.

٦ -شرح مسافرت‌برادران‌شرلی «The Three Brothers»طبع‌لندن در سال ۱۸۲۵ م. (۱۲٤۱ ه‍.ق.) وترجمهٔ آن بفارسی

۷ - شاه عباس اول تألیف « لوسین‌لوئی‌بلان - Lucien-Louis Bellan» فرانسوی، طبع پاریس در سال ۱۹۳۲ م.

۸ - سفر نامهٔ شوالیه شاردن « Chardin» فرانسوی در ده مجلد،طبع رون در سال ۱۷۲۳ م. (۱۱۳۵ ه. ق.)

۹-سفر نامهٔ «ژان‌باپتیست‌تاورنیه- Jean Baptiste Tavernier»فرانسوی بعثمانی و ایران وهندوستان ، دردومجلد ، طبع‌پاریس درسال ۱۶۹۲ م. (۱۱۰۳ ه. ق.)

۱۰ - سفر نامهٔ دن‌گارسیا دوسیلوا فیگرو که شرح مسافرت او بایران درضمن تاریخ روابط سیاسی ایران و اسپانی گذشت و مختصر شرح حال وی نیز بقرار ذیلست :

دن‌گارسیا در شهر « بداژز - Badajoz» از شهر های اسپانی در سال ۱۵۵۷ میلادی (۹۷۸-۹۷۹ ه.ق.) متولد شد و ایام جوانی را در دربار فیلیپ‌دوم‌پادشاه اسپانی بخدمات درباری و لشکری اشتغال داشت و در جنگهای اسپانی و هلند نیزشرکت نمود. سپس در پنجاه و هشت سالگی یعنی در سال ۱۶۱٤ میلادی از جانب فیلیپ سوم بسفارت مامور دربار شاه عباس گردید و در سال ۱۶۲٤ بوطن باز گشت.

سفر نامهٔ او بعنوان «سفارت‌دن‌گارسیادوسیلوافیگرو درایران، حاوی‌سیاست این امپراطوری بزرگ، اخلاق شاه‌عباس و تعریف دقیق تمام نقاط ایران و هندوستان که این‌سفیر در مدت هشت‌سال‌اقامت‌خوددرآن دوملکت دیده‌است» بوده. اصل‌اسپانیولی این سفر نامه‌رادرسال۱۶۶۹میلادی(۱۰۸۰-۱۰۸۱ه.) دوویکفور«DeWicquefort» نام فرانسوی بفرانسه ترجمه و در پاریس طبع کرده است.

دن‌گارسیا در مدت اقامت خود در اصفهان مکتوبی نیز بیکی ازاعیان اسپانی موسوم به مارکی بدمار« M . Pedmar » دربارهٔ ایران نگاشته که بزبان لاتینی ترجمه ودر۱۶صحیفه‌طبع‌شده است.

۱۱ - عالم آرای‌عباسی‌تألیف‌اسکندربیگ ترکمان ، (طبع‌طهران-۱۳۱٤ ه)

۱۲ - منتظم ناصری ، مجلد دوم ، تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله .

۱۳ - دائرة المعارف اسلامی

۱٤-سفر نامهٔسر توماس‌هربرت «Sir Thomas Herbert»طبع‌لندن۱۶۷۷م.

۱۵ - وضع‌کشورایران « Estat du Royaume de Perse »نگارش سانسون« Sanson » کشیش‌مبلغ‌مسیحی که درسال۱۶۸۳میلادی (۱۰۹٤ ه.ق.)بایران آمده است. شرح سفر این‌کشیش درصفحات بعد خواهد آمد.

۲ - روابط ایران و هلند

آغاز تجارت هلندیها با ممالک مشرق

پیش از آنکه از تاریخ روابط ایران و هلند سخنی گفته شود باید مختصری دربارهٔ تاریخ تجارت هلندی‌ها با ممالک مشرق و هندوستان نگاشت.

هلندیها از اواسط قرن شانزدهم میلادی با هندوستان و ممالک مشرق از راه «لیسبون» تجارت می‌کردند ولی آنزمان سرزمین هلند از جملهٔ متصرفات اسپانی بود و چون فیلیپ دوم پادشاه اسپانی می خواست تجارت مشرق بتجار اسپانی و پرتغال منحصر باشد غالباً سفائن هلندی را در آبهای اسپانی توقیف می‌کرد و از تجارت ایشان با مستملکات پرتغال در مشرق ممانعت مینمود. ولی هلندی‌ها که بتجارت عشق فراوان داشتند و مخصوصاً میخواستند در منافع تجارت مشرق با پرتغالیها شریك باشند پایداری کردند و بر آن شدند که بیواسطهٔ اسپانی با ممالك آسیا بتجارت پردازند.

درسال ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م.) یکی از اهالی شهر «هارلم» [۱] در هلند موسوم به «ژان هویگن وان لینشوتن [۲]» با اسقف پرتغالی «گوا» بهندوستان سفر کرد و تا حدود سال ۱۰۰۱ هجری (۱۵۹۲ م.) در آنسرزمین اقامت گزید و درین مدت اطلاعات فراوان از محصولات تجارتی و راههای کشتیرانی هندوستان و طریق رقابت با تجار پرتغالی و امثال آن بدست آورد و چون بهلند بازگشت اطلاعات مزبور را انتشار داد و کتابی نیز برای راهنمائی ملاحان هلندی که بمشرق میرفتند نگاشت و در آن کتاب راه دریائی اروپا و مشرق را با جزائر و بنادر بین راه و ترتیب وزش بادهای موسمی و جریان دریائی اقیانوسهای اطلس و هند و اطلاعات مفید دیگر تعریف و تشریح نمود و چند نقشه و جدول نیز بر آن افزود.

اندکی پس از بازگشت لینشوتن تجار «آمستردام» [۳] «کورنلیس هوتمن» [۴] نامی را که چندین بار باسفائن پرتغالی بهندوستان رفته بود بلیسبون فرستادند تا دربارهٔ تجارت هند شرقی اطلاعات کافی تحصیل کند. هوتمن درحدود سال ۱۰۰۳ هـ. (۱۵۹۴ م.)

---

۱ - Harlem. ۲ - Jan Huyghen Van Linschoten. ۳ - Amsterdam.
۴ - Cornelis Houtman.

از پرتغال بهلند بازگشت وحاضر شدکه خود راهنمائی دسته‌ای از کشتیهای هلندی را بعهده گیرد و دسته ای از تجار هلندی را از راه دماغهٔ امیدواری بهندوستان برد. تجار آمستردام باپیشنهاد او موافقت کردندودرحدودسال ۱۰۰۷ هجری (۱۵۹۸ م.) چهار کشتی بفرماندهی‌هوتمن بممالك « واقع درماوراء دماغهٔ امیدواری » فرستادند. هوتمن سال بعد بهلند مراجعت کرد، ولی دوثلث ازهمراهانش تلف شده ویك کشتی او سوخته بود ودر تجارت نیزکار بزرگی نکرده بود جز آنکه با پادشاه «بنتام»[1] در جزیرهٔجاوه قرار دادی بسته و از وی اجازه گرفته بودکه کشتیهای هلندی درتجارت بامجمع‌الجزائر هندشرقی آزاد باشند.

پس ازآن باز هلندیها کشتی‌هائی دنبال یکدگر بهندوستان وجزائرجنوب شرقی آسیا فرستادند وازآنجمله درحدود سالهای ۱۰۰۷ و ۱۰۱۰ پانزده کشتی‌ایشان‌از دماغهٔامیدواری باقیانوس هند رفت.

در همان اوان چندین شرکت تجارتی درهلند تأسیس شد واین شرکت‌ها در سال ۱۵۹۷ م (۱۰۰۵ـ۶ ه.ق.) جملگی متحد شده شرکت بزرگی بنام«شرکت تجارت ممالك‌دوردست»پدیدآوردند ودرسال ۱۶۰۲ م. (۱۰۱۰ـ۱۱ ه.) دولت‌هلند شرکت های‌مختلفی‌را که باهند شرقی تجارت‌داشتند و غالباً بایکدگر رقابت میکردند بیك شرکت بزرگ بنام «شرکت هندشرقی هلند» مبدل ساخت و تا بیست سال بآن در تجارت اختیار تام داد.

هلندیهاازسال ۱۵۹۹ م. (۱۰۰۷ـ۸ ه.)باانگلیسیها درتجارت‌ادویه‌برقابت پرداختندو بتجارانگلیسی‌خسارات هنگفت رسانیدند وهمین‌مسئله، چنانکه درفصول بعد خواهدآمد، موجب‌تشکیل «شرکت هندشرقی انگلیس» گردید.

درسال ۱۰۱۱ هلندیها دسته‌ای ازکشتیهای پرتغالی‌را درحوالی بنتام مغلوب ساخته راه‌جزائر«ملوك»[2] یاجزائرادویه‌را برخودبازکردند. سال‌بعد نیز بندرگوا مرکز تجارت پرتغالیها را در هندوستان تهدید نمودند و تاسال ۱۰۲۸ ه. (۱۶۱۹ م.) جزیرهٔ جاوه‌را بتصرف آوردند و«باتاویا»[3]را پایتخت ومرکزتجارت خودساختند. ازسال

۱- Bontam . ۲- Moluques . ۳- Batavia.

۱۰٤۷ (۱٦۳۸ م.) ببعد نیز تدریجاً پرتغالیها را از جزیرهٔ سرندیب خارج کردندو سه سال بعد (۱٦٤۱ م.) شبه جزیرهٔ «مالاکا»[1] را ازیشان گرفتند. درسال ۱۰٦۳ (۱٦۵۲ م.) هم دماغهٔ امیدواری که از مهمترین منازل بین راه اروپا و هندوستان بود بدست ایشان افتاد و تا این سال تقریباً تمام متصرفات پرتغالی در مشرق بتصرف هلندیها در آمد.

آغاز تجارت هلندیها باایران

پس از آنکه دولت ایران جزیرهٔ هرمز را از تصرف پرتغالیها برون آورد و بندر عباس مرکز تجارت خلیج فارس گردید هلندیهانیز ببندرجدیدراه‌یافتندوازسال ۱۰۳۲ (۱٦۲۳ م.) در آنجا دارالتجاره‌ای تأسیس کردند. بهانهٔورودایشان بخلیج وشرکت درتجارت‌باایران آن بودکه هنگام زد وخورد انگلیسیها وپرتغالیها بکمك انگلیسیها برخاسته بودند.

هلندیها پس‌از آنکه دربندر عباس مستقر شدند از شاه‌عباس اجازه‌خواستند که در تجارت ابریشم ایران شرکت کنند، شاه نیز چون آنزمان بادولت عثمانی در جنگ بود و شهر بغداد را از حملات حافظ محمد پاشا سردار آن دولت حفظ میکرد با ایشان از درموافقت درآمد وبموجب‌قراردادی‌که بین‌شاه وشرکت‌هند شرقی هلندبسته‌شد مقرر گردید که کشتیهای شرکت امتعه واجناسی‌را که بایران می‌آورند در انبارهای مخصوص شاهی‌خالی‌کنند ومعادل قیمت اجناسی که‌ازیشان خریده‌میشودازمحصولات ایران‌مانند پشم وقالی وابریشم وپارچهای زربفت صادر نمایند. ولی این‌طریقه بحال تجارت هلندیها مفید نیفتاد، چه عمال شاه غالباً از قیمت اجناس آنان می‌کاستند و برقیمت محصولات ایران که فروش بیشتر آنها منحصر بشخص شاه بود می افزودند و این امر پیوسته مایهٔ اختلاف وشکایت بود.

پس از آنکه هلندیهادرتجارت ایران سهیم‌شدند با شرکت هند شرقی‌انگلیس برقابت پرداختندو کارتجارت خلیج را برانگلیسیهادشوارساختند، چنانکه‌تاسال ۱۰۳٤ (۱٦۲۵ م.) تجارت شرکت انگلیسی درایران بدانپایه تنزل‌کرد که«توماس کریج»[2] رئیس تجارتخانهٔ انگلیسی در اصفهان مصمم شد شعبهٔ شرکت‌رادر آن شهر منحل‌کند و درین خصوص ازادارهٔ مرکزی شرکت درلندن اجازه خواست.

۱- Malaca . ۲- Thomas Kerridge.

در همان اوان هلندیها در بندر عباس از ادای حقوق گمرکی بدولت ایران خودداری میکردند و چون نصف حقوق گمرکی بندرعباس بموجب معاهدهٔ ایران و شرکت هند شرقی انگلیس بانگلیسیها داده میشد این امر مستقیماً بزیان ایشان بود.

درسال ۱۰۳۶ (۱۶۲۷م.) که شاه‌عباس باترکان عثمانی در جنگ بود هلندیها ازموقع استفاده کردند وازو درتجارت ابریشم امتیازاتی گرفتند که مواد وشرائط آن از امتیاز انگلیسیها سودمندتر و بهتر بود و در همان اوان نیز عمال ایشان بانمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس در شرق اقصی و چین و جزائر جاوه و سوماترا و سیام از در مخالفت درآمده دست ایشان را بتدریج از نواحی مزبور کوتاه کردند.

شاه عباس در ۱۰۳۸ (۱۶۲۹ م.) درگذشت. پس از مرگ وی نیز هلندیها موقع را مغتنم شمرده باجلب رضای خاطر اولیای دولت جدید و ترقی دادن قیمت امتعهٔ ایران باعمال شرکت تجارتی انگلیس بمخالفت پرداختند و میکوشیدند که بهرو سیله باشد انگلیسیها از مراکز و بنادر تجارتی خلیج فارس خارج سازند. ولی شاه صفی جانشین شاه عباس امتیازی را که شرکت هند شرقی انگلیس در تجارت ابریشم ایران داشت باشرائط تازه‌ای که بیشتر بنفع ایران بود تجدید کرد.

در دورهٔ پادشاهی شاه صفی قسمت مهم تجارت ایران از صادرات وواردات بدست هلندیها افتاد و دولت ایران نیز ایشان را از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات معاف کرده بود. قسمت عمدهٔ محصولات هندوستان و جزائر جاوه و سوماترا مانند فلفل و زعفران و انواع ادویه توسط ایشان بایران می‌آمد وسفائن هلندی پیوسته بین هندوستان وایران درآمد ورفت بود، حتی درسال ۱۰۵۱ ه.ق. (۱۶۴۱ م.) هلندیها برای اینکه تجارت امتعهٔ خارجی‌را در ایران بخود منحصر سازند اجناس اروپائی را از قیمت اصلی ارزانتر میفروختند.

حملهٔ هلندیها بقلعهٔ قشم

دراواخرسال ۱۰۴۶ هجری (آوریل ۱۶۳۷ م.) نمایندگانی از جانب فردریك دوك هلشتاین بقصد افتتاح باب تجارت با ایران وگرفتن امتیاز صدور ابریشم بایران آمدند و در اصفهان

بخدمت شاه صفی رسیدند وپادشاه ایران ایشان را بگرمی تمام پذیرفت[1] . هلندیها برای

١ـفردریك دوك هلشتاین «Frédéric duc de Holstein» ازممالك اتحادیهٔ آلمانی در جنوب شبه جزیرهٔ دانمارك که تازه شهر فریدریشتاد «Friedrichstadt» را بنا نهاده ومایل بودکه درآنجا کارخانهای ابریشم بافی دائر کند و بدین وسیله آن شهر را آباد سازد برای تهیهٔ ابریشم از ایران باقداماتی پرداخت . از آنجمله نخست در سپتامبر ١٦٣٣ میلادی (١٠٤٣ هـ . ق .) سفرائی بدربار میخائیل فدورویچ «Michel Fedorovitch» دوك بزرگ دولت مسکوی (روسیه) فرستاد تا ازو اجازهٔ عبورابریشم ایران را ازخاك روسیه بگیرند. سفرای او بنام فیلیپ کروزیوس«Philippe Crusius» واوتوبروگمان«Otto Brugman» واولشلاگر«Oelschlager» معروف به اولئاریوس«Oleaius» در حدود ماه صفر ١٠٤٤ (اوت ١٦٣٤ بخدمت دوك بزرگ مسکوی رسیدند وباجواب مساعدوتحصیل اجازهٔ ساختن کشتی برای مسافرت ازطریق رودخانهٔ ولگا ودریای خزر بایران بمملکت خودبازگشتند. سال بعد دوك هلشتاین سفرای سه گانهٔ مذکور را باتحف وهدایای بسیار روانهٔ دربار ایران کرد تااز شاه صفی اجازهٔ تجارت و صدور ابریشم ایران را از راه روسیه تحصیل کنند . سفرای وی در ماه جمادی الاول ١٠٤٥ (اکتبر ١٦٣٥) از مملکت خویش خارج شدند و از خاك روسیه پس از هجده ماه مسافرت درهفتم ذیقعدهٔ ١٠٤٦ (آوریل ١٦٣٧) وارد اصفهان گشتند.

روز٢٣ ربیع الاول ١٠٤٧ هـ . ق. (١٦ اوت ١٦٣٧ م .) شاه صفی ایشان را بحضور خود بارداد واز آنان بگرمی بسیارپذیرائی کرد. درین مجلس گذشته از هدایای دوك هلشتاین نمایندگان وی نیز هریك تحفی تقدیم شاه کردند . از آن جمله « کروسیوس » از جانب خود تفنگی فتیله‌ای که چوب آن آبنوس بود وباندك فشاری بر چخماق خالی میشد با یك جام بلور مرصع بیاقوت و فیروزه ویك عنبردان و یك ساعت زنگی تقدیم کرد و « بروگمان » یك شمعدان سی شاخه زرین و یك جفت طپانچهٔ مطلا باقابی قیمتی و یك ساعت شنی زیبا و یك ساعت بغلی گرانبها که در قوطی زمردین جای داشت و یك نشان از الماس ویاقوت پیشکش کرد و همچنین بموجب نوشته ای دو عراده توپ را که هیئت سفرا با خود بایرا . آورده ودر اردبیل گذاشته بودند بشاه ایران بخشید.

بعد روز ١٣ رجب ١٠٤٧ (٢ دسامبر ١٦٣٧ م .) عباسقلی بیگ مهماندار از طرف شاه برای نمایندگان دوك هلشتاین هدایائی برد که از آن جمله یك اسب بازین ولگام زرین ودو دست لباس ایرانی با « مندیل » و « میان بند » طلا برای هریك ازیشان دویست و پنج طاقه از پانزده گونه پارچه های ابریشمین و اطلس و تافته ودارائی و دمشقی بود علاوه برین دویست تومان وجه نقدکه معادل سه هزار وسیصدو هفتاد« پاستر » یا هزار « پیستول » بود برای مخارج باز گشت بایشان تسلیم کرد. از همراهان سفرا نیز به پنج نفری که در مقام اول بودندد ونیم تنهٔ یکی اطلس ویکی ابریشمین داده شد.

بالاخره هیئت سفرا بواسطهٔ بد رفتاری وزشتخوئی « بروگمان » در باز گشت شتاب کردند. و در دوم شعبان آنسال اصفهان را ترك گفتند . در همانروز « کروسیوس » اطلاع یافت که شاه صفی یکی ازخوانسالاران خود موسوم بامامقلی سلطان را بسفارت نامزد کرده است که بخدمت دوك هلشتاین رود واز جانب او هدایائی که قریب بیست وپنج هزار اکو ارزش دارد تقدیم نماید . « کروسیوس »

مانع انجام مقصود نمایندگان مذکور شوند باقداماتی پرداختند وحتی نمایندهٔ شرکت هلندی موسوم به « نیکلاژا کب اورشل »[1] در همان روز ورود نمایندگان دوك هلشتاین بدیدار آنان رفته صریحاً گفت که منظور ایشان مخالف مصالح ومنافع شرکت تجارتی هلند است و او بدستور شرکت با مقاصد ایشان مخالفت خواهد کرد . سپس بی درنگ قیمت خرید هربار ابریشم را از ۴۲ تومان تا ۵۰ تومان ترقی دادند وازین راه مانع آن شدند که شاه بانمایندگان دوك هلشتاین در بارهٔ تجارت ابریشم قرار دادی ببندد . ولی پس از آنکه نمایندگان مذکور ایران را ترك گفتند باز قیمت ابریشم را تا ۴۴ تومان تنزل دادند. شاه ایران ازین امردرخشم شد ودرسال ۱۰۵۱ فرمان داد از مال التجاره ایشان که تاآنزمان از حقوق گمرکی معاف بود حق گمرکی گرفته شود . هلندیها نیز ازدر مخالفت در آمدند و بحریهٔ کاملی در خلیج فارس گرد آورده در پائیز سال ۱۰۵۵ (۱۶۴۵م.) چهارمین سال پادشاهی شاه عباس ثانی بحصار وقلعهٔ قشم حمله بردندودرهمان حال برای جلوگیری ازتجارت تجارهندی و شرکت هند شرقی انگلیس با ایران، کشتی هائی نیز بجزیرهٔ هرمز وسواحل جنوب فرستادند ولی بواسطهٔ گرمای شدید جمعی از ملاحان ایشان تلف شدند و از آن اقدام نتیجه‌ای بدست نیامد ، پس ناچار با شاه از در دوستی در آمدند و باتقدیم تحف و هدایای چند بشاه واولیای دولت ایران امتعهٔ ایشان باردیگر از حقوق گمرکی معاف شد و اجازه یافتند که ابریشم را از قراری ۴۶ تومان خریداری کنند .[2]

وهمراهان اودرهشترخان باامامقلیخان رسیدند ودراول ربیع الثانی ۱۰۴۹ « اول ماه اوت ۱۶۳۹ » بدون اینکه در سفارت خود بمقصود رسیده باشند بمملکت خویش بازگشتند .

۱ — Nicolas Jacobs Overschle .

۲ — سرآرنولد ویلسن در کتاب خلیج فارس این وقایع را از یادداشتهای «ج . بروس- J . Bruce » بصورتی دیگر نقل می‌کند و چنین می‌نویسد : « . . . در سال ۶-۱۶۴۵ هلندیها برای اینکه ایرانیان را مرعوب سازند وحق انحصار تجارت انحصاری ایران را تحصیل کنندبزور متوسل شدند و این همان وسیله ای بود که عمال شرکت انگلیسی مکرر برای پیشرفت مقاصد خویش برؤسای شرکت پیشنهاد کرده بودند و پذیرفته نشده بود . پس هلندیها کشتیهای متعددی در خلیج فارس گرد آوردند و **در پائیز سال ۱۶۴۵ بحصار و قلعهٔ قشم حمله بردند . شاه ایران ازین اقدامات هراسان شد و از**

زمانیکه هلندیها با شاه عباس دوم چنانکه گفتیم بر سر قیمت ابریشم اختلاف داشتند یکی از امرای عربستان که چندی پیش مسقط را از پرتغالیها گرفته بود بهرمز آمد و بنمایندهٔ تجارتخانهٔ هلند «شارل کنستان»[1] پیشنهاد کرد که برای تجارت باسواحل القطیف و بصره بجای خلیج فارس از راه ساحل عربستان آمد و شد کنند و وعده داد که اشتران کافی برای حمل مال التجارهٔ ایشان تا مسقط فراهم خواهد ساخت و از آنجا نیز امیر مسقط تهیهٔ وسائل تجارت آنان را متعهد خواهد شد. ولی هلندیها از ترس آنکه مبادا قبول این امر پادشاه ایران را از ایشان آزرده خاطر سازد نپذیرفتند. اتفاقاً شاه عباس نیز در همان اوان بهلندیها پیغام فرستاده بود که رعایای او میتوانند بآسانی از بکار بردن ادویهٔ هندوستان که مهمترین امتعهٔ ایشانست چشم بوشند زیرا در ایران گیاهی هست که بمراتب از فلفل و میخك هند تند تر و گرم تر است. این پیغام هلندیها را که همه سال قریب دو هزار و پانصد خروار ادویه در ایران میفروختند و از وجه آن قیمت ابریشم را میپرداختند سخت پریشان حال کرده بود و بهمین سبب قبول پیشنهاد امیر عرب را که مایهٔ رنجش شاه ایران میتوانست شد جائز نشمردند.

رقابت هلندیها با انگلیسیها

هلندیها پس از آنکه باشاه عباس دوم صلح کردند و امتعهٔ ایشان بار دیگر از ادای حقوق گمرکی معاف شد درصدد برآمدند که دست انگلیسیها را از سواحل خلیج فارس کوتاه کنند، لذا بی درنگ هشت کشتی جنگی ببصره فرستادند و تجارتخانهٔ انگلیسی آن بندر را ویران کردند. پس از آنهم که در سال ۱۰۶۰ هجری (۱۶۵۰ م.) اعراب بتحریك و کمك شرکت هند شرقی هلند پرتغالیها را از مسقط راندند دائرهٔ نفوذ هلندیها در هندوستان

کومودور بلاك - Commodore Block » فرمانده سفائن هلندی درخواست صلح کرد و حاضر شد که امتیاز تجارتی مخصوص بهلندیها بدهد. سپس بلاك باصفهان رفت و بحضور شاه رسید و قرار داد صلح بدین شرط منعقد گردید که هلندیها در هر نقطهٔ ایران هرقدر ابریشم که بخواهند بخرند و بی‌پرداخت حقوق گمرکی از ایران صادر کنند. این پیش‌آمد علاوه برآنکه سکتهٔ شدیدی بر تجارت انگلیسیها در ایران وارد ساخت بنیان روابطی را هم که ایشان از لحاظ تجارتی بین ایران و سواحل عربستان ایجاد کرده بودند سست کرد.»

[1] - Charles Constant

وخلیج‌فارس وسیعتر شد و در همانسال یازده کشتی هلندی ببندر عباس آمد و مال‌التجارهٔ بسیار بدان بندر وارد کرد. دوسال بعد نیز هلندیها قریب ۲۲۰ هزارلیرهٔ انگلیسی مال‌التجاره بایران آوردند و بر تجارت انگلیسیها شکست سخت وارد کردند، ولی با این همه چون از شاه عباس ثانی تقاضی کردند که بایشان نیز امتیازاتی نظیر امتیازات انگلیسیها عطا کنند نپذیرفت و تجارت انگلیسیها با آنکه تنزل بسیار یافته بود بکلی از میان نرفت.

در سال ۱۰۶۲ (۱۶۵۲م.) در اروپا میان انگلستان و هلند جنگی رویداد. علت این جنگ فرمانی بود که کرمول[۱] بعنوان «فرمان کشتی رانی»[۲] بتصویب پارلیامنت انگلستان رسانید (۹ اکتبر ۱۶۵۱ - شوال ۱۰۶۱ ه.) بموجب این فرمان کشتی های ممالك اروپائی جز امتعه و محصولات مملکت خود چیزی از سایر نواحی عالم بانگلستان نمی‌توانستند برد وحمل امتعهٔ آسیا وامریکا مخصوص سفائن انگلیسی گردید.

هلندیها که این فرمان را بزیان تجارت خویش دیدند باتکاء قوای بحری خود و بپشتگرمی امیرالبحرهای دوگانهٔ معروف خویش «ترمپ»[۳] و «رویتر»[۴] باانگلستان از در جنگ در آمدند و جنگ دولتین دوسال دوام یافت.

اندکی پس از اعلان جنگ دسته‌ای از کشتیهای هلندی ببندر سورت در هندوستان و از آنجا بخلیج فارس آمدند و بپرتغالیها پیشنهاد کردند که برضد انگلیسیها با ایشان همداستان شوند و تجارت انگلیس را در دریاهای آسیا نابود کنند، ولی پرتغالیها این پیشنهاد را نپذیرفتند و هلندیها خود بتنهائی سه کشتی از سفائن انگلیسی را درحوالی بندر جاسك اسیر کردند و سال بعد نیز پنج کشتی ایشان دو کشتی بزرگ انگلیسی را در حوالی بندر عباس غرق کرد و سی نفر انگلیسی را گرفتار ساخت.

درسال ۱۰۶٤ (۱٦٥٤م.) بحریهٔ هلند در اروپا از «بلاك»[۵] سردار انگلیسی شکست خورد و دولت هلند ناگزیر درخواست صلح کرد و بموجب معاهدهٔ صلحی که بین طرفین بسته شد وضع نامطلوب انگلیسیها درآبهای آسیا تاحدی بهبودی یافت و هلندیها مبلغ ۸۵۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی بعنوان غرامت بشرکت انگلیسی هند شرقی پرداختند.

---

۱ — Cromwell. ۲ — Acte de Navigation. ۳ — Tromp.
٤ — Ruyter. ٥ — Blake.

در سال ۱۰۷۵ (۱۶۶٤ م.) زمان سلطنت چارلز دوم در انگلستان، باز بین آندولت و هلند آتش جنگ روشن شد و تااوائل سال ۱۰۷۸ (ژون ۱۶۶۷م) دوام‌یافت وبشکست انگلستان‌منتهی گردید[1] ، ولی‌این جنگ دراوضاع خلیج‌فارس تأثیر

۱ — تاورنیه دربارهٔ دشمنی انگلیسها و هلندیها درین هنگام شرح عجیبی می‌نویسد که نقل آن دراینجا بمناسباتی شایسته نیست . خوانندگان ممکنست بصفحات ۷۷۶ — ۷۸۲ از مجلد اول سفرنامهٔ او (طبع پاریس در سال ۱۶۹۲) مراجعه کنند .

همین مسافر در مجلد دوم از کتاب خود در ضمن بیان گزارش سفری که در ۱۰۷۵ (آوریل ۱۶۶۵) با یك کشتی هلندی ازگمبرون بهندوستان کرده است فصلی در بارهٔ دشمنی‌هلندیها و انگلیسیها و رفتار ناپسندی که فرمانده کشتی هلندی با وی کرده است مینگارد . خلاصهٔ مضمون فصل مزبور اینست که نمایندهٔ شرکت هند انگلیسی در گمبرون یك بسته حاوی مراسلاتی‌که از انگلستان رسیده بوده است به تاورنیه میدهد که برئیس شرکت درسورت برساند و هلندیها چون خبر یافته بودند که در اروپا میان انگلستان و هلند آتش جنگ روشن شده است برای کسب اطلاع از اوضاع اروپا بستهٔ مراسلات را در کشتی بحیله از تاورنیه میدزدند و شکایات او برؤسای شرکت نیز بجائی نمیرسد . (رجوع شود بسفرنامهٔ تاورنیه طبع پاریس درسال ۱۶۹۲ صفحات ۳۹۸ و بعد از آن) .

اختلاف ودشمنی بین انگلیسیها وهلندیها در تمام دریا های آسیا وجود داشته است وطرفین برای استوار کردن بنیان سیادت تجارتی خود در مشرق از هیچگونه بدرفتاری و خیانت نسبت بیکدیگر مضایقه نداشته اند. روایت ذیل که ازسفر نامهٔ تاورنیه نقل میشود باز مؤید این مطلب است . می‌نویسد:

« .... انگلیسیها نخستین مردمی بودند که مخاطرات سفر هندوستان بچین و ژاپون را دریافتند و چون میدانستند که سفر مستقیم از بندر سورت درهندوستان بژاپون موجب خسارات زیاد از غرق کشتیها وتلف‌شدن ملاحان وامثال‌آنست‌درجزیرهٔ فرمز که میان راه‌بود قلعه‌ای بنا کردند تالنگرگاه سفائن‌تجارتی‌ایشان‌باشد.هلندیها ازاین‌امر ناخرسند بودند ومیخواستند بهروسیله باشدآ نقلعه‌را از تصرف انگلیسی‌ها خارج سازند وچون انجام این‌مقصود باجنگ برایشان میسر نبودطریق خیانت وتذویررفتند .

روزی از قلعهٔ انگلیسی فرمز دو کشتی هلندی در آب دیده شد که در ظاهر شکسته و طوفان زده مینمود و ملاحانش خود را مریض وفرسوده نشان میدادند . فرمانده قلعهٔ انگلیسی ازدیدن آن حال متأثر شد وفرمانده سفائن هلندی را دعوت کرد که برای آسودن پیاده شود . فرمانده هلندی که بهمین قصد کشتیها وملاحان را بدانصورت درآورده بود بی درنگ دعوت ویرا پذیرفت و باجمع کثیری از همراهان که در ظاهر بیمار گونه بودند پیاده‌شد . فرمانده انگلیسی ایشان همگی را بصرف طعام خواند و فرمانده هلندی هردقیقه بعنوان آوردن شراب های تازه از کشتی اشخاص دیگری از کسان خود را بجزیره می‌آورد . چون انگلیسیها از شراب مست شدند هلندیها موقع را مناسب دیده با فرمانده‌انگلیسی بمنازعه برخاستند وبی‌درنگ هریك‌سلاحی‌را که درزیرجامه پنهان داشتند بدرآورده در- اندك زمانی تمام سربازان و مستحفظین انگلیسی قلعه را کشتند وبدین‌حیله قلعهٔ انگلیسی فرمز بتصرف ایشان در آمد . . . .»



شاه عباس ثانی

ثابتی نکرد . در همین اوان یعنی در سال ۱۰۷۵ (۱۶۶۴ م.) یك شرکت‌فرانسوی هند شرقی نیز ایجاد شد و رقیب اروپائی تازه‌ای برای هلندیها و انگلیسیها در میدان تجارت مشرق ظهور کرد.

تا اواخر قرن یازدهم هجری تسلط و اقتدار هلندیها در خلیج فارس بمراتب بیش از انگلیسیها بود ولی در اواخر این قرن از قدرت و نفوذ ایشان تدریجاً بعللی که خواهیم گفت کاسته شد.

پس از آنکه در فرانسه لوئی چهاردهم سلطنت استبدادی خویش را آغاز کرد برای اینکه بقول خود سرحدات فرانسه را بحدود طبیعی آن رساند بر ضد اسپانی و هلند بجنگ برخاست . در سال ۱۰۸۷ (۱۶۷۶ م.) قوای بحری هلند و اسپانی در بحر الروم از بحریهٔ فرانسه شکست یافتند و رویتر امیرالبحر معروف هلند کشته شد. در آغاز این محاربات دولت انگلیس بافرانسه همداستان بود وباهلندیها میجنگید ولی پس از آنکه « ویلیام دارانژ »[1] بپادشاهی انگلستان رسید وانگلستان و هلند با یکدگر متحدشدند حکومت هلند تحت الشعاع حکومت انگستان گردید وچون در همین اوان هلندیها بعلت تعدیات و اجحافات فراوان بنیان اعتبار وحیثیت خود را نیز در ایران متزلزل ساخته بودند کم کم از قدرت و نفوذ ایشان در خلیج فارس وسواحل ایران کاسته شد وتجارت شرکت هند شرقی انگلیس رونق گرفت.

عامل پیشرفت هلندیها در تجارت مشرق

مهمترین علت ترقی و پیشرفت کار شرکت هند شرقی هلند در هندوستان و ایران آن بود که دولت هلند درکارهای این شرکت مداخله داشت و از هیچ گونه کمك و مساعدت لازمی دریغ نمیکرد . ازین گذشته هلندیها چون وارد میدان تجارت مشرق شدند نخست در صدد کسب اطلاعات دقیق در بارهٔ تجارت ممالك شرقی برآمدند و وطن‌پرستان هلند نیز در سراسر مملکت مبالغ کثیر برای پیشرفت مقصود شرکت پرداختند و شرکت هندشرقی هلند بادستیاری دولت مصمم شد که جزائر ادویه را بتصرف آورد ودست هرقوم دیگری رااز آنجا کوتاه کند . در صورتی که انگلیسیها و پرتغالیها درکارتجارت مشرق بپشتیبانی

William d' Orange — ۱

دولت خویش امیدفراوان نداشتند ومؤسسات ایشان درممالك‌مشرق بی‌حافظ ونگاهبان بود . انگلیسیها برای‌تجارت مشرق سرمایهٔ ناقابلی‌اختصاص‌داده‌بودند و آنرا درشعب مختلف‌بکارمیبردند، از جانب‌دولت نیزباایشان کمکی نمیشد وشرکت‌انگلیسی برخلاف شرکت هلندی، که مؤسسه‌ای ملی بود، صورت یك‌مؤسسهٔ خصوصی و شخصی داشت و بهمین سبب در رقابتها و منازعاتی‌که بین ایندو شرکت در آسیا پدید می‌آمد غالباً فتح نصیب هلندیهامیشد ولی‌عاقبت چون شرکت هندشرقی‌انگلیس ، چنانکه درفصل‌روابط ایران و انگلستان خواهدآمد، سیاست خودرا درمشرق تغییرداد و دولت‌انگلستان نیز بپشتیبانی وتقویت شرکت برخاست دائرهٔ نفوذانگلستان در مشرق توسعه یافت‌وتدریجاً رقیبان خویش را ناچیز کرد .

در زمان سلطنت شاه‌عباس ثانی تجارت هلندیها در ایران رونق‌کامل داشت و معاملات تجارتی ایشان از انگلیسیها و پرتغالیها بمراتب بیشتر بود . مال التجاره‌ای که هلندیها درین زمان بایران می‌آوردند اجناس گونا گون اروپائی و بیشتر امتعه و محصولات هند بود . مال التجارهٔ اروپائی ایشان بیشتر ماهوتهای هلندی برنگ های مختلف‌ومحصولات هندی‌مانندانواع ادویه‌وقند ونیل‌وچوب‌های قیمتی‌وعطریات و نقره و سرب و مس و پارچه های ابریشمین سورت و ساحل « کروماندل »[1] و امثال آن بود . شرکت هلندی هیچگونه حقوق‌گمرکی برای واردات خود نمیپرداخت ولی‌مجبور بود که لااقل سالی ششصد بارابریشم بقیمتی‌که دولت ایران تعیین‌میکرد بخرد . بنابرین هلندیها از صادرات ایران استفادهٔ فراوانی نمیکردند و سود ایشان بیشتر در واردات بود . علاوه بر ابریشم مخمل و پارچهای ابریشمی و قالی و مخصوصاً میوه و شراب هم از ایران میبردند وگاه چینی های ایران را که در شهر های کرمان و مشهد ساخته میشد ودرخوبی نظیرچینیهای‌ژاپن‌وچین‌بود بجای‌ظروف‌چینی‌وژاپنی‌باروپامیفرستادند. معاملات ایشان نیز بیشتر بریال وپیاستر اسپانیولی بود .

تا چندی نیز از هرمز و بندر عباس بعنوان اینکه سفائنشان خالی بر نگردد مرمر و سنگهای خوب دیگر بهندوستان و جاوه حمل میکردند و در بنای تجارتخانه های

۱- Coromandel

خویش بکار میبردند. ولی چون بالاخره دولت ایران بااین امر مخالفت کرد بجای سنگ بحمل نمك پرداختند و نمك ایران با کشتیهای هلندی تاژاپن وچین هم میرفت.

هلندی‌ها در امر تجارت بسیار حیله گر و مکّار بودند و برای ناچیز کردن رقیبان خویش و کسب منفعت از هیچگونه دروغ و نیرنگی خود داری نمیکردند. تجار ایران نیز پیوسته از نیرنگهای تجارتی ایشان درعذاب بودند و کارتجاری که با هلندیها معامله داشتند غالباً بزیان و ورشکستگی می انجامید. در میان تجار ایرانی معروف بودکه «باتمام فرنگیان معامله‌میتوان کرد، مگر باهلندیها که درتجارت تمام‌عالم‌رافریب میدهند و فریب دادن ایشان امری محالست».

دیر زمانی تعیین قیمت و بلکـه انحصار فروش امتعهٔ اروپا و هندوستان با هلندیها بود وهمیشه باارزان فروختن مال‌التجارهٔ خویش کار تجارت را بررقیبان‌خود دشوار میکردند. تجار ایران را نیز باایشان یارای‌مخالفت نبود، چه اگر تجار دربندر عباس بخرید امتعهٔ هلندیها بقیمتی که معین شده بود حاضر نمیشدند، نمایندهٔ شرکت آن امتعه را خود باصفهان و شهرهای مرکزی مملکت حمل میکرد وبمراتب ارزانتر از قیمت معمول بازار میفروخت و چون تجار غالباً مقدار کثیری از همان اجناس ازپیش‌درانبار داشتند زیان فراوان میدیدند وناچار سرباطاعت نمایندگان شرکت‌هلندی فرود می آوردند [۱].

---

۱ — شاردن درسفرنامهٔ خود درضمن وقایع سال ۱۰۸۵ هـ. (۱۶۷٤ م.) مینویسد:

«... درین ایام مراسلاتی از بندر عباس رسید که دو کشتی هلندی با مال التجارهٔ بسیار بدان بندر وارد شده است. تجار ایرانی ازین خبر سخت‌مشوش و متغیر شدند و بشکایت برخاستند. زیرا چند ماه پیش از آن هفت کشتی هلندی باامتعهٔ بسیاربیندرعباس آمده وچون تا آنزمان دوسال بودکه بواسطهٔ جنگهای اروپا هیچ کشتی هلندی ببنادر ایران نیامده بود تجار ایران بگمان اینکه باز مدتی سفائن هلندی بسواحل‌خلیج نخواهدآمد تمام‌محمولات کشتیهای‌هفتگانه را خریداری کرده‌بودند. هلندیهانیزخود از طریق نیرنگ می‌گفتند که ممکن است کشتیهای ایشان بعلت جنگ تا چندی بایران نیاید وانگلیسی ها وفرانسویان‌هم ازنادانی‌گفتهٔ ایشان را تصدیق می کردند، گرچه این تصدیق بنفع رقیب وبزیان ایشان بود. پس از آنکه محمولات هفت کشتی سابق الذکر بفروش رسید نمایندهٔ شرکت هلند نهانی مکتوبی بجزیرهٔ سیلان نوشت تادوکشتی دیگر از ادویه و محصولات هندوستان روانه ایران کنند چه میدانست که تجارایران ناگزیر باید محمولات این‌دوکشتی رانیز بخرند تابتوانند اختیار فروش ادویه وامتعه‌ای را

هلندیها برای حفظ روابط سیاسی و تجارتی خویش حتی‌الامکان در جلب رضای خاطرشاه میکوشیدند و پیوسته باتقدیم هدایا وتحف[1] و انجام خدمات گوناگون و فریفتن درباریان و معتمدین شاه خودرا باونزدیکتر میساختند . از آنجمله چون شاه عباس ثانی بنقاشی اشتیاق فراوان داشت نمایندهٔ شرکت هلندی در اصفهان دو نفر نقاش هلندی بنام «آنژل»[2] و «لوکار»[3] بخدمت وی گماشت تاباو نقاشی‌آموزند وشاه عباس براهنمائی این دو نفر در نقاشی دست یافت چنانکه امروز نیز آثار زیبائی ازنقاشیهای این پادشاه باقیست .

همچنین برای اینکه خاطر شاه ازیشان خرسند باشد نسبت باو دلبستگی و

که‌درانبار های ایشانست نگاهدارند و هرگاه در خرید آنها تردید کنند او خود محمولات دو کشتی را با قیمت ارزانتر بفروش خواهد گذاشت و بازار ایشان را خواهد شکست . حساب وی نیز کاملا صحیح بود و تجار ایران ناچار مال التجارهٔ کشتیهای دوگانه را هم با ضرر بسیار خریدند ...»

یکی دیگر ازسیاحان که درحدود سال ۱۰۸۸ هجری بجنوب ایران سفرکرده می نویسد «غالب کشتیهائیکه بجانب بصره میروند یاازآنجا میآینددربندرعباس لنگرمی‌اندازند، چه بازارهای آنجا برای فروش امتعهٔ آنها مناسبست .تجارت ادویه بعد از پارچهای هندی‌اهمیت‌بسیاردارد و این‌تجارت‌را هلندیها باتجارت قند و مس در دست خودگرفته‌اند و در مقابل آن همه سال معادل پنجاه هزار تومان مخمل و ابریشم و وقالی و طلا و نقره از ایران میبرند . تجارت ایشان در جزیرهٔ «ملوك» وجزائر ادویه ودریای‌جنوب بسیار وسیع است . میگویند دربن ایام هلندیها شش کشتی ادویه ببندر عباس آوردند و تجار ایرانی آنجا در صدد بر آمدند که قیمت آنرا تنزل دهند . هلندیها ازقصد ایشان‌اطلاع یافته نخست فقط محمولات دو کشتی را بساحل‌آوردند ودرمقابل تجارتخانهٔ خود انبار کردند وچون تجار خواستند ادویه را بقیمت نازل بخرند بارها را آتش زدند . سپس بارهای دوکشتی‌دیگر را نیز بکنار آورده آنها را هم سوزاندندوچون عاقبت موجودی ادویه منحصربیار دوکشتی‌شد قیمت آنرا چند برابر بالا بردند وایرانیان دانستند که این کار ایشان مبتنی بر سیاست و تدبیر بوده‌است. زیرا هلندیها اطمینان کامل دارند که هیچکس جز ایشان نمیتواند ادویه بایران وارد کندوبدین سبب‌هرقیمتی‌که براجناس‌خودگذارند تجارناگزیر بایدبپذیرند...»

---

۱ — از زمان شاه عباس بزرگ مرسوم شده بود که انگلیسی‌ها و هلندیها همه سال چون از کار تجارت خود در هرمز فراغت یافته باصفهان باز میگشتند هدایائی بشاه تقدیم میکردند و این‌هدایا غالباً از اشیاء قیمتی نفیس مانند ساعت های‌گرانبها و پارچهای زربفت و برخی نفائس هندوستان وپولهای طلا و امثال آن بود .

۲ — Angel. ۳ — Lokar.

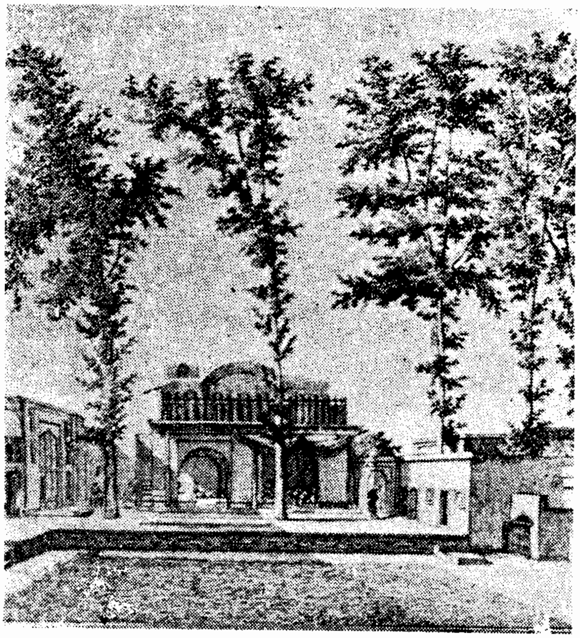
علاقهٔ مخصوص نشان میدادند، چنانکه فی المثل هنگام ورود او بپایتخت بر دیگران در استقبال پیشی میگرفتند و مرکز شرکت خود را آئین بسته چند شب چراغانی و آتشبازی می کردند[1] .

مراکز شرکت هند هلند در ایران شرکت هند شرقی هلند در بندر عباس و لار و اصفهان نمایندگان مخصوص داشت. مرکز نمایندگی شرکت در اصفهان نزدیک میدان شاه در عمارتی بسیار بزرگ و زیبا بود که باغی دلگشا با درختان میوه دار فراوان و جویبارها و حوضهای دلکش داشت. در ورود این عمارت بسیار بزرگ و عالی بود و برسر در آن علامات مخصوص شرکت هند شرقی هلند دیده میشد . در زمان سلطنت شاه عباس اول این عمارت متعلق بعلی میرزا بیگ نام از بزرگان اصفهان بود. شاه عباس بعلتی بر وخشم گرفت و اورا بدست خویش کشت و تمام دارائی وی را تصرف کرد و این خانه را بنمایندگی

۱ — تاورنیه در بیان ورود شاه عباس ثانی باصفهان در سال ۱۰۵۲ چنین مینویسد :

«. . . . شاه عباس ثانی پسر شاه صفی درقزوین دراواخر سال ۱٦٤۲ م .(۱۰۵۲ ه .) بتخت نشست و در آغاز سال بعد باصفهان آمد . . . . روز ورود او را اعتماد الدوله (صدر اعظم) بتمام مأمورین خارجی مخصوصاً انگلیسی ها و هلندیها اطلاع داد تا در استقبال شرکت کنند . چون در آن ایام از فرانسویان در اصفهان یکی دو نفر بیش نبودند من با هلندیها همراه شدم و چون سه فرسنگ ازشهر بیرون رفتیم بجائی رسیدیم که شاه بشکار مرغابی اشتغال داشت. جانی خان سردار سواران شاهی چون مارا دید نزدیك آمد و اشاره کرد که از دنبال او روان شویم تا مارا بشاه معرفی کند . شاه در کنار برکهٔ آبی بشکار مرغابی مشغول بود . . . جانی خان نزدیك رفته بشاه عرض کرد که فرنگیان هلندی برای تبریك ورود باستقبال آمده اند . ما فوراً از اسب بزیر آمدیم و « نیکلا ابرشیت ــ Nicolas Obrechit » رئیس شرکت هلندی پیش رفته پای شاه را که مخصوصاً از رکاب بیرون آورده بود بوسه داد. مسیو « باستین ـ Bastien » معاون شرکت نیز همراه وی بود . اینشخص چون برای خرید ابریشم باطراف ایران سفر می کند و زبان فارسی را هم خوب میداند غالباً جامهٔ ایرانی میپوشد . او نیز پیش رفت که پای شاه را ببوسد ولی شاه چون اورا در لباس ایرانی دیدگمان کرد که یکی از رعایای ایرانست پس بتحقیر برونکریسته پای خود را در رکاب کرد و از جانی خان پرسید این کیست؟ و پس ازآنکه جانی خان اورا معرفی کرد اجازه دادکه پایش را ببوسد ... فردای ورود شاه نیز رئیس کمپانی یکی از کاروانسرا های شهر را با قالیهای قیمتی آئین بست و عصرانهٔ مفصلی داد و بافتخار شاه چند تیر توپ شلیك کرد ودراینراه قریب هشتصد یا نهصد تومان بکار برد و شاه نیز باحضور خود مجلس جشن اورا مفتخر ساخت ...»

شرکت هند هلند که آنزمان نخستین نمایندهٔ خود را بنام « هوبرت ویسنیك »[1] برای کسب اجازهٔ تجارت با ایران بدربارشاه فرستاده بود داد. نمایندهٔ هلندی میل بسیارداشت که اینخانه را برای خود بخرد ولی شاه عباس بعنوان اینکه نمایندگان خارجی میهمانان عزیز او هستند و باید در خانهای دولتی منزل کنند بفروش آن راضی نمیشد. پس از مرگ شاه عباس « ویسنیك » یکی از خواجه‌سرایان شاه‌صفی موسوم به‌آقا یوسف را تحریك کرد که آنخانه را با اجازهٔ فروش از شاه در خواست کند. خواجه نیز چنین کردو بگرفتن خانه و اجازهٔ فروش آن بنمایندهٔ شرکت هند هلند نائل آمد.



عمارت نمایندهٔ تجارتی هلند در اصفهان
(کار کرنلیوس لوبروین نقاش هلندی که درزمان شاه سلطان حسین بایران آمده)

ویسنیك خانه‌را بنام خود ازآقا یوسف خرید و دیرزمانی اجارهٔ آنرا بحساب شرکت میگذاشت.
چندی بعد بعلت اینکه ویسنیك با هوسرانیها و اسرافهای خویش مقدار کثیری از اموال شرکت را تلف کرده بود شرکت نهانی یکنفر را مامور کرد که بکارهای وی رسیدگی کندو شخص اورا نیز دستگیر نموده بهندوستان فرستد. ولی ویسنیك ازحرکت این مامور آگاه شد وپیش از رسیدن وی اصفهان را ترك گفته بجانب خاك عثمانی گریخت و در راه بدست دزدان کشته شد. مأمور شرکت چون باصفهان رسید در میان اوراق او قبالهٔ عمارت را بدست آورد وبدینطریق عمارت مزبور بتصرف شرکت هند شرقی هلند درآمد.

۱ — Hubert Visnick یا «اولسنیك» Ulsnick »

پس از آن جانشینان ویسنیك قسمتی نزدیك بنصف از آنخانه را بشیخ الاسلام برادر محمد مهدی وزیر اعظم شاه عباس ثانی فروختند ولی ازینکار بزودی پشیمان شدند.

هلندیها ناگزیر بودند که درلار نیز تجارتخانه ومرکزی داشته باشند ، چه در حمل ابریشم از اصفهان ببندر عباس وهرمز می بایستی ناچار شتران حامل بار را عوض کنند وبموجب قوانین ایران در آنزمان شترانی که از اصفهان بجنوب بار میبردند از لار فراتر نمی توانستند رفت . ازین گذشته غالبا شتران وچهارپایان اصفهان ونواحی مرکزی ایران که بآب وهوای معتدل خو گرفته بودند درهوای گرم جنوب تاب نمی آوردند وهلاك میشدند .. تجارتخانهٔ هلندیها درلار ظاهراً کنار شهر بر سر راه هرمز بوده است.

تجارتخانهٔ هلندی درگمبرون یا بندر عباس نخست در جانب غربی بندر درجوار تجارتخانهٔ شرکت هند شرقی انگلیس ونزدیك تجارتخانهٔ فرانسه بود ولی در سال ۱۶۹۸ م. (۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ هجری) یکی از نمایندگان شرکت بنام « هوگ کامر »[۱] تجارتخانهٔ تازه ای با عمارات و انبارهای بزرگ در انتهای شرقی بندر کنار دریا بنا نهاد .

روابط ایران وشرکت هند شرقی هلند در زمان شاه سلیمان صفوی

در اواخر پادشاهی شاه عباس ثانی شرکت هند شرقی هلند سفیر و مامور فوق العاده ای بنام «هوبر دولرس» برای استحکام روابط تجارتی باهدایای چند نزد آنپادشاه فرستاده وآن سفیر درمازندران بخدمت شاه عباس رسیده امتیازاتی نیز مطابق دلخواه تحصیل کرده بود .

چون شاه عباس دوم درخسرو آباد دامغان درگذشت و خبر مرگ اوباصفهان رسید این سفیر در آنشهر بود و چون از طرف شرکت بریاست تجارتخانهٔ هلندی دربندر عباس بجای « هانری بوان ویچ » نام رئیس متوفی آن منصوب شده بود میخواست زودتر خود را بدان بندر رساند . ولی مرگ ناگهانی شاه عباس و تغییر اوضاع ایران مانع مسافرت وی گردید ، زیرا در ایران مرسوم بود که پس از مرگ شاه تمام امتیازات و قرار داد ها موقتاً لغو میشد تا بامضای شاه جدید برسد و سفیر شرکت هلند از آن می ترسید که شاه جدید احکام و امتیازاتی راکه او بزحمت تحصیل کرده بود تصدیق نکند. ولی چون مردی زیرك و کار آزموده بوده بی درنگ با تقدیم تحفه ای یکی از درباریان

---

۱ — Hoogkamer

نزدیك شاه را راضی کرد که برای او اجازهٔ تشرف حضور گیرد وبآسانی بدیدار شاه تازه که آنزمان شاه صفی ثانی نامیده میشد نائل گشت و احکام شاه متوفی را بتصدیق وی رسانیده اجازه حرکت ببندر عباس یافت.

در زمان سلطنت شاه سلیمان دائرهٔ تجارت هلندیهادر ایران تدریجاً محدود گشت . چنانکه اینزمان فقط سالی سیصد بار ابریشم یعنی نصف آنچه را که در زمان شاه عباس ثانی خریداری میشد میخریدند و چون از میزان واردات آنان بواسطهٔ جنگهائی که در اروپا کرده بودند نیز کاسته شده و تجارت رقیبان ایشان یعنی انگلیسیها وفرانسویان هم رونق یافته بود اساساً از تجارت باایران بهره وسود قابلی نمی بردند .

هلندیها مکرر شکایت داشتند که عمال شاه از انبارهای او ابریشم بدوبیمصرف بایشان تحویل میدهند ولی اولیای امور باین شکایت توجهی نمیکردند . عاقبت درسال ۱۰۹۷ (۱٦۸٦ م .) در صدد برآمدند که یکبار دیگر بزور توسل جویند و دولت ایران را مرعوب سازند . پس سفائنی چند بخلیج فرستاده بندر عباس را گلوله باران کردند وجزیرهٔ قشم را بتصرف آوردند . دولت ایران که در قوای بحری باایشان یارای برابری نداشت راه سیاست پیش گرفت و بایشان وعدهای نیکو داده پیشنهاد کرد که برای اظهار مقاصد خویش نمایندهٔ مخصوصی باصفهان روانه کنند . هلندیها نیز فریفته شدند و « وان هول » [1] نامی را باهمراهان بسیار باصفهان فرستادند . اینشخص مدت سه سال درپایتخت معطل وسرگردان ماند وهیچکس ازو نپرسید که بچه کار آمده است . عاقبت ناچار جزیرهٔ قشم را که نگهداری آن برای شرکت مستلزم مخارج گزاف بود بایران باز داد ومبلغی نیز خرج کرد تا اجازهٔ بازگشت یافت . شاه روزی که باو اجازه مرخصی میداد گفت « شایسته نبود که قومی تاجر از پادشاهی باغرش توپ دادخواهی کنند ! »

یك سال بعدنیز (درسال ۱۱۰۲ هـ . ــ ۱٦۹۰ م .)هلندیهانمایندهٔ فوق العادهٔ دیگری بنام « وان لینن » [2] با تحف و هدایای بسیار بدر بارشاه سلیمان فرستاده شکایات ودرخواستهای خود راتجدید نمودند و از شاه تقاضی کردند که در قیمت ابریشم بایشان تخفیفی دهد . شاه نیز هنگام پذیرائی سفیر باووعده داد که درهر بارابریشم مبلغ (سی اکو)

---

۱ — Van Heuvle. ۲ — Van Leenen.

تخفیف خواهد داد اما درین‌خصوص بهیچوجه سندی بدست سفیر داده نشد و اوچون در بازگشت بلار رسید تهدید کرد که شرکت هند شرقی باسفائن خود بنادر جنوب را زیر وزبر خواهد کرد ولی‌در دربارایران میدانستندکه این‌تهدیدات‌بواسطهٔ وجود کشتیهای انگلیسی و فرانسوی در خلیج دیگر معنی واقعی ندارد.[۱]

بازارصدورابریشم‌ایران در زمان شاه سلیمان‌ظاهراً مانندپیش‌رونق‌نداشته‌است چه علاوه برآنکه هلندیها این متاع را کمتر صادر میکردنددولت گورکانی هند نیز ورود آنرا بهندوستان ممنوع ساخته بود ودرخاك عثمانی هم فروش قابلی نداشت. درینزمان محصول ابریشم مملکت بیشتر درکارخانهای اصفهان وکاشان وتبریز ومشهد بافته میشد و بمصرف داخلی میرسید[۲].

---

۱ — این سفیر را معاونی موسوم به «کیتس ـ Keits بودکه دریکی ازمنازل بین شیراز ولار در ۲۹ ماه مه ۱۶۹۰ درگذشت.

۲ — ابریشم ایران درینزمان بیشتراز ایالات‌گرجستان وخراسان و کرمان‌ومخصوصا از گیلان ومازندران وگرگان بدست می‌آمدو چنانکه شاردن‌درسفرنامهٔ‌خودنوشته‌است محصول سالیانهٔ این ایالات قریب ۲۲ هزار بار بوده و هر بار ۲۷۶ لیور وزن داشته و چون هر لیور فرانسه قریب نیم کیلوگرم (بوزن حقیقی ۴۸۹ گرم و نیم) بوده است میزان ابریشم سالیانهٔ ایران بقول سیاح مذکور قریب نه هزار و نهصد خروار میشود.

ابریشم ایران چهارگونه بود: اول ابریشم شیروانی که چون از شیروان می آمد بدین نام خوانده میشد وپست‌ترین انواع‌ابریشم مملکت بود و آنرا در اروپا «آرداش» می گفتند. دوم‌ابریشم خرواری که از نوع اول اندکی بهتر بود و بیشتر از لاهیجان گیلان بدست می آمد و بهمین سبب در فرنگستان آنرا ابریشم (لژیا Legia) میخواندند. سوم ابریشم «کدخدا پسند» ودرایران این‌عنوان بیشتر باشیاء و امتعهٔ متوسط اطلاق می گشت. چهارم ابریشم «شاه پسند» که نوع مرغوب آن بود.

از ۲۲ هزار بار سابق‌الذکر ده هزار بار از گیلان، دو هزار از مازندران و گرگان، شش هزار از آذربایجان و ولایات غربی، چهار هزار از قراباغ و گرجستان بدست می آمد.

شاردن مینویسد که هلندیها همه ساله از پانصد تا ششصد هزار لیور (قریب ۹۸۰ خروار) ابریشم از راه اقیانوس هند صادر میکنند ولی این مقدار پس از مقایسه با آنچه دیگران نوشته اند مبالغه آمیز می نماید. چنانکه در متن هم اشاره کردیم میزان خرید وصادرات ابریشم ایران را ازجانب هلندیها بتفاوت از ششصد تادویست بار نوشته‌اند.

باقی ابریشم ایران گذشته ازآنچه درداخله مملکت بافته ومصرف میشد مقداری‌توسط انگلیسیها و فرانسویان از جنوب ومقدار کثیری توسط تجار ارمنی‌از راه عثمانی باروپا صادر میگشت ومقداری نیز از راه بحرخزر بروسیه فرستاده میشد.

روابط ایران و شرکت هند هلند در زمان شاه سلطان حسین

چنانکه درفوق اشاره کردیم نفوذ و اقتدار هلندیها درخلیج فارس و تجارت ایشان در ایران تدریجا رو بزوال میرفت. پس از مرگ شاه سلیمان جانشین او شاه سلطان حسین تمایل خود را بانگلیسیها آشکار کرد و درحدود سالهای ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ (۱۶۹۹ م.) روزی باجمعی از زنان حرم بتجارتخانهٔ شرکت انگلیسی در اصفهان رفت و اولیای آن شرکت قریب ۱۲ هزار لیره خرج پذیرائی او کردند. شاه نیز یك دست لباس و یك اسب و یك شمشیر مرصع برئیس تجارتخانه خلعت داد و نیز دستور داد حق السهم یك ساله گمرك بندر عباس را که بتعویق افتاده بود بپردازند و امتیازات مهم دیگر نیز بعمال شرکت انگلیسی عطا کرد، ولی چون نمایندهٔ شرکت هلندی که ظاهراً «کاستلن» [۱] نام داشته است تقاضی کرد که شاه بتجارتخانهٔ ایشان هم برود نپذیرفت.

از آنپس تدریجاً ازحیثیت واعتبار هلندیها در ایران کاسته شد، بقسمی که چون چندی بعد خواستند دربندرعباس برای حفظ منافع تجارتی خویش قلعه‌ای بسازند دولت ایران مانع گشت واجازه نداد.

در سال ۱۱۳٤ هجری که ایران گرفتار حملهٔ افاغنه بود جمعی از بلوچها بایالات کرمان و فارس تاختند و شهر لار را متصرف شدند و چهار هزار تن ازسواران خویش را برای تسخیر بندر عباس فرستادند. هلندیها و انگلیسیها ناچار حصار تجارتخانه های خود را مستحکم کرده توپ هائی در اطراف عمارت قراردادند وپس از آنکه بلوچها در ۲۵ صفر آن سال ببندر عباس حمله بردند ایشانرا با گلوله توپ از اطراف تجارتخانهای خود راندند ولی یکی از انبارهای تجارتخانه هلندی بغارت رفت و قریب ۲۰ هزار لیره امتعه و اجناس آن بدست مهاجمین افتاد علاوه برآن ۱۲ نفر هلندی بقتل رسیدند و ۸ یا ۱۰ نفر مجروح شدند.

:

تا اینجا روابط هلندیها با ایران در دورهٔ سلطنت صفویه بپایان میرسد. گزارش روابط ایشان در دورهای بعد مختصراً بقرار ذیلست:

در زمان استیلای افاغنه بر ایران (۱۱۳۵—۱۱٤۲ ه.) تجارتخانهای انگلیسی و هلندی

---

۱ — Kastelein. پس ازینشخص مسیو «باکر» «Bakker» نامی بریاست تجارتخانهٔ هلندی منصوب شد (۲٦ ژون ۱۷۰۵ - ربیع الاول ۱۱۱۷ ه.) و کاستلن بجای «ویکلمان - Wickelman» نام هلندي رئیس تجارتخانهٔ هلندی بندرعباس گردید.



تصویر شاه سلطان حسین

کار کرنلیوس لوبروین نقاش هلندی که در زمان شاه سلطان حسین بایران آمده

وفرانسوی وامثال آن دراصفهان بسته شد واوضاع بندرعباس وحوالی آن نیز مشوش ومغشوش گشت. چه ازطرفی شیخ رأس‌الخیمه از مشایخ عرب عمان بندر «باسعیدو» واقع در جزیرهٔ قشم را بتصرف آورد وموجب شکست تجارت بندرعباس گردید، تا آنکه درسال ۱۱۴۰ ه. انگلیسیها باسفائن خویش بجنگ وی برخاسته او را مغلوب کردند. ازطرف دیگر در سال ۱۱۴۱ افاغنه بار دیگر بفارس تاختند و شیراز را متصرف شدند و سردار ایشان موسوم به «زبردست خان» سپاهی ببندر عباس فرستاد. ولی اروپائیان بندر مقاومت کردند و افاغنه ناگزیر بگرفتن مقداری آذوقه قناعت نموده باز گشتند. در همین اوان هلندیها نیز جزیرهٔ هرمز را بتصرف‌آوردند ولی‌بواسطهٔ مخالفت انگلیسیها آنرا رها کردند.

در دورهٔ سلطنت نادرشاه هلندیها دربندر بوشهر نیز دارالتجاره‌ای تأسیس‌نمودند اما پس‌از چند سال آنرا بستند و بار دیگر درسال ۱۱۶۰ مفتوح ساختند. مدتی پیش‌ازآن نیز شعبه‌ای‌دربصره دائر کرده بودند وازطریق خشکی و دریا تجارت میکردند ومخصوصاً درتجارت پارچه‌های پشمی کهاز راه حلب می‌آوردند شهرت خاصی یافته بودند.

در سال ۱۱۶۰ هلندیها باز تجارتخانه‌ای را که دربوشهر داشتند تعطیل کردند. مرکز تجارتی ایشان در بندر عباس نیز چندی‌پیش بعلت ناامنی بسته شده بود. درسال ۱۱۶۶ (۱۷۵۳م.) رئیس تجارتخانهٔ هلند دربصره موسوم به «بارون نیپهوزن»[۱] جزیرهٔ خارگ‌را در شمال غربی‌بوشهر بتصرف آورد و مصمم شد که آنجزیره را برای تهدید بصره ومدخل شط‌العرب مستحکم کند.

چندی پیش‌از آن هلندیهای مقیم بصره از رفتار وسیاست بارون نیپهوزن برؤسای‌شرکت در هلند شکایت کرده بودند وحکم انفصال وی رسیده بود. ولی نیپهوزن درهمان اوان از میر ناصر حاکم بندر بوشهر سندی مبنی برانتقال جزیرهٔ خارگ بشرکت هلندی گرفت و سفری به «باتاویا»[۲] مرکز هند شرقی هلند کرد و در آنجا بی‌تقصیری خودرا بثبوت رسانیده با دو کشتی و پنجاه تن سرباز بخلیج فارس بازگشت وبآسانی جزیرهٔ خارگ را بتصرف آورد و برای آباد کردن آنجزیره از ایران و عربستان کارگر بسیار بدانجا برد و بصید مروارید وبنای قلعه پرداخت و در اندك زمانی جمعیت جزیره را که ازدویست یا سیصد تن متجاوز نبود بدوازده هزار رسانید.

درهمین اوقات میرمهنای بندر ریگی که پدرانش بارث در حدود این بندر حکومت‌داشتند و خود وی نیز از جانب کریمخان زند بحکومت آنجا منصوب بود برضد کریمخان سر بطغیان برداشت وباهلندیها نیزبرسر پرداخت‌مال‌الاجاره جزیرهٔ خارگ بمخالفت برخاست‌واین‌مخالفت‌چندسالی‌ادامه‌داشت.

در سال ۱۱۶۶ هجری دارالتجارهٔ هلندیها در بصره منحل شد وچند سال بعداز بوشهر و بندرعباس نیز خارج‌شدند وفقط جزیرهٔ خارگ تاسال۱۱۷۹ (۱۷۶۵ م.) درتصرف ایشان باقی‌ماند.

پس‌از بارون‌نیپهوزن شخصی بنام «وان درهولست»[۳] جانشین‌وی شده و باسیاست‌وتدبیر میرمهنا را ازمخالفت با هلندیها باز داشته‌بود، ولی در ۱۱۷۹ میرمهنا بار دیگر از در دشمنی درآمد و سال بعد قلعهٔ هلندی جزیره را محاصره کرد و پس از تصرف قلعه تمام اموال آنرا تصاحب نموده هلندیها را با چند کشتی بجانب «باتاویا» فرستاد و با از دست دادن جزیرهٔ خارگ دوران تسلط و نفوذ هلندیها در صفحهٔ خلیج فارس بپایان رسید.

---

۱ - Baron Kniphausen. ۲ Batavia. ۳ Van der Hulst.

مآخذ مهم این فصل

کتب مهمی که مأخذ نگارش تاریخ روابط ایران وهلند بوده از این قرار است :

۱ - **سفرنامهٔ « پی‌یترو دلاواله »** ایطالیائی (۸ مجلد طبع رون « Rouen » درسال ۱۱۵۸ ه . برای مختصر شرح حال او بحاشیهٔ صفحات ٤٤ و ٤٥ این‌کتاب مراجعه شود .

۲ - **کتاب خلیج فارس** تألیف **« سر آرنولدویلسن »** طبع اکسفورد در ۱۹۲۸ و ترجمهٔ فارسی آن بقلم آقای محمد سعیدی در ۱۳۱۰ ه . ش .

۳ - **سفرنامهٔ شوالیه شاردن** در ده مجلد ، طبع رون در سال ۱۷۲۳ م . (شرح حال این سیاح در روابط ایران وفرانسه خواهد آمد .)

٤ - **سفرنامهٔ ژان‌باپتیست تاورنیه** در دومجلد ، طبع پاریس درسال ۱٦۹۲ م . (شرح حال این سیاح در فصل روابط ایران وفرانسه خواهد آمد .)

٥ - **وضع کشور ایران** تألیف **سانسون** « P. Sanson » کشیش مبلغ مسیحی که درسال ۱٦۸۳ میلادی بایران آمده است و شرح سفرا و درضمن روابط ایران وفرانسه خواهدآمد .

٦ - **تاجگذاری شاه سلیمان** تألیف **شوالیه شاردن** سابق‌الذکر .

۷ - **سفرنامهٔ کرنلیوس‌دوبروین** « Cornelius de Bruyn » شوالیه و نقاش هلندی که در سالهای ۱۷۰۳ - ۱۷۰۷ بایران وآسیا سفرکرد . دردومجلد ، طبع آمستردام - « Amsterdam » در سال ۱۷۱۸میلادی . برای شرح حال این مسافر بقسمت ضمیمهٔ این کتاب مراجعه شود.

۸ - **مقدمهٔ « شارل شفر »** برکتاب « **وضع ایران** در ۱٦٦۰ » تألیف **رفائیل دومانس** فرانسوی .

۹ - **سفرنامهٔ « اولئاریوس** - A.Oléarius » سفیر فردریك دوك هلشتاین « Holstein » که درسال۱۰٤٦ (۱٦۳۷م .) بایران‌آمده‌است . ترجمهٔ « آبراهام دوویکفور - « A. de Wicquefort » فرانسوی . طبع آمستردام درسال ۱۷۲۷ میلادی .

۱۰ - **شاه عباس اول** ، تألیف **« لوسین لوئی بلان »** فرانسوی ، طبع پاریس در ۱۹۳۲ م .

۱۱ - **سفرنامه دن‌گارسیا دوسیلوا** ، طبع پاریس در سال ۱٦٦۹ میلادی (رجوع شود بصفحهٔ ۹۱ این‌کتاب)

۱۲ - **عالم آرای عباسی .**

۳ ـ روابط ایران و انگلستان

سفرهای آنتونی جنکینسن

ظاهراً نخستین فرستادهٔ رسمی که ازجانب دولت انگلستان در دورهٔ پادشاهی صفویه بایران آمده «آنتونی جنکین سن[۱]» است.

در سال ۹۶۰ هجری یکی ازاهالی انگلستان موسوم به «ریچارد شانسلر»[۲] که بقصدسیاحت بسرزمین «لاپونی»[۳] درشمال شبه‌جزیرهٔ «اسکاندیناویا» از انگلستان حرکت کرده و باد اورا ببندر «آرخانگل»[۴] انداخته بود با اجازهٔ «ایوان‌مخوف»[۵] تسار روسیه درمسکو شرکتی‌بنام «شرکت مسکو» تأسیس کرده‌بود. پس‌از مرگ ریچارد شانسلر درسال ۹۶٤ جنکینسن نام انگلیسی از همراهان او رئیس‌کل‌کشتیهای شرکت گردید و بادونفر دیگرازاعضاء انگلیسی شرکت مأمورشد که از راه‌دریای‌خزر بین روسیه وممالك آسیای مرکزی باب تجارت‌را مفتوح سازد وظاهراً درین سفر ازجانب‌ایوان مخوف تسار روسیه دربخارا مأموریت سیاسی نیز داشته است.

پس از آنکه جنکینسن ازین سفر بازگشت شرکت مسکو درصدد برآمد که او را بایران فرستد تا مگر با ولایات شمالی ایران در ساحل بحرخزر که مرکز تهیهٔ ابریشم بود تجارت مستقیم یابد و ازین‌طریق با تجارپرتغالی که تجارت ابریشم ایران را بخود انحصار داده و ازخلیج فارس وجنوب‌افریقا باروپا حمل میکردند رقابت‌نماید. جنکینسن برای استحکام‌کارخویش‌ازطرف «ایوان‌مخوف» تساروسیه (۹۳۶-۹۹۲هـ. ـ۱۵۲۹ـ۱۵۸٤ میلادی) و «الیزابت»[۶] ملکهٔ انگلستان(۹٤۰-۱۰۱۲ هـ. ـ ۱۵۳۳ـ۱۶۰۳ میلادی) نیز عنوان سفارت تحصیل کرد و در سال ۹۶۹ روانهٔ ایران گردید.

جنکینسن از طرف ملکهٔ الیزابت حامل مکتوبی بمضمون ذیل برای شاه طهماسب اول پادشاه صفوی بود:

---

۱ — Anthony Jenkinson ۲ — Chanceler ۳ — Laponie.
— .Arohangelsk ۵ — Ivan le Terrible ۶ — Elisabeth .

« ازطرف الیزابت که ازپرتو یزدانی ملکهٔ انگلستان وغیره است بشاهزادهٔ والاتبار وتوانا صوفی بزرگ[1] شاهنشاه ایرانیان و مردم ماد و پارت و گرگان و کرمان ومارگو[2] وقبائل دوسوی شط دجله وسایر مردمی که میان دریای خزر و خلیج فارس بسر میبرند ، سلام ودرود بسیار وآرزوی سعادت واقبال .

« از مراحم بی‌پایان خداوند دوملت ایران و انگلستان با وجودفاصلهٔ عظیم و بیکران خشکیها و دریا ها که موجب جدائی آندو از یکدیگر است از طریق مکاتبات باهم نزدیك شده و در راه حفظ مصالح انسانیت و منافع طرفین ابواب مکاتبه و مخابرهٔ را مفتوح ساخته‌اند . اینست که خدمتگزار گرامی وفا دار ما « آنتونی جنکینسن » حامل این نامه با اجازه ومراحم ما عازم است که باستعانت خداوند از مملکت ما بایران و سایر نقاط قلمرو پادشاهی شما سفر کنند وچون عزم او برای ایجاد روابط تجارتی با رعایای شماوتجار دیگریست که درایران تجارت‌دارند لذا خواستیم از آن‌اعلیحضرت خواهش کنیم‌که برای نوکرما « آنتونی جنکینسن» وهمچنین برای‌همراهان و متعلقان او تذکره و اجازه نامه های لازم صادر فرمایند تا در رفت وآمد و اقامت در خاك ایران دچار زحمت نشود....»

جنکینسن درماه ذی‌الحجهٔ ۹۶۹ به دربند که آنزمان‌درخاك ایران بود رسید و از آنجا بقزوین پایتخت شاه طهماسب رفت . شاه اورا بگرمی پذیرائی کرد و باو اجازه داد که در ایران مسافرت کند . ولی جنکینسن چون با آداب و رسوم ایران آشنانبود نتوانست مقصود خویش را چنانکه میل‌داشت انجام‌دهد وبدون آنکه بین‌ایران با روس یا انگلیس عهدنامهٔ تجارتی بسته باشد بمسکو باز گشت[3] .

---

۱ ـ سلاطین اروپا پادشاهان صفوی را صوفی میخوانده اند .

۲ ـ مارگو یا « مرغو » همانست که امروز « مرو » گفته میشود .

۳ ـ لرد کرزن « Curzon » در کتاب خود موسوم به « ایران و مسئلهٔ ایران — Persia and the Persian Question » می‌نویسدکه : « جنکینسن چون در قزوین بحضورشاه رسید ونامهٔ ملکه انگلستان را تقدیم‌کرد شاه‌طهماسب باو گفت : « آه ! شما کافرها ! ما محتاج‌بدوستی شمانیستیم» وپس‌ازآن باواجازه مراجعت‌داد ، وجنکینسن خود درسفرنامهٔ خویش میگویدکه پس‌ازخروج او از دربار یك نفر با مجموعه ای پر از خاك از عقب‌وی روان گردید و تادرخانه هرکجا که او قدم میگذاشت برای تطهیر خاك میریخت .



تصویر شاه طهماسب اول صفوی

جنکینسن زمستان سال ۹۷۰ را درمسکو گذرانید و باز راه ایران پیش گرفت و ازطرف « شرکت مسکو » نیز « تماس الکك »[1] و ریچارد چنی »[2] نام بااو همراه شدند. ولی این بار نیز بمقصود نرسید. چه عبدالله خان والی شیروان که درسفر اول باجنکینسن بمهربانی رفتار کرده بود این بار بواسطهٔ آنکه یکی از مسلمین بدست یك تن از اتباع روس کشته شده بود از حمایت ومساعدت بااو وهمراهانش خودداری کرد ودرنتیجه «الکك» در راه کشته شد و « جنکینسن » و « چنی » جانی بسلامت بدر بردند.

دوسال بعد (ذی‌حجهٔ ۹۷۲) بازهیئت دیگری ازجانب شرکت مسکو بریاست « آرتو رادواردز »[3] بایران آمد ولی تا بقزوین رسند جمعی ازیشان تلف شدند. در قزوین شاه طهماسب بایشان بملاطفت رفتار کرد و بپوشیدن پارچهای لندنی اظهار میل نمود وبموجب فرمانی « شرکت مسکو » را ازحقوق گمرکی و راهداری معاف داشت و بتجار انگلیسی اجازه داد که درتمام مملکت بآزادی مسافرت وتجارت نمایند.[4]

روابط ایران و انگلستان در زمان شاه عباس بزرگ

چون شاه طهماسب اول درگذشت بواسطهٔ انقلابات و اختلافاتی که پس از مرگ او پدید آمد و مشکلات داخلی وخارجی گوناگونی که تا جلوس شاه عباس و حتی در سالهای نخستین پادشاهی وی بظهور رسید روابط ایران با ممالك اروپائی مقطوع گشت. ولی پس از آنکه شاه عباس بنیان سلطنت خودرا استوار ساخت وبردشمنان داخلی وخارجی غالب شد وشهرت نام او در اروپا پیچید باز باب روابط ایران باممالك عیسوی مذهب مفتوح گردید.

---

۱ - Thomas Alcock

۲ - Richard Chenie

۳ - Arthur Edwards

٤ - شرکت مسکو از سال ۹٦۹ تا سال ۹۸۹ که سال انحلال آنست شش هیئت بایران فرستاده است.

آمدن برادران شرلی بایران

۱ - سرآنتونی شرلی درآخرین سال قرن شانزدهم میلادی که مقارن با سال ۱۰۰۷ هجری‌قمریست هیئتی مرکب ازبیست‌وپنج‌نفر انگلیسی‌بریاست شخصی موسوم به «سرآنتونی شرلی»[۱] بایران آمدند.

سرآنتونی شرلی درحدود سال ۹۷۶هجری (۱۵۶۸م.) در «ویس‌تن»[۲] از شهرهای انگلیس‌متولد شده وبخانوادهٔ نجیب‌با نامی‌منسوب‌بود. پس از آنکه‌تحصیلات خودرا دردانشگاه شهر «اکسفرد»[۳] بپایان برد بخدمت‌سربازی‌درآمد و درجنگهائی که در اواخرقرن شانزدهم میلادی میان دودولت هلند و اسپانی درگرفته‌بود شرکت‌جست وبشجاعت‌مشهورگشت. سپس بحمایت کنت «اسکس»[۴] از رجال معروف‌انگلستان‌درآمد و از جانب او باعدهٔ سپاهی مأمور حمله بجزایر متعلق باسپانیول در امریکا گردید و دوسال‌بعد نیز ازجانب حامی‌خویش‌مأمور شد که بایتالیا رود و درخدمت«سزاردست»[۵] «دوک فرار»[۶] که با پاپ «کلمان‌هشتم»[۷] برسردوک نشین «فرار» اختلافی‌داشت درآید. ولی‌چون‌پیش‌ازرسیدن سرآنتونی‌بایتالیاپاپ «فرار» را بتصرف‌آورده‌بودمأموریت وی بی‌نتیجه ماند و کنت «اسکس» باوتکلیف کردکه بایران‌آید و شاه عباس رابجنگ با دولت عثمانی و اتحاد با ممالك اروپا برضد آندولت برانگیزد وهمچنین برای تجـار انگلیسی از وی امتیازات خاصی تحصیل کند.[۸]

---

۱ - Sir Anthony Shirley ۲ - Wiston
۳ - Oxford ۴ - Comte d'Essex
۵ - Sésar d'Este ۶ - Ferrare ۷ - Clement

۸ - ژرژ منوارینگ « George Manwaring » نام از همراهان شرلی در شرحی که از سفر او نگاشته در بارهٔ سبب مسافرت سرآنتونی شرلی بایران می‌نویسد: «.... هنگامیکه ما درشهر «ونیز» بودیم اتفاقاً سرآنتونی شرلی با تاجری ایرانی که برای خریدن بعضی از امتعهٔ اروپائی‌مانند ماهوت انگلیسی و پارچهای پشمی و کتانی و امثال آن از جانب پادشاه ایران بدانجا آمده بود آشنا شد و این تاجر از شوکت وجلال پادشاه خود چنان تعریف کرد که سرآنتونی را شیفتهٔ ایران ساخت ولی بازخیال سفرایران درسر نداشت. اما درهمین اوان سیاح معروفی موسوم به «آنجلو - Angelo» که همان‌ایام ازایران آمده‌بود ازسرآنتونی دیدارکرد وبقدری ازعظمت وجلال ورشادت پادشاه‌ایران و مهربانی او نسبت باروپائیان سخن گفت که سرآنتونی مصمم شد بایران سفر کند...»

سرآنتونی‌شرلی در روز ۱۷ شوال ۱۰۰۶ (۲۴ مه ۱۵۹۸) بابیست وپنج نفر همراه[1] ازونیز بخاك عثمانی حرکت کرد و از جملهٔ همراهان او یکی برادرش « ربرت شرلی » بود ویکی سلطان « پول »[2] که چندی بعد از جانب جیمز اول پادشاه انگلستان بمقام « شوالیه» نائل شد، ودونفر دیگر بنام « جان‌هوارد »[3] و «جان پروت»[4] که دومی در لاهور درگذشت وهمچنین یك توپچی که در کار توپریزی مهارت بسیار داشت آنتونی شرلی در بندر اسکندرون ازبنادر عثمانی با همراهان خود پیاده شد و از آنجا با صدمات بسیار بحلب رفتند و پس‌از چندی اقامت در آنشهر از راه صحرای شام عازم بغداد شدند وبالاخره‌از سرحدغربی‌وارد خاك‌ایران گشته خودرا بقزوین‌رسانیدند.

« ژرژ منوارینگ» ازهمراهان شرلی در بارهٔ ورود ایشان بقزوین و ترتیب پذیرائی شاه از هیئت مزبور چنین مینویسد:

« . . . در نزدیکی‌قزوین سرآنتونی دو نفر از همراهان‌خود « آنجلو » و «جان‌هوارد» را چهار روز زودتر بدانشهر فرستاد تا منزلی تهیه کنند و مجدداً برای راهنمائی باستقبال ما آیند و بایشان سپرد که چون همراه ما اسباب ولوازم تشریفات چنانکه‌شایسته باشد نیست وبواسطهٔ سفرطولانی همه چیز از دست رفته است ، حتی‌الامکان ورود ما را پنهان دارند. ولی این امر میسر نشد وحاکم قزوین و ناظر شاه کس نزد آندو فرستاده از نام ونشان سرآنتونی شرلی ومقصود وی استفسار کردند و ایشان نیز ناگزیر حقیقت مطلب را بیان نمودند ولی روز ورود ما را پنهان داشتند واین امرمایهٔ اندوه حاکم و ناظر و بلکه مردم شهر گردید ، چه ایشان مایل بودند که ما را با تشریفات معموله پذیرائی کنند .

« ما بنابر میل خود هنگام شب بی‌خبر وارد قزوین شدیم . روز بعد ناظر شاه باجمعی از بزرگان شهربخانهٔ ما آمد وباسرآنتونی مهربانی بسیارکرد ومبلغ بیست‌لیرهٔطلا پیش‌وی نهاده گفت‌ازجانب پادشاه ولینعمت خود که اینك با تاتار[5] ها بجنگ مشغولست‌خواهش‌میکنم که این‌هدیهٔ نا چیز رابپذیرید، زیرا که سفرهای دراز کرده اید وچون در مملکت ما غریب هستید ممکنست که توانید مقاصد خود را چنانکه باید انجام دهید . من ازینکه نمیتوانم شرائط مهمانداری را بخوبی‌انجام دهم امید عفو دارم .. »

---

۱ ـ اروج بیک یا «دون ژوان ایران» که ازو در حاشیهٔ صفحه۳۰ این‌کتاب سخن رفته است ، عدهٔ همراهان شرلی را هنگام ورود بقزوین ۳۲ نفر نوشته است .

۲ ـ Powel

۳ ـ John Howard

٤ ـ John Parot

٥ ـ مقصود از تاتارها ازبکانست .

سپس اشاره کرد که همه روزه معادل آنمبلغ برای مخارج روزانهٔ ما پرداخته خواهد شد وگفت که این وجه را من ازجانب خود تقدیم میکنم و البته چون شاه از سفر باز گردد سه برابر آن داده خواهدشد.
«ولی سرآنتونی شرلی از قبول وجه خودداری کرد و آنرا باپای خود دور ساخته گفت:
« ای برادر ایرانی جوانمرد، بدانید که من برای گدائی بخدمت پادشاه شما نیامده‌ام، بلکه شهرت نام و رشادت او مرا بدینجا آورده است، میخواهم بدیدار او نائل شوم و دست اورا ببوسم وجان خودرا در محاربات شاهانهٔ او فدا سازم..»

این سخنان درناظر تأثیرخاصی کرد چنانکه ناگهان چندقدمی دوررفت وچندبار سرتعظیم فرود آورد و گفت: « امیدوارم مرا ببخشید. اکنون دانستم که شما خود شاهزادهٔ بزرگی هستید...» و پس‌از تعارفات دیگری از سرآنتونی اجازه گرفت و با همراهان بیرون رفت.
«پس‌از آن‌حاکم شهر بدیدار سرآنتونی آمد وگفت که از هیچگونه خدمتی مضایقه‌ندارد و پس‌از تعارفات چند بازگشت.

« آنشب ناظر وحاکم بقدری هدایای مختلف برای سرآنتونی فرستادند که موجب تحیر ما گردید و پس‌از آن نیز در پذیرائی ما با یکدیگر رقابت میکردند. پنج شش روز بعد چون‌مادارای لباسهای فاخر و اسبهای ممتازشدیم. ناظر سرآنتونی را با همراهانش بقصر شاهی مهمان خواند. سرآنتونی هم‌دعوت اورا پذیرفت وچون بدانجا رفتیم ناظربا چهل‌تن از بزرگان شهرسواره تانیمهٔ راه باستقبال ما آمد و از ما پذیرائی شاهانه کرد. چون بدر عمارت شاهی‌که بجواهر گرانبها مزین بود رسیدیم ناظر به سرآنتونی گفت رسم آنست که هرکس ازین در داخل میشود باید آستان‌آنرا ببوسد و این رسم مخصوصاً برای خارجیانیست که بایران می‌آیند... سرآنتونی جواب داد که منهم باحترام شاه این رسم را مرعی میدارم و با برادرخود ربرت شرلی سر تعظیم بر آستان در فرود آورد ولی ما همگی آستان در را بوسه دادیم

« درون قصر بسیار با شکوه و زیبا بود و بر دیوار ها پارچهای زربفت گرانبها آویخته بر زمین قالیهای زیبا گسترده بودند. اقسام اغذیه را شرح نمیدهم و همینقدر میگویم که‌بیشترغذاهابرنج بود وهریك‌رابرنگی ملون‌ساخته‌بودند. یك‌دسته مطرب‌سلطنتی‌هم دراین‌مجلس بنوازندگی اشتغال داشتند چنانکه در خانه هم یکدسته مطرب مخصوص داشتیم. گذشته از نوازندگان ده زن زیبای دلفریب نیز با لباسهای قیمتی برسم ایران درتمام مدت میهمانی برقص و پایکوبی مشغول بودند.
« چون بعزم مراجعت برخاستیم جمعی‌ازبزرگان مارا مشایعت کردند....

« درین ضمن چاپاری از تاتارستان رسید و فرمانی ازشاه عباس آورد که او بدست‌خود نوشته بود و آنرا یکی‌از بزرگان قزوین برای اهالی قرائت کرد وما نیز همگی برای شنیدن آن‌حاضر شدیم. مضمون فرمان آنکه « باید ازمیهمانان فرنگی ما پذیرائی کامل شود و مایحتاج آنان ازاسب و نوکر و امثال آن مهیا باشد و هرکس برخلاف این فرمان رفتار کند جانش در خطر خواهد بود. هرگاه کسی پست‌ترین ملازمان‌ایشان بد رفتاری نماید سرش بریده خواهد شد.» وچون فرمان‌شاهی خوانده شد حاضران همگی آنرا بوسیدند.»

سپس دربارهٔ تشریفات ورود شاه بقزوین وترتیب‌پذیرائی او از سر آنتونی شرلی چنین نوشته است :

« . . . شاه چند روز پیش‌از ورود خود بقزوین چاپاری نزد ناظر فرستاده امر داده بود که اسبان بسیار خوب بما دهند تا بهمراه حاکم قزوین تا چهار فرسنگی اورا استقبال کنیم .

« وضع لباس ما بقرار ذیل بود :

« سرانتونی شرلی لباس گرانبهای زربفتی پوشیده شمشیری برکمر آویخته بود که نیام آن قریب هزار لیره ارزش‌داشت و مکلل بالماس ومروارید بود . بر سر نیز عمامه‌ای نهاده بود که‌درحدود دویست دلار می‌ارزید و کفشهای وی هم با مروارید و یاقوت گلدوزی شده بود .

« پس‌ازو برادرش ربرت شرلی نیز لباس زربفت در بر وعمامهٔ با شکوهی بر سرداشت . مترجم سرآنتونی « آنجلو » هم لباس ملیله دوزی سفیدپوشیده‌بود، چهارتن ازماجبهٔ ملیله‌دوزی ونیمتنهٔ ابریشمی، چهارتن دیگر جبهٔ مخمل سرخ بانیم‌تنهٔ ابریشم و نیز چهار تن جبهٔ ابریشمی‌آبی ونیم‌تنهٔ تافته و چهار تن هم جبهٔ زرد با نیم تنهٔ حریرایرانی پوشیده بودند . . . .

« بدین ترتیب باستقبال شاه روانه شدیم . سرآنتونی وبرادرش پهلوی هم‌حرکت‌میکردند . ناظر از جانب راست و حاکم از جانب چپ میرفتند ودیگران نیز دو بدو از دنبال میراندند . ولی من پیشاپیش سرآنتونی حرکت میکردم وعصای نقره‌ای در دست داشتم ، زیرا که سرآنتونی مرافراشباشی خود ساخته‌بود، چه در ایران رجال معتبر با فراشباشی حرکت میکنند .

« چون از شهر قریب نیم فرسنگ دور شدیم موکب شاه نمودار شد . نخست ده هزار سرباز مسلح حرکت میکردند و از دنبال ایشان دسته‌ای کرنا زن باد در کرنا ها دمیده اصوات غریب بدر می‌آوردند . . . از پس ایشان طبالان می‌آمدند . طبلها جملگی از برنج بود و بر پشت شتران جای داشت . سپس شش بیرقدار و دوازده غلام‌بچه که هریك نیزه‌ای در دست داشتند گذشتند. پس‌از آن در فاصلهٔ بسیاری شاه نمایان شد که تنها میراند و نیزه ای در دست وکمانی بر دوش وشمشیری و خنجری برکمر داشت . قد او کوتاه ولی‌ورزیده ورنگش گندم گون بود .

« از پس شاه سپهسالار و از دنبال او سایر صاحب‌منصبان لشکری و دوازده سرباز سواره حرکت میکردند .

« چون پادشاه نزدیك شد سر آنتونی و برادرش از اسب بزیر آمده برای بوسیدن پای اوبپیش رفتند . شاه نظری‌غرورآمیز برایشان ونگاهی برما کرده بی‌آنکه بسرآنتونی سخنی‌گوید بسپهسالار امرکرد که اورا در اردوی شاهی جای دهد . سپس اسب خودرا برانگیخته از ما دور شد .

«سرآنتونی شرلی وبرادرش نیز با سپهسالار وناظر براه افتادند ... پس‌از ساعتی شاه بتاخت باز گشت و شانزده زن از دنبال او بر اسبان ممتاز می تاختند . چون نزدیك سر آنتونی رسید زنان فریاد های خاصی برکشیدند که مایهٔ حیرت ما گردید . سپس‌همگی ایستادند وشاه پیش‌آمده با سرآنتونی و برادرش روبوسی کرد ، دست سر آنتونی را گرفته سوگند خورد که از آنپس اورا مانند

برادر عزیز شمارد و پس از آن همیشه اورا برادر خطاب میکرد. آنگاه شاه بجانب شهر حرکت کرد و سرآنتونی را در جانب راست خود قرار داد.

« جمعیت فراوانی در خارج شهر ازدحام کرده بود. شاه از میان جمعیت گذشت و هنگام عبور او مردم بخاك افتاده زمین را بوسه میدادند. ولی پیش از آنکه بشهر رسیم از جانب شاه‌عباس اعلان شد که ازسربازان، جز آنانکه درقزوین تولد یافته اند، اگر کسی قدم بدرون شهر گذارد سرش بریده خواهد شد، و مقصود شاه آن بود که سربازانش موجب ناراحتی مردم شهر نشوند. پس سربازان همگی مرخص شده باوطان خود روانه شدند.

« چون بشهر رسیدیم از کوچهای بسیار گذشته بیکی از عمارات مخصوص شاه وارد شدیم. شاه سرآنتونی را باطاق بسیار باشکوه وزیبی راهنمائی کرد. سرآنتونی درین اطاق شرحی در موجبات سفر خویش و مشکلات راه و بدرفتاری عمال دولت عثمانی بعرض شاه رسانید. شاه بادقت بسیار گفته های اورا می‌شنید و چون سخنان وی بپایان‌آمد گفت: «برادر من ازجهة اتفاقات بدی که در راه برای شما روی داده بسیار متأسفم ولی ضمناً خوشحالم ازینکه بسلامت بدربار من رسیده اید، قدم شما بالای چشم ما ... »[1]

« سپس مجلس طرب برپاشد ودوساعت بعشرت گذرانیدیم. در پایان مجلس شاه از سرآنتونی خواهش کرد که ازپنجره چوگان بازی‌اورا تماشا کند. در مقابل خانه میدان وسیع زیبائی بود که برای اسب دوانی ساخته بودند. شاه بدانجا رفت و براسب نشست و هنگام سوار شدن او کرناها و طبلها بصدا درآمد. شاه با یازده نفر بچوگان بازی پرداخت و این بازی بسیار بگوی بازی ما در انگلستان شباهت داشت .... »

شاه عباس پس‌از پذیرائیهای گوناگون از سرآنتونی شرلی در قزوین و بخشیدن تحف و هدایای گرانبهائی باو و همراهان وی ایشانرا با خود بکاشان و از آنجا باصفهان برد و ششماه درآنشهر ازیشان پذیرائی کرد. شرلی درمدت اقامت خود در اصفهان شاه را بصداقت وصمیمیت خودمعتقد ساخت و بدستیاری الله وردی خان سپهسالارایران درآموختن‌فنون تازهٔجنگی بایرانیان رنج بسیاربرد[2]. سپس‌بشاه‌عباس

۱ — سرآنتونی در پذیرائی رسمی خود شش جفت گوشوارهٔ زمرد و دوقطعه جواهر یاقوت نشان ودوجفت جام یکی‌بلورقیمتی ودیگری‌طلای میناکاری ویك‌نمکدان طلا تقدیم شاه‌عباس‌کرد.

۲ — ساموئل پورچاس «Samuel Purchas» کشیش‌انگلیسی که در سالهای ۱۶۱۳ و ۱۶۲۶م. بمشرق‌سفر کرده در سفرنامهٔ خود می نویسد: « دولت عثمانی که موجب بیم وهراس عالم مسیحی شده است اکنون از یك انگلیسی (سرآنتونی شرلی) مرعوب گشته و از سرنوشت آتیهٔ خود ترسانست. ایرانیان فنون جنگ را از شرلی آموخته اند و کسانی که ازین پیش از بکار بردن توپ بی خبر بودند اینك ۵۰۰ عراده توپ برنجی و ۶۰۰۰۰ تفنگ دارند ... ازینرو ایرانیان که تا کنون باشمشیر موجب نگرانی و بیم عثمانیان بودند اینك با گلولهٔ توپ ارزه بر اندام ایشان افکنده اند. »

پیشنهاد کرد که سفیری بدربار سلاطین اروپا فرستد و با ایشان برضد دولت عثمانی متحدشود . شاه‌عباس که دربنزمان میخواست بادولت عثمانی ازدرجنگ درآید وولایاتی را که در آغاز پادشاهی خود بآن دولت تسلیم کرده بود باز گیرد خود در صدد فرستادن سفیری از طریق هندوستان وجنوب افریقا بدربارفیلیپ سوم پادشاه اسپانی بود ، ولی پیشنهاد آنتونی شرلی او را برآنداشت که سفیری بدربار تمام پادشاهان عیسوی مذهب اروپا فرستد و چنانکه در روابط ایران و پرتغال گذشت[1] ، حسینعلی بیگ بیات از سرداران معروف خویش را برای انجام این مأموریت انتخاب کرد و در صدد بود که « ربرت‌شرلی » برادر سرآنتونی‌شرلی‌را هم همراهاو با هدایای بسیارنزد ملکهٔ انگلستان فرستد ولی سرآنتونی حاضرشد که برادرا را در ایران گذاشته خود بهمراهی سفیر ایران حرکت کنند .

آنتونی‌شرلی چنانکه سابقاً نگاشته شده در روزپنجشنبهٔ‌پانزدهم ذی‌حجهٔ ۱۰۰۷ با حسینعلی‌بیگ بیات سفیر ایران وجمعی‌از سرداران ایرانی وهمراهان انگلیسی‌خویش اصفهان را ترك گفت از راه دریای خزر و روسیه بعزم اروپا حرکت کرد و بشرحی که درصفحات پیش نوشته‌ایم تا رم همراه سفیر ایران بود . در رم میان او وحسینعلی بیگ اختلافی روی داد[2] و شرلی ازآنجا ببندر « آنکونا » و « ونیز » رفت و دیگر بایران باز نگشت[3] .

---

۱ — بصفحات ۲۰ تا ۳۲ مراجعه شود.

۲ — علت اختلاف و نزاع حسینعلی بیگ و سرآنتونی شرلی را در صفحات ۲۷ و ۲۸ نگاشته ایم . در کتاب « برادران شرلی » نوشته شده است که سرآنتونی شرلی صندوقهای هدایای شاه عباس را باز کرد و چون دید که هدایا بجای ۳۰۰۰۰ کرون (Crowns) فقط ۳۰۰۰ کرون ارزش دارد آنهارا بایران باز فرستاد.

۳ — بقیهٔ سرگذشت سرآنتونی شرلی چنانکه از کتب مختلف برمی‌آید بقرارذیلست:
شرلی پس از آنکه در ماه ژوئیهٔ ۱۶۰۱ (محرم ۱۰۱۰ھ) از سفیر ایران جدا میشود ببندر « آنکونا » و « ونیز » میرود و چون درمدت اقامت خود درشهر « پراك » عضویت کلیسای کاتولیك رم را پذیرفته بوده الیزابت ملکهٔ انگلستان نسبت بدو خشمگین میشود و از حمایت او خودداری می کند ، در سال ۱۶۰۵ (۱۰۱۳-۱۰۱٤ھ) شرلی باز بپراك سفر میکند وازجانب

۴ ربرت شرلی ربرت‌شرلی برادر کوچك سرآنتونی‌شرلی در سال ۱۵۸۱ میلادی (۹۸۹هـ.) تولد یافته بود [1] وچون با برادر خود بایران‌آمد قریب هجده سال داشت.

چنانکه درصفحات پیش اشاره کردیم سر آنتونی شرلی چون از جانب شاه عباس مأمور سفارت اروپا گردید برادر خود ربرت شرلی را بنابر دلخواه شاه درایران گذاشت و او در بارهٔ اخلاق ربرت شرلی و سبب ماندن‌وی در ایران در سفرنامهٔ خود شرحی نگاشته که خلاصه‌ای از آنرا دراینجا نقل میکنیم:

«... پیش ازینکه من بترجه ولطف مخصوص شاه عباس جوابی‌دهم، برادرم‌که افکارش پیوسته متوجه باعمال عالیه است قصد اقامت کرد. اساساً برادر من برخلاف مردمی که چون لقب و شهرتی دارند از تحصیل علوم چشم پوشیده ببیکاری و لهو و لعب عمر میگذرانند، از کودکی بکسب کمال و معرفت کوشید و همیشه سعی داشت که‌گوهر خویش را پدیدار سازد و طبیعت انسانی خودرا برای پایداری در برابر طوفان حوادث قوت دهد... اوقات خودرا همیشه در امور نیك صرف میکرد و ازکارهای زشت پرهیز واجتناب مینمود. پیوسته میکوشید که خودرا لایق ألقاب عالیه سازد... و از هیچگونه خطری در راه مقصود بیم نداشت...

«چون شاه اظهار میل کرد که او در ایران بماند او جوابداد که «درروح ما دوبرادر یگانگی و اتحاد بحدیست که در آراء و افکار ما نیز هیچگونه اثری از اختلاف و نفاق نمیتوان یافت و در بستگی باعلیحضرت و آرزو بخدمتگزاری ایشان مانند یکدگریم.. . گرچه وعدهٔ بذل وبخشش از جانب مخدوم بخادم که مایهٔ دلگرمی اوست اجرای احکام شاهانه را واجب میسازد ولی ما بواسطهٔ اطمینان و عقیده ای که بآراء ملوکانهٔ آن اعلیحضرت داریم آنچه را که ایشان بپسندند و از ما

«رو اف دوم» امپراطور آلمان بسفارت مأمور مراکش میشود و پس از انجام آن ماموریت به- «لیسبون» پایتخت‌پرتغال میرود. در سال ۱۶۰۷ نیز سفری ببندر ناپولی (ناپل) از بنادر ایطالیا میکند و عضو شورای دولتی آنجا میشود، سپس در سال ۱۶۱۰ بمادرید میرود و درآنجا بابرادر خود «ربرت شرلی» که از جانب شاه عباس باسپانی رفته بود مصادف میشود و باوی از در خصومت و مخالفت درمی‌آید (رجوع شود بصفحهٔ ۳۸). از آنپس تا ۲۵سال ازو اطلاع کاملی دردست نیست. همینقدر میدانیم که حقوقی از پادشاه اسپانی میگرفته و بفقر و مسکنت بسر می‌برده تاآنکه در سال ۱۶۳۵م. (۱۰٤٤ـ٤٥ هـ.) درگذشته است.

---

۱ — دربارهٔ سر ربرت شرلی و سال تولد او بین نویسندگان اختلافاتی هست و برخی معتقدند که او درسال ۱۵٦٤ (۹۷۱ـ۷۲ هـ.) تولد شده ولی بدلائلی که ذکر آنها در اینجا زائد است تولد او در سال ۱۵۸۱ بحقیقت نزدیکتر می‌نماید.



ربرت شرلی

در لباس قزلباش



ترزیا

زن ربرت شرلی

بخواهند خیر دولت و صلاح خویش میدانیم و اطاعت آنرا برخود واجب میشمریم . . . اکنون که اعلیحضرت اراده فرموده اند که از ما دو یکی در ایران بماند من با نهایت میل اطاعت میکنم بالکه این امر موجب افزایش محبت آن اعلیحضرت نسبت بما بتواند شد . »

بنابرین پس از حرکت سرآنتونی شرلی باروپا برادرش ربرت با پنج تن از همراهان انگلیسی ایشان درایران ماند وشاه عباس باو مهربانی بسیار کرد . پس ازآنکه از سفارت سرآنتونی خبری بایران نرسید شاه‌عباس تا حدی افسرده خاطر گشت و این افسردگی درلطف ومهربانی او برربرت شرلی نیز اندکی تأثیر کرد ، ولی ربرت‌شرلی‌که جوانی صاحب عزم و نیکورفتار بودباز محبت شاه را بخویشتن جلب کردووجوداو در حال سایر عیسویانی هم که در ایران بسر می‌بردند مفید افتاد .

نخستین مأموریتی‌که شاه عباس برربرت شرلی داد انتخاب‌او بریاست دسته‌ای از سپاه و فرستادن وی بجنك عثمانی بود . ربرت شرلی دربن‌مأموریت نهایت صداقت وشجاعت را ظاهرساخت ، ودرجنگهائی‌که شاه‌عباس‌درسالهای ۱۰۱۴-۱۰۱۳ هجری باعثمانی‌کرد شرکت نمود وسه‌مرتبه مجروح‌شد. تفصیل شرکت او درجنگهای ایران و عثمانی از نسخه‌ای خطی درکتاب « برادران شرلی » بمضمون ذیل نقل شده است :

« سرربرت شرلی پس‌از عزیمت برادرش بسمت فرماندهی انتخاب شدو در محاربات پادشاه ایران با سلطان عثمانی برتبهٔ عالی نائل آمد وچنان از خود رشادت و هنر بروز داد که ایرانیان بیادگار فتوحاتش باو تاجی عطا کردند . روزی که بادشمن برابر شد نیزه‌ای در دست گرفته پیش تاخت وچنان بر ترکان حمله برد که از شجاعت او متحیر شدند و رو بگریز نهادند . سربازان وی نیز ازرشادت‌او سرمشق‌گرفته افراد دشمن‌را از دم شمشیر گذرانیدند . فقط‌سی‌تن‌ازسربازان‌بزرگ‌عثمانی را سرربرت شرلی زنده نگاهداشت و بحضور شاه ایران برد . سپس شرحی باولیای دولت عثمانی نوشت که اگر برادر من « سرتماس شرلی » را آزاد کنید (سرتماس شرلی برادر کوچك او اینزمان اسیرترکان‌بود) من در عوض‌او اسیران سی گانهٔ شمارا باز خواهم داد . ولی ترکان مسئول او را نپذیرفتند و باو پیغامهای درشت دادند و او را تهدید کردند . سرربرت شرلی ازتهدیدات ایشان نهراسید و با آنکه از ناتوانی سربازان خود آگاه‌بود

ومیدانست که زحمات جنك آخرین ایشان را فرسوده کرده است گرد خوف واندیشه‌را از خاطرزد و دونخست اسرای سی‌گانهٔ عثمانی را که همه از جملهٔ سران لشکر دشمن بودند سربریدو امر کرد سرهای ایشان‌را برنیزه‌ها زده دربازارها گردانیدند. آنگاه سوگند خورد که یا دشمن را نابود خواهد کرد و یا نعش خودرا درمیدان جنك خواهد نهاد.

سپس بترتیب سپاه پرداخت و چون مشاهده کرد که سربازانش از کثرت عدد دشمن بیمناک کند روبدیشان کرده گفت: «ای سربازان رشید وغیور ایران، میدانم که برای تحریك و تشویق شما احتیاجی ببیانات مفصل نیست واین امر چون روغن برآتش ریختن واسب ممتاز را بضرب رکاب برانگیختن است. رشادت و پایداری شما در جنگهای پیشین و مخصوصاً در نبرد اخیر برمن ثابت کرده است که اگر عدد سپاهیان دشمن ما از آنچه هست چندین‌بار هم فزونتر باشد باز فتح وفیروزی نصیب ما خواهدبود. امروزغیرت من چنین حکم میکند که در حملـه بر شما پیشی گیرم و تا آخرین نفس پایداری کنم و تا زمانیکه مرگ شرافت مرا از قید وظیفهٔ خویش آزاد نکرده است بکوشم. شما مرا سرمشق رشادت خودسازید و جسورانه از من پیروی کنید ومطمئن باشید که پیروزی از آن ما خواهد گشت.»

«پس ازآن نقاب کلاه خویشرا فرودآورده رکاب براسب‌زد و باخشم فراوان بر دشمن حمله برد. سربازان او نیز از دنبالش روان شدند و از شجاعت او در عجب بودند که چون شیری بیباك بهرسو می‌تاخت و از دشمن هرکه را میدید می کشت. ترکان چون رشادت او را مشاهده کردند برخی رو بگریز نهادند و برخی دیگر سلاح خود فرو ریخته تسلیم شدند. دربن‌حمله نیز شصت تن از سران سپاه عثمانی رادستگیر کرد و باز مراسله‌ای در استخلاص برادر بسردار سپاه دشمن نوشت.... »

دربارهٔ تاجی که سر ربرت شرلی از شاه عباس گرفته و درسطور فوق بدان اشاره شده است، در سفرنامهٔ «پی یترو دلاواله» ایتالیائی که در فصول پیش ازو نام برده‌ایم، شرحی نوشته شده است که نقل آن دربنجا بی‌مناسبت نیست - می‌نویسد:

... شاه اسماعیل دسته سپاهی از ترکان فرقهٔ خویش گرد آورد که چون کلاه سرخ

برسر میگذاشتند ایشان را « قزل‌باش » یا « سرخ‌سر » نام‌نهاده بود ... این کلاه سرخ را ایرانیان « تاج » میگویند و نشانی از سرداری و نجابت است .

« قزل‌باشان بردونوعند : یکی آنان که این مقام را از پدر بارث برده اند و از اخلاف قزل‌باشان نخستین دورهٔ شاه اسماعیل اولند و مقام قزل‌باشی‌در خانوادهٔ ایشان موروثی است . دیگر آنان که ازطرف شاه بمقام قزلباشی میرسند . غلامان شاه از هرملت ونژادی که باشند چون درایران اقامت گزیدند و بخدمت لشکری در آمدند قزل باش میشوند و در زمرهٔ نجبای مملکت در می‌آیند . گاهی نیز شاه این‌مقامرا بیبگانگانی‌هم‌که طرف مهر و لطف مخصوص او باشند عطا میکند و بااعطای « تاج » ایشانرا بعنوان « قزل باشی » مفتخر میسازد . اما چنین مکرمتی بسیار نادر است و من از مرد مطلعی که پانزده سال درایران بسر برده است شنیدم که درینمدت شاه فقط یکتن از اتباع بیگانه را بااعطای « تاج » مفتخر ساخته است . این امر تشریفات مخصوصی ندارد جز آنکه شاه با ادای عبارات محبت آمیز ، تاج را خود برسر وی می‌نهد .

از اروپائیان کسی که بگرفتن « تاج » نائل شده ربرت شرلی نام انگلیسی است که چندسال پیش از جانب شاه عباس بسفارت مامور رم شد و بدربار پاپ « پل »[۱] رفت وآکنون بهمان سمت مامور دربار سایر پادشاهان اروپاست .

« شنیدم این مرد انگلیسی خود از شاه درخواست تاج‌کرده و درین باب اصرار فراوان نموده است ... میگویند ربرت‌شرلی برای‌اینکه برسرنهادن تاج قزل‌باشی‌زبان عیسویان را برو ببدگوئی و ملامت نگشاید برنوک کلاه سرخ خویش صلیب کوچکی زده بوده است ... »

ربرت شرلی در جنگهائی که بسرداری قسمتی از سپاه ایران با دولت عثمانی کرد سه زخم برداشت و بواسطهٔ خدمات صداقت آمیز خویش مورد لطف و عنایت مخصوص‌شاه عباس گردید چنانکه شاه دختر یکی از بزرگان چرکس موسوم باسماعیل خان را که « ترزیا » نام داشت برای او گرفت و در یکی از فرامینی‌که در بارهٔ او بامضای شاه صادرشده مخصوصاً نوشته اند که « نان شصت سالهٔ او پخته شده‌است » .

چنانکه در فصل اول اشاره کردیم[۲] شاه عباس در سال ۱۰۱۶ هجری (۱۶۰۸ م.) چون ازسرآنتولی شرلی خبری نرسیده بود ، برادرش ربرت شرلی را بسفارت مأمور اروپا کرد تا مگر از پادشاهان عیسوی مذهب اتحادیه ای برضد عثمانی تشکیل کند .

ربرت شرلی بشرحی‌که سابقاً گذشته است در بیست و چهارم شوال ۱۰۱۶

---

۱ ــ Paul V

۲ ــ بصفحهٔ ۳۴ مراجعه شود .

از اصفهان عازم اروپا شد و پس از مسافرت طولانی بلهستان و آلمان و ایطالیا و اسپانی و انجام مأموریت خویش در دربار پاپ و سلاطین ممالك مذکور در سال ۱۰۲۰ هجری (۱۶۱۱ م.) بانگلستان رفت و چنانکه در فصل اول بتفصیل نگاشته ایم[۱] در انگلستان بواسطهٔ مخالفتهای تجار انگلیسی و ملل دیگر بمقصود خود که افتتاح باب تجارت و انعقاد قرار داد تجارتی با دولت انگلیس بود نائل نیامد و ناچار در ماه ذیقعدهٔ ۱۰۲۱ (ژانویهٔ ۱۶۱۳ م.) از انگلستان بعزم ایران حرکت کرد و از راه جنوب افریقا بایران باز گشت و در ماه جمادی الاول سال ۱۰۲٤ پس از هشت سال مسافرت باصفهان وارد شد.

تاسیس شرکت هند شرقی انگلیس و ایجاد رابطه مستقیم بین دولتین پس از آنکه پرتغالیها از طریق دماغهٔ امیدواری بهندوستان رسیدند و در آنجا دار التجاره هائی تأسیس کردند، تجار انگلیسی نیز برآن شدندکه راهی بهندوستان پیدا کنند و از منافع تجارت با آنسرزمین زرخیز بهره مند شوند.

انگلیسیها برای رسیدن بهندوستان نخست راه « معبر شمال غربی » یعنی راه شمال امریکای شمالی را پیش گرفتند و چون از آنطریق بمقصود نائل نشدند درصدد برآمدند که از راه روسیه بهندوستان روند و از آنجمله سفر های « آنتونی جنکین سن » سابق الذکر نیز برای انجام این مقصود بوده است.

نخستین مسافر انگلیسی که بقصد ایجاد روابط تجارتی درسال ۱۵۷۹ میلادی (۹۸۷ ه.) بهندوستان سفر کرد جوانی « تماش استی ونس »[۲] نام ازطلاب « نیوکالج » اکسفرد (در سال ۱۵۷۹) بود که درگوا رئیس مدرسهٔ ژزوئیتها شد. این شخص از هندوستان مراسلاتی بپدر خود نوشت که انتشار آنها درتجار انگلیسی اشتیاق فراوانی برای ایجاد تجارت مستقیم میان انگلستان و هندوستان پدید آورد.

در سال ۱۵۸۷ میلادی (۹۹۵ ه.) نیز یکی از کشتیهای پرتغال بنام « سن فیلیپ[۳] اسیر ملاح معروف انگلیسی « فرانسیس دردریك[٤] (۱۵٤۵-۱۵۹٤)

---

۱ — ص ۳۷-۳۹   ۲ — Thomas Stephens

۳ — St Philip   ٤ — Francis Drake.

گردید و از اوراق و اسنادی که درین کشتی بدست آمد انگلیسیها اطلاعات جامع ودقیقی از منافع تجارت هندوستان یافتند و انتشار اطلاعات مزبور بر اشتیاق تجار انگلیسی در ایجاد روابط تجارتی مستقیم با هندوستان افزود. علاوه برین جمله چون در سال ۱۵۸۸ میلادی (۹۹۶ هـ.) کشتیهای انگلیس « بحریهٔ شکست ناپذیر [۱] » فیلیپ دوم پادشاه اسپانی را در هم شکستند ، انگلیسیها نسبت بقوای بحری خویش اطمینان و اعتمادی حاصل کردند و معلوم شد که مقاومت با قوای پرتغال و اسپانی امری محال نیست . پس تجار لندن بر آن شدند که حتی الامکان از تسلط و نفوذ پرتغالیها در اقیانوس هند بکاهند و از تجارت پرسود هندوستان نصیبی گیرند .

پنجسال پیش از جنگ دریائی انگلیس واسپانی یعنی در سال ۱۵۸۳ میلادی (۹۹۱هـ.) چهارسیاح انگلیسی بنام « رالف فیچ » [۲] و «جان‌نیوبری»[۳] و «ویلیام‌دیدس»[۴] و «جیمز استوری »[۵] مأمورمطالعه دراوضاع اقتصادی وتجارتی ممالک‌مشرق‌شده‌بودند ومراسلاتی نیز ازجانب‌ملکهٔ الیزابت برای‌پادشاه هندوستان وامپراطور چین همراه داشتند . سیاحان مذکور از طرابلس شام بآسیا آمدند واز طریق بغداد و بصره وخلیج فارس بجزیرهٔ هرمز رفتند [۶] ولی در هرمز مأمورین پرتغال ایشان‌را باتهام جاسوسی گرفتند و بمرکز تجارت خود در هندوستان، بندر گوا فرستاده بزندان انداختند [۷] .

« رالف فیچ » عاقبت درسال ۱۵۹۱ میلادی (۹۹۹ هـ.) پس ازسیاحت قسمت مهمی از هندوستان و برمه ومالاکا وسیام تنها بانگلستان باز گشت و بنگارش

۱ - Invincible Armada   ۲ - Ralph Fitch   ۳ - Newberie
۴ - Deedes   ۵ - James Story

۶ - نیوبری در سال ۱۵۸۰ نیز از طریق حلب و بصره بهرمز رفته و شش هفته در آنجا مانده بود .

۷ - فیچ درین خصوص مینویسد « . . . مارا پس از ورود بهرمز فوراً دستگیر کردند وحاکم قلعهٔ هرمز که «ماتیاس دوآلبوکرك Mathias de Albuquerque» نام‌داشت‌اموال‌ما را ضبط کرد و مارا در یازدهم اکتبر ۱۵۸۳ باکشتی به گوا نزد نایب السلطنهٔ هند فرستاد .

سفرنامهٔ خویش پرداخت . سفرنامهٔ این سیاح دلیر نیز حاوی مطالب حیرت انگیزی از ثروت و مکنت زوال ناپذیر شرق بود و تجار انگلستان را در استفاده ازین ثروت و خارج ساختن آن از تصرف انحصاری پرتغالیها مصمم ساخت . [۱]

در ۳۱ دسامبر سال ۱۶۰۰ میلادی (۲٤ جمادی الثانی ۱۰۰۹ هـ.) بفرمان ملکه الیزابت شرکت هند شرقی انگلیس بنام «شرکت تجار لندن که با هند شرقی تجارت می کنند» تأسیس گردید . [۲] این شرکت در آغاز امر چند کشتی تجارتی بمشرق فرستاد و از آنجمله در فاصلهٔ سنوات ۱۶۰۰ و ۱۶۱۲م. (۱۰۰۹ تا ۱۰۲۰ هـ.) دوازده کشتی از سفائن تجارتی شرکت بهندوستان رفت و تجارت انگلستان را با آن مملکت بنیان نهاد .

در سال ۱۶۰۸م. (۱۰۱۷ هـ .) نخستین کشتی شرکت هند شرقی بفرماندهی « ویلیام هاوکین [۳] » نام ببندر « سورت » از بنادر غربی هندوستان رسید . فرمانده مزبور سفارشنامه ای هم ازجانب « جمیز اول [٤] » پادشاه انگلستان برای نورالدین محمد جهانگیر پادشاه گورکانی هندوستان داشت و تاحدی در انجام مقصود خویش کامیاب شد . درسال ۱۶۱۲ نیز سه کشتی انگلیسی دیگر بفرماندهی «توماس بست» [۵] نام بهندوستان رسید و این شخص موفق شد که معاهداتی تجارتی با اولیای

---

۱ - رالف فیچ در بارهٔ جزیرهٔ هرمز می نویسد که این جزیره بسیار زیباست ولی در آن جزنمك چیزی نمیتوان یافت . در شهر هرمز تجاری از تمام ملل مخصوصا یهودی و عرب دیده میشوند. تجارت ادویه و مواد مخدره و ابریشم وقالی و مروارید (که از بحرین می‌آورند) درین شهر رواج بسیار دارد . زنان هرمز لباس عجیبی می پوشند وحلقه های بزرگی از جواهر برینی وگوش وگردن و بازو و ساقهای پا می آویزند و گاه میله ای از طلا از بینی می گذرانند و گوشهای ایشان از سنگینی قفلهای طلائی که برآن می آویزند چنان بزرگ میشود که سه انگشت درسوراخ آن فرو میتوان برده (نقل از سفرنامهٔ پورچاس Purchas مجلد دوم صفحه ۱۷۳۰) .

۲ - برخی از مورخین تاریخ تاسیس شرکت هند شرقی انگلیس را سال ۱۵۹۹ میلادی نوشته اند .

۳ - William Hawkins ۴ - James I ۵ - Thomas Best

محلی بندر سورت منعقد سازد و چندی بعد تجارتخانه‌ای هم درآن بندر تأسیس نماید.

سه سال بعد شرکت هند شرقی بعلت مخالفت های آشکاری که از جانب پرتغالیها بامقاصد شرکت در هندوستان میشد چنین مقتضی دید که برای حفظ منافع تجارتی خویش نماینده ای سیاسی از انگلستان بدربار پادشاه گورکانی هند فرستاده شود. جمیز اول نیز با این امر موافقت نمود و یکی از رجال کاردان انگلستان بنام «سرتماس رو» [۱] را که مسافرتهای بسیار کرده وبارسوم و آداب درباری مأنوس بود بسفارت بدربار جهانگیر فرستاد.

فرمانی که دربارهٔ این سفارت ازطرف جمیز اول در ۲۹ دسامبر ۱۶۱٤ صادر شده بود حاوی دستورات و تعلیمات ذیل بود:

« بسرتماس‌رو، شوالیه، که بامر و دستووی ما بسفارت بدربار مغول کبیر امپراطور هند شرقی میرود دستور داده میشود که حیثیات وشئون شاه را در هر جا وهر زمان نگاهدارد، زیرا که ما هم ولینعمت اوئیم و هم آئین مسیح را پیروی می‌کنیم. بایدکه درپیشرفت‌کارشرکت‌تجارتی‌هندوستان‌کوشاباشد وازاوامرودستورهای شرکت سر نپیچد، چه اورا اساساً بدین قصد روانهٔ هندوستان میکنیم. اگر مغول کبیر ازو پرسدکه چرا پرتغالیهای « گوا » ونواحی‌مجاور آن بااتباع شاه‌انگلیس‌نمیسازند وپیوسته باایشان بطریق‌دشمنی و مخاصمت میروند جواب گویدکه پرتغالیها میخواهند تجارت هندوستان را غصب وتصرف نمایند وبا آنکه انگلیسیها ازدرهم شکستن‌قوای ایشان عاجز نیستند اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل‌نیست که بجنگ و اقدامات خصومت آمیز متوسل گردد. »

بنا بر بن شرکت هند شرقی انگلیس بنیان استواری یافت و تأسیس آن جنانکه از تاریخ انگلستان بر می آید مایهٔ ترقیات فوق العادهٔ سیاسی واجتماعی آن مملکت در قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم گردید. شرح اقدامات شرکت هند شرقی و مدارج ترقیات آن در هندوستان از موضوع این‌کتاب خارجست، بهمین سبب ما ازآن چشم پوشیده نگارش قسمتی که مربوط بتاریخ روابط سیاسی وتجارتی ایران و انگلستان است می‌پردازیم.

---

۱ - Sir Thomas Roe.

پس از آنکه شرکت هند شرقی در هندوستان رونقی گرفت بازار امتعهٔ انگلیسی و مخصوصاً ماهوت های آن مملکت در هند رواج کامل یافت و بهمین سبب شرکت مقدار فراوانی از اجناس انگلستان بهندوستان برد. ولی چون اجناس مزبور زیاده از حد وارد شده بود در انبار ها بی مشتری ماند و رئیس تجارتخانهٔ انگلیسی سورت موسوم به « تماس آلدورث » [1] برآن شد که بازار های تازه ای برای فروش امتعهٔ شرکت پیدا کنند.

در همین اوان جوانی انگلیسی بنام « ریچارد استیل » [2] که در سال ۱۰۲۳ هجری (۱۶۱۴ م.) در تعاقب یکی از بدهکاران خود بایران آمده و ازین مملکت به سورت رفته بود بارئیس تجارتخانه از استعداد ایران برای تجارت شرکت هند شرقی واحتیاج این مملکت بواسطهٔ سرد بودن هوا بماهوتهای انگلیسی سخن گفت و مخصوصاً درقسمت اخیر بقدری گزافه گوئی کرد که نمایندهٔ شرکت درصدد ایجاد روابط تجارتی باایران برآمد واورا با انگلیسی دیگری بنام « جان کروثر » [3] مامور اصفهان کرد تا از استعداد تجارتی ایران اطلاعات لازم تحصیل کنند و اگر ممکن شود از شاه عباس فرمانی بگیرند که کشتیهای شرکت بآزادی درخلیج فارس و بنادر ایران آمد ورفت کنند وبی مانع بکار تجارت پردازند.

در همین اوان ربرت شرلی از سفر نخستین خود باروپا باز گشته بود. استیل و « کروثر » سفارشنامه هائی هم ازطرف شرکت بنام او داشتند ولی شرلی در آغاز امر ایشان را بسردی پذیرفت وبدرخواستهای ایشان توجهی نکرد، ولی بالاخره در سال ۱۰۲۵ ه (۱۶۱۶ م.) در انجام مقاصد خود کامیاب شدند، چنانکه شاه عباس فرمانی مخصوص صادر کرد ودر آن بتمام رعایای خود درهر مقام ومرتبه ای امر داد که باتجار ومسافران انگلیسی بمهربانی رفتار کنند [4].

---

۱ - Thomas Aldworth - این شخص پیش از اینکه وارد خدمت شرکت هند شرقی شوددرسورت رئیس دار التجاره‌ای بود وتازمان مرگ (۱۶۱۵م.) نیز ریاست دار التجارهٔ مزبوررا داشت.

۲ - Richard Steele ۳ - John Crawther

٤ - ترجمهٔ اصل این فرمان در کتاب پورچاس « Purchas » مجلداول صفحهٔ ۵۲٤ جود است وما ازپورچاس درپایان این فصل سخن خواهیم گفت.

علاوه بر آنچه گذشت استیل و کروثر مأمور بودند که ببنادر خلیج فارس روند و هر بندری‌را که برای لنگر افکندن کشتیها مناسبتر باشد انتخاب کنند. ایشان پس از معاینهٔ بنادر جاسك و گمبرون وریشهر وبحرین بندر جاسك راکه در نودمیلی مشرق جزیرهٔ هرمز قرار دارد انتخاب کردند وبشرکت نوشتند که چون بندر جاسك درنزدیکی مدخل خلیج واقعست ومانند بحرین درمعرض تهدید وحملهٔ سفائن پرتغالی نیست برای لنگر انداختن کشتی‌ها مناسبتر است.[۱]

پس از آنکه فرمان شاه عباس بماموربن شرکت هند شرقی درهندوستان رسید در صدد استفاده از آن بر آمدند. « سرتماس رو » شخصا معتقد بود که چون در فرمان شاه ایران از ایجاد قلاع و استحکامات درمقابل استحکامات قوی پرتغالیها در هرمز ذکری نشده وبندر معینی نیز برای تجارت انگلیسیها تعیین نگردیده از آن استفادهٔ مؤثری نمیتوان کرد ومایل بود که برای مطالعه در احوال اقتصادی و تجارتی ایران شرکت اورا بنمایندگی مأمور دربار شاه عباس سازد.

سرتماس‌رو مراسله ای درهمین تاریخ بشرکت هند شرقی نوشته که مضمون قسمتی از آن اینست:

---

۱ ـ استیل در مکتوبی که در سال ۱۶۱۶ یا ۱۶۱۷ میلادی برای شرکت فرستاده مینویسد: « در ساحل ایران بنادری هست که یك کشتی صد تنی بزحمت در آنجا لنگر می تواند انداخت. ولی اطلاع یافته ام که نزدیك دماغهٔ جاسك کشتیهای ۵۰۰ یا ۶۰۰ تنی هم میتوانند باندازهٔ تیر رس توپهای « ساکار sacar » دور از ساحل لنگر بیندازند (دهانهٔ این نوع توپ $۳\frac{۱}{۲}$ اینچ انگلیسی و ۱۷۰۰ قدم تیررس آن بوده است) و این گونه کشتیها در بندرجاسك بهتر از کشتیهای کوچك می توانند از حملهٔ پرتغالیها جلوگیری کنند.

استیل درسال ۱۶۱۶ میلادی بانگلستان رفت وسال بعد بار دیگر ببندر سورت مرکز تجارت شرکت هند شرقی سفر کرد. پس ازچندی بین او وزنش با « تماس رو » اختلافاتی حاصل شد ودرسال ۱۶۱۹ هرسه بانگلستان باز گشتند ولی اولیای شرکت هند شرقی ایشان را بسردی پذیرفتند. استیل درسال ۱۶۲۳ ازکار خود معزول شد ولی بواسطهٔ نفوذی که در انگلستان داشت سه سال بعد باز بخدمت شرکت در آمد و اورا بجزیرهٔ « جاوه » فرستادند. درآنجا نیز کارهای او موجب شکایت گردید ودر ۱۶۲۷ بانگلستان احضار شد وتاریخ زندگانی او باین سال خاتمه می یابد.

« . . . تجار ما در بارهٔ تجارت با ایران نمی دانند چه باید کرد . بندرجاسك برای فروش مال‌التجارهٔ ما محل مناسبی نیست وآنچه هم که تا کنون بدانجا فرستاده شده است بفروش نرسیده . علاوه برین درین ایام « ربرت شرلی » از طرف شاه عباس بسفارت باسپانی رفته است تا با پرتغال و اسپانی قرار دادی ببندد و بتجار آن دو مملکت اجازه دهد که در بندر عباس و سایر نقاط ساحلی خلیج فارس دار التجاره هائی تأسیس کنند ومنحصراً بخرید امتعهٔ ایران وصدور آن پردازند و در مقابل نیز همه سال چندین کشتی ادویه و فلفل و کتان هندی برای فروش بایران برند . اگر شرلی درمأموریت خود توفیق یابد کوشش واقدامات مأمورین شرکت ما بهدر خواهد رفت . »

درهمان حال مکتوبی نیز بشاه عباس نوشت و درضمن سپاسگزاری ازفرمان او متذکر شد که قرار داد تازهٔ او با اسپانی واعطای اجازهٔ تجارت آزاد بتمام تجار مسیحی بامقررات آن فرمان مخالفست و هرگاه دولت ایران حق تجارت انحصاری بملت دیگری دهد انگلیسیها ناگزیر بقوای قهریهٔ توسل خواهند جست وممکنست این امر امنیت و آسایش خلیج فارس را برهم زند .

ولی تجار انگلیسی سورت باعقاید سرتماس‌رو مخالف بودند ومیخواستند بزودی درایران دارالتجاره هائی تأسیس کنند وبعقیدهٔ ایشان تسریع درایجاد روابط تجارتی باایران بدلائل ذیل واجب می نمود :

یکی اینکه چون شرلی از ایران دور بود موقع را برای اقدامات خویش مناسبتر می‌پنداشتند ، چه ممکن‌بود شرلی پس از بازگشت خود باشرکت انگلیسی بمخالفت پردازد و یاتوقعات فوق العاده ای داشته باشد . دیگر آنکه چون روابط تجارتی ایران با اروپا بعلت جنگهای ایران وعثمانی مقطوع شده است و پارچهای اروپائی درایران کمیاب گشته باید ازموقع استفاده کرد . سوم آنکه برای‌فروش امتعه‌ای که در انبارهای سورت گرد آمده ناگزیر بازار تازه ای باید یافت

بالاخره تجار مزبور برخلاف عقیدهٔ سرتماس‌رو ازشرکت هند شرقی اجازه یافتندکه باب تجارت را باایران مفتوح سازند. پس « ادوارد کونوك »[1] نامی را که پیش از آن چندی در خاك عثمانی بتجارت گذرانده بود برای انجام این‌مقصود انتخاب کردند ونخستین کشتی تجارتی انگلیس بنام « جمیز » درسال ۱۶۱۶ میلادی (۱۰۲۵ هـ.) با مال التجارهٔ بسیار از سورت بعزم جاسك حرکت کرد وپس از۲۷ روز بحر پیمائی، با وجود مشکلاتی که پرتغالیها در راه آن ایجاد کردند به ساحل ایران رسید.[2]

ادوارد کونوك در ۲۲ ربیع الاول ۱۰۲۶ (۳۱ مارس ۱۶۱۷) وارد اصفهان شد و اولیای دولت ایران ازو بگرمی تمام پذیرائی کردند، ولی چون شاه عباس در پایتخت نبود ودر گرجستان بجنگ اشتغال‌داشت ادوارد کونوك پس ازچند ماه توقف در اصفهان بقصد دیدار شاه عازم آذربایجان وگرجستان گردید. این‌شخص از جانب پادشاه انگلستان وشرکت هند شرقی بشاه عباس پیشنهاد کرد که اجازه دهد کشتیهای انگلیسی برای تجارت باایران ببنادر خلیج فارس آیند ومخصوصاً مقداری از ابریشم ایران را خریداری نموده ازطریق اقیانوس هند وجنوب افریقا بانگلستان برند. شاه عباس نمایندهٔ شرکت انگلیس را بملاطفت پذیرفت و شاه انگلستان را « برادر بزرگ » خویش خواند و بسلامتی او شراب نوشید وبه‌ادوارد کونوك اجازه داد که در اصفهان و شیراز دارالتجاره ای تأسیس کنند و وعده داد که بندر جاسك یاهر بندر دیگری را که شرکت هند شرقی برای انجام امور تجارتی خود لازم بداند باختیار عمال آن شرکت گذارد. علاوه برین بموجب فرمان مخصوص به انگلیسیها اجازه داد که یك نمایندهٔ سیاسی دائمی بدربار ایران فرستند ودر خاك

---

۱ - Edward Connock

۲ - هیئتی که بااین کشتی عازم ایران شد گذشته از « ادوارد کونوك » که سمت ریاست داشت مرکب از « تماس بارکر — Thomas Barker » معاون او و « جرج پلی — George Pley » و ادوارد پترس - E. Petters » و «ویلیام بل — William Bell » و «ویلیام‌تراسی - William Tracye » و «ماتیوپپول - Mathew Pepwell » بوده‌است.

ایران بآزادی بمعامله وتجارت‌پردازند ودرآن فرمان مخصوصاً قید شده بودکه اتباع انگلیس در اجرای آداب ومراسم دینی خود آزادی کامل دارند و میتوانند اسلحه همراه داشته و هنگام ضرورت برای حفظ جان خود بکار برند و نمایندهٔ انگلیس حق‌دارد که برای بسط دائرهٔ تجارت آندولت درایران‌نمایندگان وعمال‌تجارتی‌مخصوص بنواحی مختلف مملکت فرستد .

شاه عباس اساساً میل داشت برای ابریشم ایران که تجارت آنرا بخود انحصار داده بود مشتریان تازه پیدا کنند وحتی الامکان وسائل حمل این متاع را باروپا از راهی غیر از راه تجارتی « روم » یعنی خاك عثمانی فراهم سازد . علاوه برین ازپرتغالیها نیزدلخوش نبود ووسیله ای میجست تادست آن قوم‌را که درسرحدات جنوبی ایران مستقر گشته ودر امور تجارتی وسیاسی بااو بجسارت وگستاخی رفتار میکردند از سواحل وجزایر ایران کوتاه سازد ، ولی چون خود قوای بحری کافی برای انجام این مقصود نداشت دوستی‌ملللی‌را که مانند انگلیسیها وهلندیها درقوای دریائی باپرتغالیها همسری میتوانستندکرد لازم میشمرد وبهمین‌جهات نمایندهٔ شرکت انگلیسی را بااشتیاق فراوان پذیرفت وبتسهیل کار تجارت شرکت انگلیس با ایران توجه وعلاقهٔ مخصوص نشان داد وکوشش عمال پرتغال درقطع روابط شاه باشرکت مزبور بجائی‌نرسید. [۱]

« ادوارد کونوك » بموجب اجازهٔ شاه عباس درسال ۱۰۲۶ (۱۶۱۷م.)

۱ ـ زمانی که « ادوارد کونوك » نمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس بعزم دیدار شاه عباس بمازندران رفت ، « پرملیکوردزانژ ـ Père Melchior des Anges » نمایندهٔ مقیم پادشاه اسپانی هم بمازندران شتافت تاشاه را از پذیرفتن نمایندهٔ انگلیسی منصرف سازد ومتذکر شود که چون بین دولتین اسپانی و انگلیس دراروپا آتش جنگ وخصومت روشنست اگر شاه ایران باانگلیسها ازدر دوستی در آید و ایشان را درکار تجارت و آمد وشد ببنادر ایران آزادی دهد ممکنست بین ایشان و عمال پرتغال‌که اتباع پادشاه اسپانی محسوب میشوند در سواحل ایران اختلافات شدید ظاهر گردد واین امر گذشته از آنکه آرامش وامنیت خلیج فارس ودریای عمان را برهم میزند مایهٔ تیرگی روابط ایران و اسپانی خواهدگشت . ولی شاه‌عباس براظهارات او وقعی نگذاشت .

دارالتجاره هائی در اصفهان و شیراز تأسیس کرد و سال بعد عازم جزیرهٔ هرمز شد تا درآنجا کشتیهای تجارتی انگلیس را که ازهندوستان با مال‌التجارهٔ بسیار آمده‌بودند باز دید کند و وسائل حمل محمولات آنها را بایران فراهم سازد ، ولی در حدود هرمز ناگهان باجمعی ازهمراهانش در گذشت و بنابر اطلاعی که بدربار ایران‌رسید معلوم شد که او و یارانش را پرتغالیهای هرمز مسموم کرده‌اند .

سفارت دوم ربرت شرلی

چنانکه درضمن روابط ایران وپرتغال نگاشتیم[۱] ، ربرت‌شرلی در سال ۱۰۲۴ بار دیگر از جانب شاه عباس مأمور دربار سلاطین اروپا گردید و پس از ده ماه توقف در هندوستان در تابستان سال ۱۰۲۶ بلیسبون پایتخت پرتغال رسید و از آنجا باسپانی رفت و تا سال ۱۰۳۱ در آنجا بود .

درین مدت ربرت شرلی می‌کوشید که‌مگر پادشاه اسپانی را بجنگ بادولت عثمانی برانگیزد و برای انجام این مقصود بفیلیپ‌سوم وعده دادکه اگر سفائن‌جنگی اسپانی مدخل بحر احمر را بگیرند و راه تجارت عثمانی را با هندوستان و حجازو مصر ببندند او شاه عباس را راضی‌خواهد کرد بندر گمبرون را که از سال ۱۰۲۲ تصرف کرده بودبپرتغالیهای هرمز باز دهد ، ولی پادشاه اسپانی دربرابر چنین اقدامی استرداد جزیرهٔ بحرین را نیز توقع داشت و چون ربرت شرلی حاضر نشد که درین باب تعهدی کند فیلیپ سوم از قبول پیشنهاد او خود داری کرد و چون اساساً باظهارات ووعده‌های‌شرلی اطمینان‌نداشت مراسله‌ای‌بسفیرخود « دن گارسیادوسیلوا» که آنزمان در دربارایران بود نوشت و باودستور داد که در بارهٔ اظهارات ربرت‌شرلی با شاه عباس مذاکره کنند و مخصوصاً متذکر شود که هرگاه دولت ایران لا اقل بندر گمبرون را بدولت اسپانی باز دهد فیلیپ سوم با دولت عثمانی از در جنگ درخواهد آمد و چنانکه ربرت شرلی سفیر شاه خواسته است راه تجارتی بحراحمرو هندوستان

۱ - بصفحهٔ ۴۳ مراجعه شود.

را بر سفائن آن دولت خواهد بست[1] . ولی چون شاه عباس درین زمان باانگلیسیها از در دوستی درآمده و امیدوار بودکه دست پرتغالیها واسپانیائیها را بکلی ازسواحل ایران کوتاه کنند ، چنانکه درضمن روابط ایران و پرتغال گفتیم ، در خواستهای سفیر اسپانی را رد کرد و روابطدولتین مقطوع گردید .

شرلی چون ازسفارت خود دراسپانی نتیجه‌ای نگرفت دراواخرسال ۱۰۳۱ برم رفت و از آنجا عازم انگلستان گردید ودر ماه ربیع‌الاول ۱۰۳۲ بانگلستان رسید وپادشاه انگلستان جیمزاول‌اورا بعنوان سفیر ایران‌پذیرائی کرد . « سرجان‌فینت »[2] رئیس تشریفات جیمز اول که مأمور پذیرائی ربرت شرلی بوده است در یادداشتهای خودراجع بگزارش احوال او درین سفر شرحی نوشته است که در این جا خلاصه‌ای از آنرا نقل می کنیم ، می‌نویسد :

« ... در روز ۱۹ ژانویهٔ ۱۶۲۳ (ربیع الاول ۱۰۳۲) بمن امر شد که به « نیومارکت »[3] روم و از سر ربرت شرلی سفیر پادشاه ایران که بانگلستان آمده بود استقبال و پذیرائی کنم وموجبات آسایش وی را درمنزل خود در« ساکسهام »[4] فراهم سازم .

« ربرت‌شرلی پس‌ازسفرهای درازدرخشکی ودریا درین محل اقامت‌گزیده بود و خواهر او لیدی « کرفتس »[5] نیز از آنجا شرحی بمن نگاشته بود که وسائل پذیرائی برادرش را از جانب پادشاه فراهم آورم ....

« هشت‌روزبعد با کالسکهٔ شاهی‌وپنج پیشخدمت مخصوص سلطنتی بساکسهام

۱ - ربرت شرلی نیز پیش از آن مراسله ای در بارهٔ مذاکرات خود با دربار اسپانی از طریق حلب برای شاه عباس فرستاده بود ولی مراسلهٔ او زمانی باصفهان رسید که شاه عباس در اردبیل بود و چون از وصول آن آگاهی یافت دستور داد که مراسلهٔ مزبور تامراجعت او باصفهان نزد « پرژان تاده » رئیس کشیشان کرملیت که معمولا مراسلات فرنگی را برای شاه ترجمه میکرد بماند و بهمین سبب از مضمون آن مدتی دیر تر از سفیر اسپانی اطلاع یافت .

۲ - Sir John Finett

۳ - Newmarket

۴ - Saxham

۵ - Lady Crofts

رفتم و چون از دربار بمن اطلاع داده بودند که شاه بعد از ظهر همانروز سفیر را بحضور خواهد پذیرفت، دوساعت بظهر سفیررا با سه کالسکهٔ سلطنتی بکاخ پادشاه‌بردیم و من اورا باطاق خلوت شاه راهنمائی کردم و از آنجا «ارل انگلسی»[1] اورا به خوابگاه شاه برد و بحضور رسانید. ربرت شرلی سراپا بلباس ایرانی در آمده بودو عمامه‌ای برسرداشت. چون بحضورشاه رسید دوبارسرتعظیم فرودآورد وبارسوم‌ایرانی عمامهٔ خودرا از سر برداشته پیش پای شاه نهاد وخود بزانو در آمد و بیاناتی کرد و چون شاه اورا اجازهٔ برخاستن داد برخاسته عمامه برسرنهاد واعتبارنامه‌های خود را که بزبان فارسی نوشته شده بود تقدیم کرد. ولی چون در سراسر انگلستان کسی که زبان فارسی بداند یافت نمیشد مطالب‌نامه‌ه ی او نامعلوم‌ماند. پس‌ازآن شاه‌بسفیر برخی اظهارات ملاطفت آمیز نموده اورا اجازهٔ بازگشت داد...

« در روز ۱٤ فوریه باز امر شد که سفیر در کاخ «سن جیمز»[2] بحضور شاه رسد... پس با کالسکهٔ سلطنتی و چند نفر از پیشخدمتهای دربار بخانهٔ اورفتم و اورا بکاخ سن جیمز بردم. شاه در تالار پذیرائی ایستاده منتظر ورود سفیر بود. ربرت شرلی چون وارد شد نخست با عمامه سر تعظیم فرود آورد. سپس دست راست خودرا بر زمین زد و بپیشانی نهاد و چون نزدیك شاه رسید برانو افتاد ولی شاه او را بلند کرد و سفیر مقصود مأموریت خودرا باختصار بیان نمود و قسمتی از مطالب را هم که نوشته بود تقدیم کرد و بهمان ترتیبی که آمده بود باز گشت...»

جیمز اول ربرت شرلی را بگرمی پذیرفت وحاضر شدکه معاهده‌ای‌سیاسی ودوستانه مبتنی بر شرائط ذیل با دولت ایران منعقد سازد:

۱ ــ دولت انگلستان تعهد میکرد که تمام سفائن خود را در خلیج فارس برای لشکرکشی برضد عمال پرتغال که جزائر هرمز و قشم را در تصرف داشتند ودر تجارت مایهٔ زحمت ایران و شرکت هند شرقی انگلیس بودند باختیار دولت ایران گذارد مشروط بدانکه مخارج آنها از خزانهٔ ایران تأدیه شود.

۱ - Earl of Anglesea

۲ - Saint-James

۲ ـ دولت ایران متعهد میشدکه هروقت دولت انگلستان تقاضی کندبیست و پنجهزار سپاه منظم و مسلح در اختیار آندولت گذارد .

از لحاظ تجارتی نیز دولت انگلیس اجازه میداد که تجارایران مال‌التجارهٔ خودرا با کشتی‌های آندولت با پرداخت کرایهٔ معمول بانگلستان حمل کنندودربنادر انگلیسی از امتعهٔ ایران بیش از آنچه سایر ملل از بابت حقوق گمرکی امتعهٔ خـود میپردازند چیزی گرفته نشود. بعلاوه تجار ایرانی درورود وصدور نقره وطلابانگلستان یا از آن مملکت آزاد باشند و هیچگونه حقوق گمرگی ازیشان نگیرند .

بنابرین موضوع صدور امتعهٔ ایران مخصوصاً ابریشم باروپا بوسیلهٔ این معاهده حل میشد وتجارایران میتوانستند اجناس خودرا با سفائن انگلیسی بآن‌مملکت برده از آنجا بسایر ممالك اروپائی بفروشند . معاهدهٔ سیاسی و اتحاد قوای بری و و بحری ایران و انگلیس هم دارالتجارهای انگلیسی و بنادر ایران را از خطر حملهٔ سفائن پرتغال محفوظ میداشت . ولی پیش ازآنکه این معاهدات بامضارسد جیمز اول درگذشت (۲۷ مارس ۱٦۲۵) وچارلزاول[۱] پسرش‌بسلطنت رسیدوامضای معاهدات بتعویق افتاد . ضمناً در همان اوقات واقعهٔ دیگری نیز پدید آمد که بکلی زحمات ربرت شرلی را بر باد داد و شرح آن بقرارذیلست :

هنگامی که ربرت شرلی با نمایندگان شاه جدید برای انجام منظور خویش مشغول مذاکره و نزدیك بگرفتن نتیجه بود سفیر تازه‌ای بنام **نقد علی بیگ** وارد انگلستان شد و این سفیر را شاه عباس با غوای عمال شرکت انگلیسی هند شرقی که از سفارت ربرت شرلی هموطن خویش خرسند نبودند بدربار انگلستان فرستاده بود .

نقد علی بیك چون بلندن رسید بدستور عمال شرکت انگلیسی هند سفارت ربرت شرلی را تکذیب نمود و در مجلسی باو پرخاش کرده سیلی سخت بر رویش‌زد و اعتبارنامهای اورا که جعلی میشمرد از هم درید و کاری کرد که دربار انگلستان هم در سفارت شرلی تردیدیافت و مذاکرات خودرا با او قطع نمود .

Charles I - ۱

« سرجان‌فینت »[۱] رئیس تشریفات جیمز اول که مأمور پذیرائی ربرت شرلی و نقدعلی بیگ هر دو بوده است در یاد داشتهای خود در بارهٔ اختلافات ایندو سفیر چنین نوشته است :

« . . . در اواسط ماه فوریهٔ سال ۱٦۲٦ (۱۰۳۵ هـ .) تجار شرکت هند شرقی بشاه اطلاع دادند که یك کشتی از هندوستان ببندر « پرتسموث »[۲] رسیده و درین کشتی سفیری از جانب پادشاه ایران است . پس بمن امرشد که کالسکهٔ شاه را باچند میهماندار برای پذیرائی این سفیر در « کینگستون »[۳] و آوردن او بلندن بفرستم . تجار هند شرقی در تشریفات پذیرائی سفیر تازه راه افراط رفتند و وسائلی برانگیختند تا کالسکهٔ سلطنتی باهشت اسب برای او فرستاده شد. این سفیر در ۱۹ فوریه بلندن آمد وتجار شرکت هند شرقی مخارج اورا بعهده گرفتند ومنزلی برای او فراهم ساختند . سفیر پس از دو روز توقف درلندن‌از شاه اجازهٔ شرفیابی خواست .

« سرربرت شرلی برای اینکه بحقیقت کار سفیر جدید پی برد از « ارل کلیولند »[٤] که از منسوبان او بود خواهش کرد که با وی نزد سفیر جدید روند وورود اورا تهنیت گویند . منظور ربرت شرلی آن بود که سفیر تازه را از ماموریت خود آگاه سازد وبرای انجام این منظور اعتبارنامهای خویش را که پیش ازآن درضمن شرفیابی بشاه تقدیم کرده بود با اجازهٔ او از دربار باز گرفت و درهمانروزی که سفیر جدید بایستی بحضور شاه برسد در کالسکهٔ سلطنتی با « ارل کلیولند » و چندتن دیگر از درباریان که من نیز از آنجمله بودم بخانهٔ سفیر رفتیم .

« من پیشنهاد کردم که پیش از وقت کس نزد سفیر فرستاده اورا از رفتن خود آگاه کنیم . سفیر بفرستاده ما بدون هیچ تعارفی گفته بود که بیایند . . .

« چون باطاق سفیر وارد شدیم اورا دیدیم که روی صندلی مانند ایرانیان بدوزانو نشسته بود وچون مارا دید هیچ اعتنائی نکرد . سرربرت شرلی باو سلام کرد ونزدیك او برصندلی نشست . ارل کلیولند بتوسط مترجمی سبب آمدن ربرت شرلی ومارا بسفیر گفت و من بمترجم سفیر تازه درجات و شئون ارل کلیولند را فهماندم وسفیر چون از مقام اوآگاهی یافت دوپای خودرا ازصندلی فروآویخت و باو مختصر تعارفی کرد . سپس ربرت شرلی اعتبارنامه های خودرا بدر آورده

۱ - Sir John Finnett.
۲ - Portsmouth
۳ - Kingston
٤ - Earl of Clevland

برسم معمول ایرانیان برروی چشم وپیشانی گذاشت وپس ازآن بوسیده تقدیم‌سفیر کرد که او نیز همچنان ببوسد وبازکرده بخواند . ولی سفیر ناگهان از صندلی برخاسته بجانب ربرت شرلی رفت وکاغذهارا از دست او ربوده پاره پاره کرد و سیلی سختی برروی او نواخت . « ارل کلیولند » درمیان ایشان افتاد تا مانع زدو خورد شود ولی سفیر ایرانی باز برربرت شرلی حمله برد و دوسیلی دیگر بر روی‌او زد واورا برزمین افکند . ارل کلیولند رفتار سفیر را ملامت کرد وباوگفت که اگر برای حفظ احترام شاه عباس پادشاه بزرگ ایران نبود کسی ازشما ازین اطاق زنده بیرون نمیرفت . ازگفتار او آثار پشیمانی درسفیر پیدا شد و گفت من بسیار از رفتار خود متأسفم ولی سبب آن این بود که این شخص (یعنی‌شرلی) دستخط ولینعمت مرا جعل کرده وخودرا بدروغ سفیر او خوانده است ، زیرا در مراسلات شاه ایران همیشه مهر او دربالای مکتوب زده میشود و در اعتبار نامهٔ این مرد برپشت‌آن زده شده‌است. بعلاوه این مرد گفته است که خواهر زادهٔ شاه عباس را گرفته و این دروغ محض است .

« سر ربرت شرلی که متغیر و شرمسار خود را بکناری کشیده بود چون این سخن را شنید پیش آمد و گفت من‌هرگز نگفته‌ام که خواهر زادهٔ شاه را گرفته‌ام بلکه گفته‌ام که زن من از منسوبان زن شاهست [۱] .

« اما دربارهٔ مهر کردن مراسلات راست است که شاه ایران درتمام فرامین خود بالای آنهارا مهر می کند ولی هرگاه سفیر او از اتباع خارجه باشد عادةً پشت فرمان را مهر و امضاء می‌نماید تا آنکه پیش از گشودن آنها بدانند از جانب کیست .

« سفیرایرانی درجواب این سخنان نظری بتحقیر برربرت‌شرلی‌افکند ولی چیزی‌نگفت . سپس ما از نزد او خارج شدیم و ربرت شرلی را بمنزلش‌رسانیده و بدربار رفتیم . »

تجار شرکت هند شرقی چون از واقعهٔ ملاقات ربرت شرلی ونقدعلی بیك وسیلی خوردن شرلی آگاه شدند ، او را مقصر شمردند ودلیل ایشان آن بود که اگر شرلی تقصیری نداشت توهین نقدعلی بیك را نسبت بخویش تلافی میکرد ودر برابر سیلیهای او ساکت و بیحرکت نمی ماند . ولی شرلی شرحی بشاه نوشت و در ضمن درخواست اجازهٔ بازگشت تقاضی کرد که اعتبار نامه های اورا برگردنش بسته با مامور مخصوص بایران فرستند تاحقیقت امر آشکار شود .

---

۱ - زن ربرت شرلی « ترزیا » نام داشته و دختر اسمعیل خان نام از بزرگان چرکس بوده و این دختر را شاه عباس در سال ۱۰۱٦ بازدواج او در آورده بود .



تصویر نقدعلی بیگ

کار « ریچاردگرین بوری » نقاش انگلیسی هنگام اقامت سفیر درلندن

اصل این تابلو اکنون در « ایندیاافیس » درلندن موجود است

شاه نیز بنمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس امر کرد که او را با یکی از سفائن خویش که عازم هندوستان بود بایران برند تا راست و دروغ اظهارات او معلوم گردد. تجار نیز امر شاه را نا گزیر پذیرفتند ولی خواهش کردند که شاه سفیر ایران را زودتر بحضور خود اجازهٔ شرفیابی دهد.

بالاخره نقدعلی بیگ در روز ششم مارس آنسال بخدمت چارلز اول باریافت « سرجان فینت » سابق الذکر دربارهٔ ملاقات او با شاه انگلستان چنین نوشته است:

« ... سفیر بتالار جشن که شاه در آنجا برای پذیرفتن او ایستاده بود داخل شد ولی بی آنکه احترامی نماید یا سری بتعظیم فرود آورد پیش رفت و چون نزدیک شاه رسید اعتبارنامه های خود را یکایک بوسیده بدست شاه داد و درضمن تقدیم آنها نیز سر فرودنیاورد. ولی پس از آنکه از انجام ماموریت مختصر خود فراغت یافت پشت بشاه کرده قریب بیست قدم بعقب رفت، سپس بازروبجانب شاه کرد و با دست بکسانی که میان او و شاه ایستاده بودند فرمان داد که بکناررو ند و از آنجا سه بار سرتعظیم فرود آورده از تالار خارج شد.

« سفیرمیخواست بخدمت ملکه نیز برسد ولی ملکه درقصر نبود؛ پس سوار کالسکه شد و درپارک سن جیمز آنقدر گردش کرد تاملکه بقصر باز گشت. »

چنانکه گفتیم پادشاه انگلستان امر کرده بود که سفرای دوگانه با کشتیهائی که درماه مه آنسال عازم هندوستان بودند بایران باز گردند ویکی از رجال انگلستان بنام « سردر مرکوتن »[1] را نیز باایشان برای انجام دوامر بایران فرستاد، یکی آنکه معلوم کند ربرت شرلی در واقع سفیر شاه عباس بوده است یانه، ودیگر اینکه باشاه ایران معاهده ای تجارتی منعقد سازد.

حرکت سفرا در ماه مه میسر نشد زیرا سفائن شرکت هند شرقی پیش از ورود ایشان ببندر حرکت کرده بود، پس ناچار در انگلستان ماندند وپس از ده ماه از راه جنوب افریقا عازم هندوستان وایران شدند.

نقدعلی بیك از ترس مؤاخذات شاه عباس در ساحل شرقی افریقا خودرا باتریاك مسموم کرد و ربرت شرلی و درمرکوتن درماه ربیع الثانی ۱۰۳٦ (ژانویهٔ ۱٦۲۷) ببندر گمبرون (بندر عباس) رسیدند. شاه عباس اینزمان در اشرف

---

۱ - Sir Dormer Cotton.

مازندران بود و ایشان ناگزیر سراسر ایران را از جنوب بشمال پیموده در آنجا بحضور شاه رسیدند، و مابقیهٔ سرگذشت **سردمرکوتن** و ربرت شرلی را در صفحات بعد بیان خواهیم کرد.

سفارت توماس‌بارکر چنانکه سابقاً اشاره کردیم ادوارکونوك نمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس در حدود هرمز مسموم گشت. پس ازمرگ وی **توماس‌بارکر** معاونش بجای وی در ایران سمت نمایندگی یافت و با دولت ایران داخل مذاکره برای بستن قرار دادی در باب خرید ابریشم گردید. (سال ۱۰۲۷ هـ. - ۱٦۱۸ م.) دولت ایران نیز حاضر شد که قرار دادی درین خصوص امضاء کنند مشروط بدانکه انگلیسیها همه سال ٦۰۰ بار ابریشم از ایران بخرند ودر مقابل قیمت آن وجه نقد یا جنس بدهند وتا تمام قیمت ابریشم خریده شده را نپرداخته اند حق صدور آنرا نداشته باشند.

در همانحال سفیر دیگری از طرف شرکت هند شرقی بنام **جیلزهوبس** [۱] که حامل نامه ای از طرف شرکت برای شاه عباس بود ازراه روسیه وارد ایران شد و توماس بارکر پس از مشاوره بااو شرائط دولت‌ایران را پذیرفت و مقرر شد که در عوض دولت‌ایران نیز تمام ابریشم خودرا منحصراً بانگلیسیها بفروشد ودیگربپرتغالیها و اسپانیولیها ابریشم ندهد واز راه عثمانی‌هم چیزی باروپا نفرستد. ولی پیش ازآنکه این قرار داد اجرا شود ارامنهٔ جلفا با آن مخالفت کردند، زیرا قسمتی از ابریشم ایران بدستیاری ایشان از راه عثمانی‌باروپا فرستاده میشد و قرارداد تازه بسبب آنکه تجارت ابریشم را از راه عثمانی موقوف میساخت بزیان ایشان بود. در نتیجهٔ مخالفت ارامنه شاه عباس امرداد که نمایندگان اسپانی وشرکت انگلیسی وارامنه دردیوان‌خانه گرد آیند ودر آنجا ابریشم ایران بمزایده‌گذاشته شود و بهرکس که گرانترخرید بفروشند. درین مجلس نمایندهٔ اسپانی بدین بهانه که دستوری برای تعیین قیمت ابریشم از دولت خویش ندارد سخنی نگفت و انگلیسیهاهم که نمیخواستند ابریشم و بمزایده با شاه معامله کنند خاموش ماندند، فقط ارامنه برای اینکه دیگران را از

۱ - Gyles Hobbes.

میدان بدر کنند حاضر شدند ابریشم را بقیمت گزافی که سابقه نداشت، یعنی هرسی و شش من شاه را بپنجاه تومان، بخرند. شاه نیز تمام محصول ابریشم آنسال را بایشان فروخت[1]. (۱۰۲۸ هـ.)

نمایندگان شرکت هندشرقی انگلیس پس ازین پیش آمد چون معاملهٔ ابریشم را با ارامنه بنفع و صلاح خود نمیدیدند آنسال از خرید و صدور آن چشم پوشیدند و چون ارامنه از طریق نیرنگ بایشان خوانده بودند که از تجارت سایر اجناس و کالاهای ایران نیز در اروپا سود بسیار میتوان برد، مقداری پارچه های گوناگون ایرانی خریده با کشتیهای خود باروپا فرستادند.

توماس بارکر در اواخر سال ۱۰۲۸ (۱۶۱۹ م.) در اصفهان وفات یافت و **ادوارد مونوکس**[2]، که درفصول پیش نیز ازو نام برده‌ایم، بجای وی بنمایندگی شرکت هند شرقی انگلیس درماه ربیع الثانی ۱۰۲۹ (مارس ۱۶۲۰) وارد اصفهان گردید.

در همانحال شاه عباس چون با دولت عثمانی صلح کرده و مصمم شده بود که دست پرتغالیها را از هرمز و سواحل ایران کوتاه کند دشمنی خود را نسبت بایشان آشکار کرد[3] و چون می‌خواست این امر را، چنانکه در فصول پیش نیز گفته شده‌است، با یاری انگلیسیها انجام دهد با ایشان از در مهربانی درآمد و در معاملهٔ ابریشم با نمایندگان شرکت هند شرقی تسهیلاتی قائل شد. چنانکه درسال ۱۰۲۹ بنمایندهٔ شرکت اجازه‌داد که خود بگیلان رفته هرنوع ابریشمی‌را که می‌پسندد انتخاب کند تا توسط عمال شاه وبخرج او باصفهان حمل گردد ودر آنجا بتجارتخانهٔ انگلیسی تحویل شود. شرکت انگلیسی هم که شاه را با خود در تجارت ابریشم مساعد میدید

---

۱ ـ شاه عباس تجارت خارجی ابریشم ایران را بخود انحصار داده بود و کسی نمیتوانست بی‌اجازهٔ او بصدور ابریشم اقدام کند. مأمورین شاه تمام محصول ابریشم ایران را از نواحی‌مختلف کشور بقیمتی ارزان میخریدند و در انبارهای شاهی گرد می‌آوردند وشاه آنرا بقیمتی که خود تعیین میکرد بنمایندگان تجارتی پرتغال و اسپانی که واسطهٔ صدور آن از راه خلیج بودند، یا بارامنه که ابریشم را از راه عثمانی صادر میکردند میفروخت.

۲ - Edward Monox.

۳ ـ بصفحات ۶۸ و ۶۹ رجوع کنید.

کشتیهائی برای حمل این متاع بایران فرستاد ، چنانکه در آغاز همین سال پنج کشتی با امتعهٔ گونا گون از انگلستان و هندوستان و هدایای چند برای شاه ببندر جاسك فرستادند و کشتیهای مزبور دستور داشتند که پس از خالی کردن بار خود در بندر جاسك بسواحل بندر گمبرون روند و در وضع طبیعی آنجا برای توقف کشتیها و بارگیری و آمد و شد سفائن مطالعاتی کنند ، زیرا شاه عباس بشرکت هند شرقی انگلیس علی رغم پرتغالیها اجازهٔ تاسیس شعبه ای دربندر مزبور داده بود .

از جملهٔ هدایائی که انگلیسیها برای شاهعباس آورده بودند کالسکهٔ زیبائی بود که با شش اسب کشیده میشد . درون این کالسکه ، لبس رانندگان ، یراق اسبها ، همه از مخمل بود و درون و بیرون آنرا بطلا آراسته بودند . ولی اسبان آن را از انگلستان نیاورده و در شیراز خریده و تربیت کرده بودند . کالسکهٔ مزبور راکه برای ایران تازگی داشت پادشاه انگلستان برای شاه عباس فرستاده بود ولی چون بکاربردن آن در ایران میسر و متداول نبود در نظر شاه جلوه ای نکرد و حتی آنرا برخلاف مرسوم در معرض تماشای عامه هم نگذاشت[۱] .

معاهدهٔ ایران و شرکت هندشرقی برضد پرتغالیها

چنانکه در فصل روابط ایران و پرتغال گذشت ، شاه عباس درماه صفر ۱۰۳۱ (ژانویهٔ ۱۶۲۲) با شرکت هند شرقی انگلیس برضد پرتغالیها قراردادی بست[۲] و تا جمادی الثانی آنسال بایاری ایشان جزائر قشم وهرمز را از پرتغالیها گرفت و دست آنان را از سواحل خلیج فارس کوتاه کرد ، ولی چنانکه سابقاً اشاره شد است ، انگلیسیها ازین جنگ نتیجهٔ قابلی نگرفتند و دولت ایران با آنکه بموجب معاهدهٔ مزبور راضی شده بودکه نصف عوائدگمرکی جزیرهٔ هرمز را بانگلیسیها دهد چون تجارت آن جزیره ببندرعباس انتقال یافت چند سالی بیش باین وعده وفا نکرد

---

۱ ـ پادشاهان صفوی معمولا هدایائی را که ازطرف سلاطین‌کشور های بیگانه برای ایشان فرستاده میشد در میدان شهر بمعرض تماشای مردم می نهادند .

۲ ـ بصفحات ۷۳ و بعد از آن رجوع شود .

و بعد ها ببهانهٔ اینکه انگلیسیها برای حفظ امنیت خلیج فارس باندازهٔ کافی کشتی نگه نداشته اند واین امر موجب جسارت دزدان دریائی عرب و پرتغالی شده است، غالباً بایشان چیزی نمیداد. بالاخره از سال ۱۰۸۷ هـ. انگلیسیها راضی شدند که در برابر سهم خود ازعوائد گمرکی مذکور همه سال مبلغ هزار تومان دریافت دارند و این ترتیب تا چندی معمول بود.

لکن شاه عباس پس از تسخیر هرمز فرمانی را که در سال ۱۰۲۶ به ادوارد کونوك داده بود تأیید کرد و بانگلیسیها اجازه دادکه هرقدر ابریشم بخواهند از هر نقطهٔ ایران بخرند و بی پرداخت هیچگونه مالیات و عوارضی باصفهان حمل کنند. ازآنپس انگلیسیها درخلیج فارس قدرتی یافتند وتجارت هند شرقی وایران بدست ایشان وتجار هلندی افتاد. شاه عباس نیز، چنانکه سابقاً اشاره کرده ایم، دیگر بجزیرهٔ هرمز توجهی نکرد ودر بندر گمبرون قلعه‌ای تازه بنا نهاد وآن بندرلنگر-گاه کشتیهائی که از هندوستان می آمدند گردید و بنام شاه موسوم شد. شرکت هند شرقی انگلیس نیز اجازه یافت که در بندرعباس در عمارت برای شعبهٔ تجارتخانهٔ خویش بنا نهد ولی اجازهٔ ساختن خانه های متعدد برای مامورین خود نداشت چه ممکن بود مجموع‌آنها را بصورت قلعه ای درآورند. بعلاوه شاه بشرکتهای انگلیسی و هلندی در شیراز و اصفهان هم خانه هائی بخشید تا مسکن نمایندگان و مرکز تجارت آنها در شهرهای مذکورباشد. شاردن که در زمان شاه عباس ثانی و شاه‌سلیمان در ایران بوده دربارهٔ عمارت تجارتخانهٔ انگلیسی اصفهان چنین نوشته است:

«... بازار **لاله بیگ** درطرف راست میدان **نقش جهان** واقعست ودر انتهای آن تجارتخانهٔ انگلیسیهاست که باغ وسیع با شکوهیست وسه دستگاه عمارت در میان آنست، این عمارات از ابنیهٔ جارچی باشی‌است که در زمان شاه عباس بزرگ موردخشم‌او واقع شد واموالش ضبط گردید و چون در همان زمان نمایندهٔ شرکت‌هند شرقی انگلیس بایران آمده بود شاه این عمارت را که درمحلهٔ تجارتی و نزدیك دربار بود باوبخشید. تذهیب سقف‌و نقاشیهای در و دیوار آن بسیار زیباست‌ولی افسوس‌که رو بویرانی میرود، زیرا امروز شرکت انگلیسی تجارت قابلی با ایران ندارد و از کارکنان آن نیز نسبت بنود سال پیش (زمان شاه عباس) بسیار کاسته شده است. این عمارت از سی سال قبل بصورت خانهٔ ییلاقی درآمده و مأمورین انگلیسی بندر عباس ایام تابستان را در آنجا میگذرانند...»



تصویر شاه صفی

کار یکی از نقاشان فرنگی در زمان سلطنت او

از موزه « پی ناکوتك » مونشن

سفارت سردمر کوتن چنانکه سابقاً گذشت، سردمر کوتن سفیر چارلز اول پادشاه انگلستان بهمراهی ربرت شرلی در ماه ربیع الثانی ۱۰۳۶ (۹ ژانویهٔ ۱۶۲۷) ازراه هندوستان وارد گمبرون شدند و پس ازعبور از شیراز و اصفهان در اواخر ماه رمضان همانسال برای ملاقات شاه عباس باشرف مازندران رسیدند.

شاه عباس درروز اول شوال ۱۰۳۶ سردمر کوتن را با ربرت شرلی بحضور خویش پذیرفت و **سر توماس هربرت** ازهمراهان سفیر انگلیس شرح این پذیرائی را در سفرنامهٔ خود آورده است و ما خلاصه ای از آنرا دراینجا نقل می کنیم :

«... روز یکشنبه که عید رمضان مسلمانان بود سفیر ما باربرت شرلی ومن و هفت یا هشت نفر از همراهان انگلیسی بسوی عمارت سلطنتی روانه شدیم ... چون بعمارت رسیده پیاده شدیم یکی ازدرباریان مارا بمکان کوچکی هدایت کرد که میان آن حوض مرمرزیبائی بود وگرداگرد حوض را قالیهای ابریشمی گسترده بودند.

« ما دو ساعت در آنجا ماندیم.... سپس با جمعی از درباریان از میان باغ بزرگ و زیبائی گذشته بعمارت باشکوهی که اطاقهای آن هم بجانب کوه و هم بدریای خزر نگاه میکرد رسیدیم. اطاق زیرین عمارت بزرگ وگرد بود و در میان آن حوض مرمری پرازآب بنظر میرسید و دور حوض گلدانها وظروف طلای خالص بسیار چیده شده بودکه در برخی ازآنها شراب ریخته و در برخی دیگر دسته های گل نهاده بودند.... از آنجا همگی باطاق دیگر رفتیم که سه برابر اطاق نخستین ظروف طلا در آن بنظر میرسید. در صدر مجلس شاه عباس بچهار زانو روی دو یا سه نهالی (دوشك) از ابریشم سفید نشسته بود. لباسش بسیار ساده و از قدك قرمز بود، عمامه‌اش قطعاً بیش از چهل شلینگ نمی ارزید. شمشیرش غلاف چرمی داشت و تنها قبضهٔ آن طلا بود. چون آنروز شاه لباس ساده دربر داشت اعیان دولت نیز همگی مانند او لباس ساده پوشیده بودند ولی ظروف و جواهری که از اطراف چشم را خیره میکرد خلاف فقر و تنگدستی بود... تاجری که باما همراه بود جواهر و اشیاء گرانبهای آنجارا در حدود بیست میلیون لیره تخمین کرد...

« ... سفیر ما جهات مأموریت خود را بوسیلهٔ مترجم بعرض رسانید و از آنجمله گفت از طرف پادشاه انگلستان مأمور شده است که پیروزی شاه ایران را در جنگهای او باعثمانی تهنیت گوید و در بارهٔ تجارت ابریشم و سایر امتعهٔ ایران نیز قراردادی بندد و بمبرا بودن سرربرت شرلی ازتهمتهای نابجائی که نقد علی بیگ سفیر اعلیحضرت نسبت بدو روا داشته است اطمینان یابد و رشتهٔ دوستی دو پادشاه توانای ایران وانگلستان را استوارتر سازد...

... شاه باکمال لطف و مهربانی دست خودرا بسوی سفیر دراز کرد ودست

وی را گرفته نزد خود بچهار زانو نشانید و جام شرابی خواسته بسلامتی ولینعمت او ، یعنی پادشاه انگلستان باده نوشی کرد . درینحال سفیر کلاه از سر برداشت . شاه نیز عمامه از سر برگرفت و باز شراب نوشید و حاضران ازینکه شاه سربرهنه نشسته بود حیران بودند ، چه این امر در ایران مرسوم و پسندیده نیست .

« ... شاه باسفیر بزبان ترکی گفت که عثمانیها بهیچوجه با ایرانیان قابل مقایسه نیستند و او در پانزده جنگ نمونه‌ای از رشادت و شجاعت سپاهیان خویش‌را بایشان نموده است . بایدپادشاهان عیسوی اروپا همیشه با یکدیگر متحدباشند ، زیرا بنیان قدرت سلطان عثمانی‌براختلاف و دشمنی‌ایشانست . راجع بتجارت‌ابریشم نیز اظهارکردکه اگر پادشاه انگلیس مایل‌باشد او حاضر است همه سال در ماه ژانویه ده‌هزار بار ابریشم بنمایندگان انگلستان در هرمز تحویل دهد و در برابر آن ماهوت انگلیسی بگیرد، مشروط بدانکه انگلیسیها تجارت خود را باعثمانی موقوف کنند واشاره کرد که این مقدار ماهوت انگلیسی در ایران مشتری ندارد ولی ما آنرا در ترکستان و عربستان و گرجستان و ارمنستان و روسیه خواهیم فروخت .

« در خصوص ربرت شرلی هم گفت که با وی بیش از هرکسی مهربانی کرده است و رضای خاطر اورا در برابر تهمتهای نا بجای نقدعلی بیك فراهم خواهد ساخت و اینکه نقدعلی بیك خودرا درراه کشته است بهترین دلیل بی تقصیری و مبرا بودن ربرت شرلی است .

« دربارهٔ اتحاد و دوستی باپادشاه انگلستان نیز اظهار کرد که از صمیم قلب این دوستی را می‌پذیرد و دوام آنرا آرزومنداست . سپس روبسفیر کرده گفت خوش آمدید.... »

پس از آن سردمرکوتن از اشرف بقزوین رفت و دیگر بدیدار شاه نائل نشد و اطرافیان شاه نیز ازو دوری گرفتند و حتی مراسم و آدابی هم که معمولا نسبت بفرستادگان سلاطین مرعی میشد نسبت بوی مجری نگردید . در قزوین از طرف شاه باو دستور رسید که دربارهٔ ماموریت خود بامحمد علی بیگ وزیر مذاکره کند، ولی محمدعلی بیگ بهیچیك از درخواستهای او جواب صریحی نداد و درخصوص ربرت‌شرلی‌هم اظهارکرد که شاه باوتوجهی‌ندارد وماموریتش در اروپا اساس صحیحی نداشته است و پس از مشاهدهٔ اعتبار نامه های ربرت شرلی در صحت آنها تردیدکرد وآنهارا ازسفیرگرفت تابشاه نشان‌دهد . شاه نیزچون اعتبار نامه‌های شرلی را ملاحظه کرد آنهارا جعلی شمرد و باخشم تمام درآتش انداخت وفرمان داد که ربرت شرلی از ایران خارج شود .

پسر شرلی هم که باپدر بایران آمده بود نتوانست بحضور شاه رسد . **سر تماس هربرت** در سفر نامهٔ خود مینویسد که محمد علی بیگ وزیر با ربرت شرلی سابقهٔ دشمنی داشت وازو نزد شاه سعایت کرد وشاه را نسبت بدو خشمگین ساخت، حتی سبب شد که شاه بسفیر انگلستان نیز بی اعتنائی کند و دیگر اورا بحضور نپذیرد .

شرلی که از سرنوشت خود سخت اندوهناك و ملول بود درماه شوال ۱۰۳۶ (۱۳ ژون ۱۶۲۶ م.) درقزوین وفات یافت و اورا دربرابر خانه اش بخاك سپردند . زن وی **ترزیا** نیز اینزمان با او بود .

سر در مرکوتن هم یکماه بعد (۲۳ ژوییهٔ ۱۶۲۸) در همان شهر بیمار شد و در گذشت و اورا در قبرستان ارامنه مدفون ساختند .

روابط ایران و انگلستان پس از مرگ شاه عباس

روابط ایران و انگلیس درزمان شاه صفی

در سالهای آخر پادشاهی شاه عباس تجارت انگلیسیها در ایران بسبب رقابت هلندیها رونقی نداشت ودرسال ۱۰۳۴ (۱۶۲۵ م.) تجارت شرکت انگلیسی در ایران چنان تنزل کرده بود که **توماس کریج**[۱] رئیس تجارتخانهٔ انگلیس در اصفهان مصمم شد شعبهٔ شرکت را در آنشهر تعطیل کند .

پس از مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸ شرکت هند شرقی انگلیس فرمان تازه ای دربارهٔ تجارت ابریشم از شاه صفی جانشین وی گرفت که شامل تمام حقوق وامتیازات سابق شرکت نبود . بموجب فرمان تازه انگلیسیها حق داشتند که یك قونسول مقیم دراصفهان داشته باشند و در تمام خاك ایران بآزادی تجارت کنند و برای دفاع خویش اسلحه همراه بردارند و تجارتخانه ها و شعبی در نواحی مختلف ایران دائر نمایند و دعاوی ایشان بتوسط قونسول خودشان حل و عقد گردد .

درنتیجهٔ صدور این فرمان چارلز اول پادشاه انگلیس درماه شعبان ۱۰۳۹

---

۱ - Thomas Kerridge.

(مارس ۱۶۳۰) **کنت ویلیام دودنبیگ**[۱] پسرعم خود را که از رجال بزرگ انگلستان بود از لندن بدربار شاه صفی فرستاد و این سفیر حامل نامه‌ای بود که درآن پادشاه انگلستان ازدوام دوستی دو کشور اظهار مسرت نموده وازتوجه شاه صفی بتجار و اتباع انگلیس در ایران سپاسگزاری کرده بود. شاه صفی سفیر انگلیس را بگرمی بسیار پذیرائی کرد و در جواب نامهٔ چارلز نامه‌ای نوشت که عین آن را دراینجا نقل میکنیم :

« نظاما للسلطنة و الشوکته و الایاله و الحشمة و العظمة و العز و الامتنان
چارلیس پادشاه انگلیس،

« مکتوب مرغوب صداقت اسلوب حضرت والا منزلت سلطنت و ایالت پناه
« شوکت و عظمت و جلالت دستگاه حشمت و ابهت انتباه پادشاه عالیجاه
« آفتاب کلاه اعظم سلاطین شجاعت آئین فرنگیه اکرم والیان عالیشان
« صاحب تمکین مسیحیه شایستهٔ سریر دولت و سروری رفعت بخش بارگاه
« عدالت و دادگستری زبدهٔ والیان عزت و نوامیس جعل عواقبه خیرا که
« مرقوم قلم مخالصت رقم گردانیده بدینجانب ارسال داشته بودند دربهترین
« زمانی وارد گشته مضامین صداقت آئینش که مبنی از کمال موافقت و
« دوستی و نهایت محبت و یکدلی بود بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور
« انداخته موجب ازدیاد مواد مودت و اتحاد و افزونی مراتب خلت و
« ودادگردید و همواره توجه خاطر مهر تأثیر بآن متعلق و مصروفست.
« که بمراتب زیاده از زمان سابق در میانه طریق محبت و دوستی مرعی
« ومسلوک بوده باشد. سفارشی که درباب عزتمآب زبدةالاعیان کیس **کپیتان** -
« **ولیم** کیس (کذا) نموده بودید شفقت شاهانه همواره شامل حال بوده وهست
« و مقرر فرموده ایم که هرگونه کاری و مهمی درینصوب داشته باشد و
« بوکلاء دیوان اعلی اظهار نماید بلا تأخیر حسب المدعا سرانجام نمایند و در
« مراعات جانب منسوبان آن سلطنت و شوکت قباب خصوصاً **کپیتان ولیم**

۱ - Comte William de Denbigh.

« مذکور و رفقا و مردم ایشان که بدین دیار آمد و رفت مینمایند بهیچوجه ـ من الوجوه تقصیری‌نمیشود . وظیفهٔ خلت و دوستی آنستکه از آنجانب نیز پیوسته این شیوهٔ ستوده مسلوك بوده ریاض الفت و آشنائی را بارسال رسل و رسائل تازگی بخشند و هرگونه کاری و مهمی درینصوب داشته باشند بی حجاب ازروی‌موافقت واتحاد انهاء واعلام نمایندکه توجه و اشفاق دوستانه و اعطاف خسروانه بحصول‌آن موصول گردد . ثانیاً انهای رای‌صداقت اقتضا میگرداندکه در سرکار خاصه شریفه از ارباب صناعت و استادکاران ماهر درهرفن جمعی هستند ودرین اوقات چندنفر استاد صاحب وقوف که یکنفر میناکار و یکنفر وقت وساعت‌ساز و یکنفر الماس تراش و یکنفر زرگراعلی ویکنفرتفنگساز و یکنفرنقاش بالادست ویکنفر توپچی‌آتشباز بوده باشد درسرکار خاصهٔ شریفه ضرورشده ودرولایت ایشان‌هستند ، طریقهٔ محبت‌و یگانگی آنکه بوکلاء عالی‌امرنمایند که استادان‌مذکوررا باشاگردان و مصالح افزار وانکاز مصحوب کسان معتمدخود ارسال گردانند که در سرکار خاصهٔ شریفهٔ همایون بخدمات مذکوره قیام نمایند و در وقت شروع کار بجهة عمله و افزار و انکاز که موقوف علیه کار ایشانست حالت منتظرهٔ نبوده باشدکه هر آینه موجب ازدیاد مواد دوستی خواهد بود . چون غرض تشیید مبانی محبت و وداد و تمهید قواعد موالفت و اتحاد بود زیاده اطناب نرفت ،

« ایام دولت و کامکاری بروفق رضای‌حضرت باری عزاسمه مقرون بوده عاقبت احوال خیر مآل بتوفیقات نا متناهی بخیر و خوبی باد[1] . »

چنانکه از نامهٔ فوق برمی‌آید شاه صفی از پادشاه انگلستان خواسته است که برای او چند نفر استاد ماهر در میناکاری و ساعت سازی و تفنگ سازی و غیره فرستد . درینجا باید متذکر شویم‌که اساساً کارگران بیگانه درایران فراوان بوده اند

۱ ـ این مراسله از کتاب « روابط ایران و اروپای غربی » تألیف آقای دکتر بیانی که خوشبختانه درضمن نوشتن این صفحات بدست نگارنده رسید نقل شده است . آقای دکتر بیانی تصویر اصل مراسله را در کتاب خود طبع کرده اند .

و چنانکه یکی از سیاحان فرانسوی درسفر نامهٔ خود نوشته است ازدولت ایران مزد‌های گزاف هم می‌گرفته اند ، چنانکه حقوق ماهانهٔ برخی ازیشان علاوه بر منزل وخوراك ۲۵۰۰ لیور پول فرانسه بوده‌است[۱] . این سیاح می‌نویسد که کارگران بیگانه فقط برای شاه کار می‌کنند . تاورنیه نیز در کتاب خود از **ردلف** نامی که ساعتساز مخصوص شاه صفی بوده و بالاخره نیز سبب کشتن جوانی ، بامر آن پادشاه بقتل رسیده است نام می برد .

گرچه روابط ایران و انگلستان در زمان شاه صفی کاملا دوستانه بود ، چنا نکه درفصل روابط ایران وهلندهم اشاره کردیم ، درزمان این پادشاه اساسا قسمت مهم تجارت ایران ازصادرات وواردات بدست تجارهلندی فتاد و هلندیها ازپرداخت حقوق و عوارض گمرکی نیز معاف شدند . چون این مسئله مایهٔ نگرانی عمال شرکت هند شرقی انگلستان بود شرکت مزبور از چارلز اول درخواست کرد که باز نامه ای بپادشاه ایران فرستد و رعایت منافع شرکت را توصیه کنند . چارلز در نامه ای که در شوال ۱۰٤٤ (۲۷ مارس ۱٦۳۵ م .) بشاه صفی نوشته حکایت کرده است که بتجار انگلیسی بر خلاف قرار دادها و وعدهای شاه ایران در موقع معین و بحدکافی ابریشم تحویل نمیشود و ازین جهة بایشان زیان فراوان میرسد و بهمین سبب ازو درخواست کرده اند که اعلیحضرت شاه ایران را برعایت جانب ایشان و اجرای فرامینی که پیش ازین دربارهٔ تجارت نمایندگان شرکت هندشرقی صادر کرده اند متوجه سازد تا بوزرا و مأمورین مسئول دستور دهند که احترام نمایندگان مزبور را مرعی داشته و مطابق مقررات و قرار دادهای سابق در موقع معین بقیمتی که از پیش تعیین شده است بایشان آنچه ابریشم لازم دارند تحویل دهند .

شاه صفی درجوابی که باین نامه داده نوشته است که تجار انگلیسی در کشور ایران بآزادی تجارت می کنند و هیچکس مانع کار ایشان نیست و او نیز انتظار

۱ـ سفر نامهٔ **سانسون** کشیش مبلغ مسیحی که در سال ۱٦۸۳ میلادی (۱۰۹٤ ه . ق) بایران آمده است .

دارد که در انگلستان با تجار و اتباع ایرانی بمهربانی رفتار شودو کسی مخل تجارت و خرید و فروش امتعهٔ ایشان نگردد.

با وجود این دائرهٔ تجارت هلندی‌ها در ایران روز بروز توسعه می‌گرفت و آتش رقابت ایشان با انگلیسیها تندتر میشد. در سال ۱۰۴۹ هـ. (۱۶۳۹ م.) انگلیسیها برای اینکه بنیان تجارت خودرا در خلیج فارس استوارتر کنند ازحاکم بغداد اجازه گرفتند که محمولات خود را در در بصره پیاده کنند و در عراق عرب با هلندیها برقابت پردازند، ولی ازین امر نیز نتیجهٔ موثری بدست نیامد و برایشان مسلم گردیدکه اگر بخواهند در اقدامات خودکامیاب شوند باید در آن بندر تجارتخانهٔ ثابتی داشته باشند و بالاخره در سال ۱۰۵۳ هـ. (۱۶۴۳م) در آنجا تجارتخانه‌ای تأسیس کردند.

روابط ایران و انگلیس در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان

در همین اوان بسبب اختلافی که میان دولت ایران و هلندیها پدید آمد، هلندیها کشتیهای جنگی چند درخلیج فارس گرد آورده بقلعهٔ قشم و سواحل خلیج حمله بردند و امتیازات تازه ای از شاه عباس دوم گرفتند. برخلاف اوضاع تجارت شرکت هند شرقی انگلیس در بندر عباس بکلی مختل شده بود و زمانی که کار هلندی‌ها ودولت‌ایران بمجادله کشیده‌بود[1] عمال شرکت ازترس‌جنگ اموال تجارتخانهٔ بندر عباس را ببصره انتقال دادند.

ولی هلندیها که ازپیشرفت کار خود درایران گستاخ شده بودند کشتی‌هائی ببصره فرستادند و تجارتخانهٔ انگلیسی آنجا را ویران کردند و در همان اوقات مسقط را هم از دست پرتغالیها بدر آوردند و چون در سال ۱۰۶۲ هـ. (۱۶۵۲ م.) در اروپا میان انگلستان و هلند بسبب تصویب «فرمان کشتی‌رانی» در پارلمنت انگلیس، جنگی روی داد رقابت تجارتی ایشان در هندوستان و ایران بخصومت و جنگ مبدل شد که شرح آنرا در فصل پیش نگاشته ایم[2].

---

۱ ـ رجوع شود بصفحهٔ ۹۷   ۲ ـ بصفحات ۹۸و۹۹ مراجعه شود

ضمناً دولت ایران‌هم از اختلافات انگلستان و هلند استفاده کرد وقسمتی از امتیازات ایشان را لغو نمود و از آنجمله از ادای مبلغی که همه سال از بابت عوائد گمرکی بندر عباس بانگلیسیها داده میشد خودداری کرد. بهمین سبب شرکت هند شرقی باز بپادشاه انگلستان، که آنزمان چارلز دوم بود، متوسل شد و او در سال ۱۰۸۱ ه. (۱۶۷۰ م.) بشاه سلیمان درین باب نامه ای نوشت که مضمون قسمتی از آن بقرار ذیل است :

«... شرکت هند شرقی بانهایت خضوع بما نوشته‌است که ازپنجاه سال پیش در ازای خدمات مهمی که بخرج خود بجد اعلای اعلیحضرت، شاه عباس بزرگ کرده و مخصوصاً بسبب کمکی که در گرفتن قلعهٔ قشم و جزیرهٔ هرمز با آن پادشاه بزرگ نموده، بموجب مادهٔ سوم از قرار داد مخصوص، علاوه بر امتیازات دیگری که بشرکت اعطا شده مقرر گردیده است که نصف عوائد گمرکی مال التجاره هائی که از جانب هرمز وارد و صادر میشود بشرکت تأدیه گردد و اکنون شرکت مزبور شکایت می‌کنند که چندسال است مأمورین اعلیحضرت عمال آن را از قسمتی ازحقوق خود محروم داشته اند و از سهم عواید گمرکی شرکت نیز بقدری کاسته اند که در سال بهزار تومان‌هم نمیرسد...»

سپس از شاه سلیمان خواهش کرده بود که در بارهٔ پرداخت سهم شرکت از عوائد گمرکی بمأمورین خود دستور های اکید بدهد تا آنچه را که از پیش نپرداخته اند بپردازند ودرآتیه نیز مطابق قرارداد رفتار کنند.

ولی ازین نامه نتیجه ای گرفته نشد و چنانکه شاردن در سفر نامهٔ خود نوشته است شیخ علیخان زنگنه وزیر اعظم که از آمدن سفیر انگلیس باصفهان و مضمون نامهٔ چارلز دوم متغیر شده بود روزی بنمایندهٔ شرکت هند شرقی که ظاهراً درینزمان **اتین فلر** نام بوده‌است، گفت : معلوم میشود این تو هستی‌که دائماً انگلیسی‌ها را بتکرار درخواست های بی معنی تحریك می‌کنی و هرروز دو ذرع پارچهٔ سرخ بدوش یکنفر انداخته سفیر تازه ای برای ما می فرستی ! دولت ایران



تصویر شاه عباس ثانی

کار یکی از نقاشان فرنگی در زمان پادشاهی او

از موزهٔ «پی ناکوتک جدید» در مونشن



تصویر شاه عباس ثانی

کار یکی ازنقاشان فرنگی در زمان پادشاهی او

از موزهٔ «بی ناکوتك جدید» در مونشن

تا کنون هزار بار اجرخدمتی را که انگلیسیها کرده اند داده است و آنکه اول بار برخلاف قرارداد رفتارکرده ما نیستیم بلکه شمائید و ما حق داریم که آن قرارداد را لغو شده بدانیم .

تا آخر قرن دوازدهم هجری قدرت و نفوذ هلندی ها در خلیج فارس ازانگلیسیها بمراتب بیشتر بود ولی در اواخر این قرن در اروپا حوادثی روی‌داد که مایهٔ ضعف ایشان گردید .

در سال ۱۰۸۳ ه . (۱۶۷۲ میلادی) لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه با دولت هلند ، بسبب اینکه در امر اختلاف فرانسه و اسپانی مداخله کرده بود ، از در جنگ در آمد وچهارسال بعد **دوکن**[1] دریا سالار فرانسوی نیروی دریائی هلند را که **رویتر**[2] دریا سالار معروف‌هلندی فرمانده آن بود دربحرالروم شکست سخت داد . دولت انگلستان که نخست از فرانسه طرفداری میکرد ، بالاخره بسبب اینکه ملت‌انگلیس با فرانسه مخالف بودند با هلند صلح کرد و مانند سایر کشور های اروپائی بهوا خواهی آن‌دولت برخاست . از سال ۱۱۰۱ هجری (۱۶۸۸ م .) نیز چون **ویلیام دورانژ**[3] رئیس‌دولت‌هلند بپادشاهی‌انگلستان‌رسید دولت‌انگلیس نیزمانند هلند برضدفرانسه‌دراتحاد**اکسبورگ**[4] شرکت‌کردوازینزمان‌سیاست هلندتحت‌الشعاع سیاست انگلستان واقع شد و اختلافات آن دو کشور از میان برخاست .

در همین اوقات هلندی ها بسبب ستمکاری و اجحافات فراوانی که در هندوستان و دریاهای مشرق می‌کردند بنیان اعتبار و مقام خود را سست نمودند و در اواخر قرن دوازدهم هجری باز کار تجارت انگلیسیها رونقی‌گرفت .

از طرفی صورت شرکت هندشرقی نیز تغییر یافت وازنیمهٔ دوم قرن هفدهم عمال آنشرکت کم‌کم کار تجارت را باسیاست درآمیختندو چون سرمایه داران تازه ای نیز از انگلستان درین شرکت داخل شدند دائرهٔ معاملات و نفوذ آن در هندوستان و مشرق وسعت گرفت . در سال ۱۱۰۱ (۱۶۸۸ م .) نیز دولت انگلستان جزیرهٔ

۱ - Duquesne.
۲ - Ruyter.
۳ - William d'Orange.
۴ - La Ligue d'Auxbourg.

بمبئی را که پرتغالیها رها کرده بودند در مقابل اجارهٔ ناقابلی بشرکت هند شرقی سپرد و بعمال شرکت اجازه داد که برای انجام مقاصد خویش سپاهی ترتیب دهند و ادارهٔ بمبئی را خود در دست گیرند و بهمین سبب مرکز شرکت از بندر سورت به بمبئی انتقال یافت.

پس از آن کم کم شرکت در صدد تحصیل مستملکات و تصرف اراضی برآمد و در هندوستان سیاست استعماری پیش گرفت. ولی پیشرفت کار شرکت در انگلستان مایهٔ حسادت و رقابت شدید سایر تجار گردید، چنانکه درسال ۱۱۱۰ ه. (۱۶۹۸ م.) جمعی از تجار انگلیسی شرکتی بنام «شرکت‌عمومی تجارت هندشرقی» تأسیس کردند و از پارلمنت انگلستان قانونی گذرانیده امتیاز انحصاری تجارت مشرق را که پیش از آن بشرکت هند شرقی عطا شده بود لغو نمودند و از آنپس رقابتهای سخت میان شرکتهای مذکور و شرکتهای دیگری که تدریجاً تأسیس میشد درگرفت ولی بزودی معلوم شد که این رقابتها بزیان اصول تجارت و سیاست انگلستانست وبالاخره در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۸ م.) تمام شرکتهای قدیم بایکدگر متحد شدند و شرکت بزرگی بنام «شرکت تجار انگلیسی برای تجارت هند شرقی» تأسیس کردند و از آنپس شرکت هند شرقی صورت مؤسسه‌ای عمومی و ملی یافت. ضمناً پادشاه انگلستان هم رؤسای شرکت را بمقامات رسمی سفارت دردربار پادشاهان هندوستان و قونسولی رسمی دولتی گماشت و بدینطریق برنفوذ و قدرت شرکت بمراتب افزوده شد.

روابط ایران و انگلستان دراواخر پادشاهی صفویه

پس ازمرگ شاه سلیمان جانشین اوشاه سلطان حسین، چنانکه در فصل پیش اشاره کردیم بانگلیسیها بیش از هلندیها متمایل بود. چنانکه روزی باجمعی از زنان حرم در اصفهان بتجارتخانهٔ انگلیسی رفت و به **مستر بروس**[۱] رئیس تجارتخانه یکدست لباس و یك شمشیر مرصع خلعت داد و امر کرد که حق السهم یکسالهٔ شرکت را نیز از بابت عوائد گمرکی بندر عباس بپردازند[۲]. انگلیسیهاهم ازو پذیرائی شایانی کردند و

---

۱ - Mr. Bruce

۲ - بصفحه ۱۱۰ رجوع شود،

تمام انبار های شرکت را باختیار وی نهادند تا باهمراهان خود هرچه میخواهد بردارد.

درسال ۱۱۱۷ هـ. (۱۷۰۵ م.) خلیج‌فارس عرصهٔ جولان‌دزدان دریائی گردید و چون انگلیسیها از عهدهٔ دفع ایشان بر نیامدند از اعتبار و نفوذشان در ایران اندکی کاسته شد[1]. پس‌ازآن درسال ۱۱۳۱ هجری (۱۷۱۸ م.) اعراب مسقط ببحرین تاختند وآنجزائر را بتصرف آوردند. سپس بتحریك دولت عثمانی که میخواست ازحملهٔ افاغنه بایران و اوضاع مشوش این‌کشور استفاده کند برخی‌از جزائرساحلی‌ایران و از آنجمله جزیرهٔ قشم را نیز متصرف شدند. سردار شجاع‌ایران لطفعلی خان، برادر فتحعلی خان اعتمادالدوله وزیر اعظم شاه سلطان‌حسین، در صدد دفع ایشان برآمد ولی چون محمود افغان ازقندهار بکرمان تاخته بود ناگزیر ازدفع اعراب چشم پوشیده بجلوگیری وی شتافت وجزائر مزبور در تصرف اعراب ماند.

در سال ۱۱۳٤ نیز جمعی از بلوچها بایالت کرمان و فارس تاختند و شهر لار را متصرف شدند وچهار هزار تن ازسواران خود را برای تصرف بندر عباس فرستادند ولی انگلیسیها و هلندیها با ایشان از در جنگ درآمدند و تجارتخانهای خود را از خطر یغماگری آنقوم حفظ کردند.

...

تاریخ روابط انگلستان باایران‌درزمان صفویه درینجا بپایان میرسد وخلاصهٔ‌روابط ایشان در دور های بعد تا آغاز سلسلهٔ قاجاریه‌بقرار ذیلست:

در دورهٔ تسلط افاغنه برایران تجارتخانهای انگلیسی و امثال آن دراصفهان بسته شد و بندرعباس وجزائر جنوب نیز غالباًطرف حملهٔ افاغنه وشیوخ عرب‌بود. نادرشاه درآغازامر ازانگلیسیها دلخوش نبود و بایشان با دیدهٔ بدبینی مینگریست. زیرا زمانی که نادر بعنوان مساعدت با امام عمان (سیف‌بن سلطان ثانی) و فرونشاندن آتش طغیان اتباع وی پنجهزار پیاده و هزار و پانصد سوار بعمان فرستاد انگلیسیها کشتیهای خودرا برای حمل این سپاه ازو مضایقه کرده ولی هلندیها یك‌کشتی دراختیاروی نهاده‌بودند[2]. اما پس از آنکه بتخت پادشاهی نشست رفتار خود را با انگلیسیها تغییر

---

[1] ۱- درین اوقات نمایندهٔ شرکت هندشرقی دراصفهان نخست‌مستراون«Owen»نام بود که در ربیع الاول سال ۱۱۱۷ (ژوئیهٔ ۱۷۰٤) درگذشت. پس‌ازومسترکرون « Crown » نامی رئیس تجارتخانهٔ‌انگلیسی‌اصفهان گردیدواونیز درماه رجب سال ۱۱۸ هـ. (اوریل۱۷۰٦ م.) وفات یافت و مسترلك « Lock» نام بریاست رسید.

[2] ۲ - عمان از سال ۱۵۰ تا ۱۱۵۷ در تصرف ایران بود.

داد وباایشان بطریق‌دوستی رفت ، لکن در مدت سلطنت خویش از اعطای امتیازات تازه بشرکت هند شرقی خودداری کرد و فقط بتجدید امتیازات گذشته و پرداختن سالی هزار تومان از بابت عوائد گمرکی بندر عباس رضا داد.

پس‌از قتل نادر باز اوضاع ایران دچار اختلال‌گردید و اینحال چنانکه درتاریخ‌ایران باید دید ، تاظهور کریم خان باقی بود . در سال ۱۱۶۵ تجارتخانهٔ انگلیسی در اصفهان بسته شد و از آنپس دیگر مفتوح نگردید. درسال ۱۱۷۳ ۱۷۵۶م.) چون در اروپا میان انگلستان و فرانسه آتش جنگ روشن بود چهار کشتی فرانسوی ببندر عباس آمده تجارتخانهٔ انگلیسی را گلوله باران کردند و عمارت‌آن را آتش زده اموال تجارتخانه را بیغما بردند. پس شرکت هندشرقی ناچار تاسال ۱۱۷۷ه (۱۷۶۳ م .) مرکز تجارتی خود را در سواحل خلیج فارس ازبندر عباس موقتاً ببصره انتقال داد . در همان اوان کریم خان بشرکت اجازه داد که تجارتخانه ای در بندر بوشهر دائر کند و در آنجا بتجارت پردازد ، ولی درحدود سال ۱۱۸۳ه ۱۷۶۹ م .) میان انگلیسیها با کریمخان برهم خورد و ایشان تجارتخانهٔ خود را در بوشهر بستند و بصره مرکز تجارت شرکت هند شرقی گردید . چهارسال بعد بسبب بروز طاعون در بصره و بغداد باز نمایندگی‌شرکت مزبور ازبصره ببوشهر انتقال یافت و دسته‌ای ازعمال شرکت با دو کشتی‌انگلیسی‌از بصره عازم بمبئی شدند ، لکن کریمخان که نسبت بانگلیسیها خشمگین‌بود چند کشتی بسر راه ایشان فرستاد و یکی‌از کشتیهای دوگانهٔ انگلیسی را اسیر کرد و دو تن ازکار کنان شرکت را بشیراز برده یکسال در حبس نگاهداشت .

پس از مرگ کریمخان دورهٔ نفوذ وتسلط ایران در خلیج فارس بپایان رسید وازآنپس قدرت انگلستان در آن دریا رو بفزونی نهاد وچون تاریخ ایندوره ازموضوع این کتاب خارجست از بیان آن خودداری میکنیم .

منابع مهم این فصل

کتب مهمی که مأخذ نگارش تاریخ روابط ایران و انگلستان در دورهٔ صفویه بوده بقرار ذیلست:

۱ — **کتاب دن ژوان ایران** ، ترجمهٔ « لواسترانج » مستشرق انگلیسی. طبع لندن سال ۱۹۲۶ .

۲ — **شرح مسافرت برادران شرلی** ، طبع لندن در سال ۱۸۲۵ م . و ترجمهٔ آن بفارسی .

۳ — **شاه عباس اول** ، تالیف « لوسین لوئی بلان » طبع پاریس درسال ۱۹۳۲

٤ — سفرنامهٔ **کرنلیوس دوبروین** ، شوالیه و نقاش هلندی (برای شرح حال این مسافر بقسمت ضمیمهٔ این کتاب مراجعه شود) .

۵ — سفرنامهٔ **شوالیه شاردن** فرانسوی ، درده مجلد ، طبع رون درسال ۱۷۲۳ م (شرح حال او در روابط ایران و فرانسه در مجلد دوم این تألیف خواهد آمد.)

٦ — **ایران و مسئلهٔ ایران** ، تالیف لرد کرزن «G. Curzon» ، چاپ لندن در سال ۱۸۹۲ ، دومجلد .

۷ — سفرنامهٔ **پی یترو دلاواله** ایتالیائی ، ۸ مجلد ، طبع رون درسال ۱۷٤۵ م. (برای مختصر شرح حال او بحاشیهٔ صفحات ٤٤ و ٤۵ این کتاب رجوع کنید .

۸ — کتاب **خلیج فارس** تالیف « سر آرنلد ویلسن » انگلیسی ، طبع اکسفورد در ۱۹۲۸ ، و ترجمهٔ آن بقلم آقای محمد سعیدی در ۱۳۱۰ هـ . ش .

۹ — سفرنامهٔ **ژان باپتیست تاوریه** فرانسوی ، در دو مجلد ، چاپ پاریس درسال ۱٦۹۲ م . و ترجمهٔ فارسی آن . (شرح حال او در روابط ایران و فرانسه خواهد آمد) .

۱۰ — **وضع کشور ایران** ، تالیف « سانسون » کشیش مبلغ مسیحی که در سال ۱٦۸۳ میلادی بایران آمده است .

۱۱ — نخستین سفر روسیه و ایران **آنتونی جنکینسن** ، تالیف دلمارمرگان « Delmar Morgan » وکوت «C. H. Coot» طبع لندن در ۱۸۸۵ .

۱۲ — ترجمهٔ فارسی **تاجگذاری شاه سلیمان** ، تألیف شوالیه شاردن .

۱۳ — سفرنامهٔ **دن گارسیا دوسیلوا** ، طبع پاریس در سال ۱٦٦۹ میلادی (رجوع شود بصفحهٔ ۹۱ این کتاب) .

۱٤ — **سفرنامهٔ سر تماس هربرت** ، طبع لندن در ۱٦۷۷ م .

۱۵ — **عالم‌آرای عباسی**، تالیف اسکندر بیگ منشی ترکمان.

۱۶ — یادداشتهای تاریخی راجع بتجارت انگلستان با ممالك آنسوی خزر، تالیف **جناس هانوی**.

۱۷ — ترجمهٔ تاریخ **سرجان ملکم** سفیر انگلیس در دربار فتحعلیشاه.

۱۸ — سفرنامهٔ **ماندلسلو** «J. A. Mandelslo» ترجمهٔ فرانسه آدام ویکفور — «A. de Wicquefort» طبع پاریس در ۱۶۷۹ م.

۱۹ — سفرنامهٔ **اولئاریوس** (A. Oléarius) سفیر فردریك دوك هلشتاین که درسال ۱۰۴۶ (۱۶۳۷ م.) بایران آمده‌است (برای مختصرشرح‌حال او بصفحهٔ ۹۶ این کتاب مراجعه شود).

۲۰ — یادداشتهای **پیری** «W. Parry» راجع بسفرآنتونی‌شرلی، طبع لندن در سال ۱۶۰۱ م.

۲۱ — «تاریخ سفر های دریائی، و زمینی» تالیف **پورچاس** «S. Purchas» طبع گلاسگو در ۱۹۰۵، ۸ مجلد.

۲۲ — کتاب «**وضع ایران** در ۱۶۶۰»، تالیف پررافائیل دومانس فرانسوی طبع شارل شفر در ۱۸۹۰ م.

۲۳ — مقدمهٔ مفصل «**شارل‌شفر**» برکتاب «وضع ایران در سال ۱۶۶۰» رفائیل دومانس.

۲۴ — **سرگذشت سرآنتونی شرلی**، تالیف سردنیس‌رس «Sir. D. Ross» طبع لندن در ۱۹۳۳.

۲۵ — **احسن‌التواریخ**، تالیف حسن‌بیك روملو.

۲۶ — **تاریخ ایران**، تالیف سایکس «P. M. Sykes» طبع‌لندن در ۱۹۱۷ دومجلد.

۲۷ — **دائرة‌المعارف اسلامی، بزبان فرانسه.**

۲۸ — **منتظم ناصری**، مجلد دوم، تالیف محمد حسنخان صنیع‌الدوله.

۲۹ — «**زیبائیهای ایران** و شرح آنچه درین کشور قابل توجه است»؛ تالیف «**آندره دولیه‌دلاند**» «A. Daulier-Deslandes» که همراه تاورنیه بایران آمده بود طبع پاریس در سال ۱۶۷۳.

۳۰ — **قدیمترین روابط ایران و روس**، نگارش آقای سید محمدعلی جمال‌زاده ضمیمهٔ دورهٔ دوم مجلهٔ کاوه.

٤ ـــ روابط ایران و آلمان

روابط ایران و آلمان در زمان شاه اسماعیل‌اول

پس از آنکه شاه اسماعیل اول در ایران بپادشاهی رسید و با تأسیس دولت مقتدری در مشرق متصرفات عثمانی، با سلطان سلیم خان اول (۹۱۸ تا ۹۲۶ هـ.) مخالفت و جنگ‌آغاز کرد، پادشاهان اروپا که از قدرت ترکان عثمانی و پیشرفتهای ایشان در اروپا نگران و اندیشناك بودند، با وی از در دوستی و اتحاد درآمدند و شاه اسماعیل هم پس از شکست **چالدران** (اول رجب ۹۲۰هـ. ـ ۲۳ اوت ۱۵۱٤م.) درصدد برآمد که با دولتهای‌اروپا، مخصوصاً با مجارستان و آلمان و جمهوری و نیز، که از جانب مغرب همسایگان عثمانی و معرض حملات آندولت بودند متحد گردد تا بیاری یکدیگر از دو سو بردشمن تاخته اورا ناچیز کنند.

از جملهٔ مراسلات شاه اسماعیل بپادشاهان و رؤسای ممالك مزبور یکی نامه ایست‌که در سال ۹۲۹ هـ. به **کارل پنجم**[۱] (معروف به‌شارلکن[۲]) امپراطور آلمان بزبان لاتینی نگاشته وعین این نامه در مجموعه ای‌که بعنوان «مراسلات‌کارل پنجم[۳]» بچاپ رسیده موجود است و ترجمهٔ پارسی آن بقرار ذیلست:

« **به‌کارل پسر فیلیپ**

« المجدلله فی‌السموات والسلم‌علی‌الارض ...

« اگر بخواست‌خدا این‌نامه بدست شمارسیدخواهیددانست‌که **فرپطرس**[٤] از طرف پادشاه مجارستان[٥] با نامه‌ای نزد ما آمد وما نامهٔ آن پادشاه را بـا

---

۱ ـ Karl V ـ این‌پادشاه در سال ۹۲۲ (۱۵۱٦ م.) بسلطنت اسپانی و درسال ۹۲۵ (۱۵۱۹م.) بامپراطوری‌آلمان رسید.

۲ ـ Charles-Quint.

۳ ـ Karl Lanz, Correspondenz des Kaiser Karl V, Leipzig, 1844.

٤ ـ Frater Petrus de Monte Libano.

٥ ــ ظاهراً مقصود لودویك دوم (لوی‌دوم) پسر ولادیسلاس ششم (Wladislas VI) باشد که در سال ۹۲۲ (۱۵۱٦ م.) بپادشاهی رسید و در سال ۹۳۳ (۱۵۲٦ م.) در جنك با سلطان سلیمان خان قانونی شکست یافت ودرضمن فرار درمردابی هلاك شد.

مسرت خاطر خوانديم و اكنون فريطرس مذكور را حامل اين نامه ميسازيم و اميدواريم كه وصول آن مايهٔ خرسندی شما گردد. ازشما با اصرار تمام انتظار دارم كه در خواهشهای من دقت كنيد. ما بايد در ماه آوريل (مقصود اوائل بهاراست) با هم ازدو جانب بردشمن مشترك خويش سلطان عثمانی حمله كنيم. از ماه آوريل تا هر وقت كه فتح نصيب ما گردد بايد بجنگيم. سفيری هم وقتی از طرف پادشاه **سوزيتانی**[1] از راه تبريز پيش ما آمده بود و بتوسط او بپادشاه مزبور نامه ای نوشتيم ولی تا كنون جوابی ازو نرسيده است. چنانكه از رعايای عثمانی شنيده ام پادشاهان عيسوی با يكدگر در جنگ و جدالند واين مايهٔ حيرتست، زيرا كه مخالفت ايشان باهم بر جسارت دشمن خواهد افزود. بهمين سبب بپادشاه مجارستان نوشتم كه ازدشمنی باپادشاهان اروپا برهيز كند، چه ميدانم كه اوبعزم جنك با آن اعليحضرت سپاهی فراهم كرده و با فرستادن ايلچی ونامه ميخواهد مرا نيز درين امر باخود متحد سازد. ولی من پيوسته درخواست اورا رد كرده ام زيرا چنانكه شما ميگوئيد ميخواهم در سعادت و بد بختی با شما يار باشم وهركه متحد خويش را تنها گذارد وبدو خيانت كند مستوجب جزای خداوند قادرقهار است. بنا بر اين لازمست كه زود تر بتهيهٔ سپاه اقدام كنيد واميدوارم كه برای تحريك و تحريض شما بنوشتن مراسلات ديگری نياز نباشد، چه مسافت دور است و فرستادن نامه دشوار، مخصوصاً كه سلطان عثمانی دريا ها را درتصرف دارد وفرستادن سفرای ديگر جزين سفير برای ما ميسر نيست. البته بسلطان پيمان شكن عثمانی اعتماد نكنيد. سلطان كسی است كه بر اتحاد و سوگند وفا داری وقعی نمی نهد و در راه نابود كردن شما از هيچكاری دريغ ندارد. اين دشمن اجدادی چنان عهد شكن است كه قطعاً با شاهنشاه بزرگی كه در كشور آلمان پادشاهست براستی سخن نخواهد گفت.

تحريراً فی شوال سال ۹۲۹ الحمدلله رب العالمين آمين آمين

دوستدار شما **شاه اسماعيل صفوی پسر شيخ حيدر**

۱ ـ مقصود از سوزيتانی معلوم نشد كجا بوده است.

❀❀❀

چنانکه در فوق اشاره کردیم این نامه بخط لاتینی نوشته شده و ظاهراً نویسندهٔ آن همان فرر پطروس سفیر پادشاه مجارستان بوده است . نامهٔ مذکور پس از دو سال بدست امپراطور آلمان رسید وکارل در جواب آن بخط لاتینی نامه‌ای بتوسط کشیش مذکور برای شاه اسمعیل فرستاد ، در صورتیکه شاه اسمعیل متجاوز از یکسال پیش از آن در گذشته بود . ترجمهٔ نامهٔ امپراطور آلمان ازینقرار است :

بشاهزادهٔ والا تبار و توانا شاه اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران

برادر و بهترین دوست ما

« کارل‌شاهزادهٔ والاتبار که از پرتو الطاف‌الهی ، امپراطورروم‌وعالم‌مسحیت و آلمان و پادشاه ممالك اسپانی و هردو قسمت خاك « سیسیل» و « ناوار » و « غرناطه » وجزائر « بالئار » و جزائر سعید[1] و هند و« کشور طلای تازه »[2] وامیر زمینهای دور دست در افریقا و امرت نشینهای آلمان‌وفرانسه است .... برای پادشاه پرهیزکار وسعادتمند شاه‌اسمعیل صفوی‌که پادشاه‌ایران و برادر و دوست‌ماست‌ازخدای قادر عالمیان‌که خدای سه گانهٔ یکانه[3] است آرزومند کامیابی و سعادتیم .

« ای‌پادشاه عالیمقام وای برادرمحبوب ، درسال‌پیش شخصی‌پطروس‌نام از کشیشان مارونی جبل لبنان از جانب شما نامه‌ای‌آورد که درآن ازطرف آن پادشاه دعوت بجنگ برضد دشمن مشترك سلطان عثمانی شده بودیم و بایستی درماه آوریل‌متفقاً‌داخل‌این‌جنگ‌شویم. ولی‌از قضای‌بدنامه درموقعیکه آن اعلیحضرت معین‌کرده بودند هنوز بما نرسیده بود تا بفراغ خاطر قراری در آن باب داده شود . بعلاوه بسیار تعجب کردیم که نامهٔ مزبور بر خلاف

---

۱ - Les iles Fortunées

۲ - مقصود امریکای جنوبیست که آنزمان در تصرف دولت اسپانی‌بود .

۳ - عیسویان خدارا یگانه و درهمانحال متجلی بصورِ سه گانهٔ پدر وپسر وروح‌القدس‌میدانند

آنچه درمیان پادشاهان مرسوم و معمول است مهر وامضاء نداشت وبهمین سبب چندی دراعتبارآن نامه وقبول قاصدمرددبودیم، ولی‌نظربدوستی‌ومودتی که در میانست با اشتیاق خاص فرستاده و نامه را پذیرفتیم واگر درجواب تأخیری شده بسبب آن بوده است که پیوسته در انتظار وصول اخبار تازه از جانب شما و تعیین تکلیف امر خطیری که سخن اقدام بدان درمیانست بوده‌ایم ، ولی‌درین مدت هیچگونه خبری نرسید و حتی شنیده شدکه آن اعلیحضرت را گزندی رسیده ودر گذشته‌اند. امیدواریم‌که این اخبارخالی از حقیقت باشد. عجالة نگرانی ما بسیار است ، زیرا گرد آوردن سپاه برای جنك با سلطان خالی از اشکال نیست ، ازین گذشته چند ماه بسختی بیمار بودیم و بعلاوه پادشاه فرانسه [1] ما را بجنك با خود بر انگیخت و در جنگ سختی که با ماکرد شکستهای بسیار خورد وخود نیز اسیر سرداران ما گردید. انك که بیاری خدا چنین فتحی نصیب ما گشته چون پیوسته آرزومند صلح و آرامش در خاك عیسویان بوده ایم ، امید کامل داریم که دیگر کاری جز آنکه بنا بر میل واشتیاق مشترك برضد ترکان عثمانی‌بجنك پردازیم نمانده است ، بهمین سبب همین فرستاده را باز نزد آن اعلیحضرت بازمیگردانیم تامراتب‌را در بارهٔ تصمیم مابجنك بعرض‌رساند. شما نیز مقاصد خود را بتوسط کسانی که طرف اعتماد کامل هستند باطلاع ما برسانید ودر این امر هر چه زودتر اقدام شود مناسبتر است ، چه ما کاملا حاضریم که با قوای خود و سپاه متفقین آن اعلیحضرت بجنگ با این دشمن بی آزرم بپردازیم . امید است‌که خدای متعال بآن اعلیحضرت صحت و سلامت عطا فرماید و تمام درخواستهای ایشان را اجابت کند.

نوشته‌شددر ٢٥ اوت‌سال ١٥٢٥ میلاد [2] نجات‌دهندهٔ‌مامسیح ،درشهرماتولدو [3] .

---

١ ـ مقصود فرانسوای‌اول پادشاه‌فرانسه‌است (١٥١٥ تا ١٥٤٧ م. ـ ٩٢٠ تا ٩٥٤هـ.)

٢ - مطابق با ٦ ذی‌القعدهٔ ٩٣١ هجری

٣ - Toledo

***

از سرنوشت فرر پطروس درسفر دوم او بایران هیچگونه اطلاعی در دست نیست. متجاوز از یکسال پیش از آن که او از آلمان باردیگر عازم ایران گردد شاه اسمعیل اول در گذشته و شاه طهماسب بجای او نشسته بود و چون این پادشاه بسیار متعصب و مقدس بوده و پادشاهان اروپا را کافر و نجس میشمرده است میتوان تصور کرد که بنامهٔ کارل جوابی نفرستاده باشد.

چهار سال بعد باز کارل پنجم سفیری بنام یوحنا بالبی[1] بایران فرستاد، ولی چون نامه‌ای که بااین سفیر فرستاده است بازبعنوان شاه اسمعیل نوشته شده معلوم میشود که خبر مرگ این پادشاه هنوز باروپا نرسیده بوده، مضمون نامهٔ امپراطور آلمان مختصراً بقرار ذیلست:

« شاهزاده والاتبار توانا، برادر و دوست گرامی، خبر کارهای آن پادشاه که بنیروی شجاعت و کاردانی و تدبیر تمام امرای مشرق زمین را مطیع خویش ساخته است باز بگوش ما رسید و میدانیم که آن پادشاه پیوسته سپاه وقوای خود را برضد دشمن خارجی بکار برده و همواره با مخالفان ستمکاری و استبداد همعهد و دوست بوده اند. چون ما نیز درین باب با آن پادشاه موافقت کامل داریم یوحنا بالبی را که از نزدیکان وامرای لشکر و اعیان در بار امپراطوری و بکمال صداقت و وفاداری نسبت بما معروفست بخدمت فرستادیم تا مقاصد شخصی مارا بعرض آن اعلیحضرت برساند و درخواستهای مارا بگوید. متمنی است که مشار الیه را طرف اطمینان و اعتماد کامل شناخته و عرایض وی را عین واقع بدانند و چنانکه بر آن اعلیحضرت معلوم گردید که مقصود حقیقی ما تأمین سعادت وآزادی عالم انسانیت است درانجام این مقصود مبارك که فی الحقیقه شایستهٔ پادشاهانست با تمام قوای خویش بمساعدت ما برخیزند. بدیهی است اگر

[1] Johann Balbi -

ازما خدمتی برآید که شایستهٔ مقام آن اعلیحضرت باشد درارجاع آن‌مضایقه نخواهندکرد ، که با کمال صداقت وحقیقت بانجام آن همت خواهیم گماشت وامیدواریم‌که خداوند طول عمر آن پادشاه والا جاه را زیاد فرماید .

نوشته شد در شهر تولدو ، بتاریخ ۱۵فوریه سال ۱۵۲۹ میلادی[۱] مطابق دهمین سال پادشاهی ما در قلمرو ممالك روم و در چهاردهمین سال جلوس ما بتخت شاهی .

کارل

بپادشاه والا تبار توانا مقتدرترین‌سلاطین مشرق پادشاه سعید پرهیزکار شاه اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران، دوست و برادر گرامی ما .

☆☆☆

بالبی مخصوصاً دستور داشت که شرح فتوحات کارل و جنگهای او را با فرانسوای‌اول واسیرشدن پادشاه‌فرانسه‌را بدست سپاه او ، برای پادشاه ایران نقل کند و مخصوصاً بگوید که امپراطور آلمان پادشاه فرانسه را بدین شرط رها کرده در موقع‌جنگ با سلطان عثمانی شخصاً بکمك وی‌آید ولی‌پادشاه فرانسه با اینکه‌دو پسرش بگروگان دردربار امپراطورند باز باونیزیها وسلطان‌عثمانی قرار داد‌ی‌بسته‌است‌وسلطان بتحریك او بخاك مجارستان تاخته و پادشاه آنجا که شوهر خواهر امپراطور است درین جنگ هلاك گشته و اینك برادر امپراطور[۲] پادشاه مجارستان شده است ، و اکنون‌امپراطور وبرادرش مصمم شده اند که یکی ازجانب ایتالیا و دیگری از طرف مجارستان‌بممالك‌سلطان‌عثمانی‌حمله برندوازپادشاه‌ایران‌نیزامید مساعدت‌دارندومنتظرند که پادشاه صفوی اگرهم برای‌جنگ باسلطان‌عثمانی مهیانیست لا اقل قوائی‌بسرحدات ممالك اوفرستاده اورا سرگرم دارد وقسمتی ازسپاهش را متوجهٔ مشرق سازد .

---

۱ — مطابق با ششم جمادی‌الاخر ۹۳۵

۲ — مقصود فردیناند اول است که درسال ۱۵۲۶ میلادی (۹۳۳ هـ .) پادشاه مجارستان و در سال ۱۵۵۶ (۹۶۳ هـ .) بجای برادر امپراطور آلمان‌گردید .



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

یوحنا بالبی ازراه بحرالروم و شامات عازم ایران شد و از حلب نیزنامه‌ای بامپراطور نگاشته ورود خود را بدانشهر اطلاع داد و درین نامه نوشته بود که منتظر موقع مناسبیست تا از حلب بجانب ایران حرکت کند ومخصوصاً اطلاع داده بود که پادشاه ایران با سلطان عثمانی بجنك پرداخته[۱] وهنگام آنست که امپراطور نیز اقدام بجنك نماید. ولی در نامهٔ خویش بهیچوجه بمرگ شاه اسمعیل وپادشاهی شاه طهماسب اشاره ای نکرده بود. این سفیر نامه های دیگری نیز از شهر های بین راه بامپراطور نوشته که هیچیك مطلب مهمی ندارد. نتیجهٔ سفر او نیزمعلوم نیست واز جزئیات روابط ایران وآلمان ازاین تاریخ تا زمان شاه عباس بزرگ اطلاع صحیحی نداریم.

روابط ایران و آلمان درزمان شاه عباس بزرك

چنانکه پیش ازین درفصل روابط ایران وپرتغال گفته شده است، شاه عباس بزرگ درسال ۱۰۰۷ ه. (۱۵۹۹ م.) سرآنتونی شرلی وحسینعلی بیگ بیات را بقصد اتحاد با سلاطین اروپا بر ضد سلطان عثمانی و بستن قرار داد هائی برای فروش ابریشم ایران روانهٔ اروپا کرد.

سفرای ایران درپائیز سال ۱۰۰۹ ه. (۱۶۰۰ م.) درشهر پراگ پایتخت بهم بخدمت رودلف دوم امپراطور آلمان رسیدند و او ایشان را با شکوه و جلال بسیار پذیرائی کرد وبافتخار ایشان میهمانیهای بسیار داد و تا زمانیکه سفرا درآلمان بودند یك کالسکهٔ شش اسبهٔ سلطنتی را دراختیارایشان نهاد. پیشنهاد های شاه عباس را نیز دربارهٔ اتحاد برضد ترکان عثمانی پذیرفت ولی برای اینکه بحقیقت مقصود پادشاه ایران پی برد و اتحاد دولتین را برضد عثمانی محقق سازد هیئتی را بسفارت روانهٔ ایران کرد.

ریاست این هیئت با یکی از بزرگزادگان ترانسیلوانی موسوم به **اتی ین کاکاش دوزالون کمنی**[۲] بود واین شخص دستورداشت که از طرف امپراطور باشاه

۱--- مقصود حمله ایست که شاه طهماسب در سال ۹۳۵ ببغداد برد و آنشهر را از ذوالفقار نامی که دعوی استقلال داشت گرفت.

۲ - Etienne Kakasch de Zalonkemeny

عباس قرار دادی برضد سلطان عثمانی منعقد سازد ومخصوصاً ازو قول گیردکه تاشهر تبریز را بتصرف درنیاورده است با سلطان صلح نکند ، و نیز مأمور بود که در مسکو باتسار روسیه در بارهٔ اتحاد دولتین ایران و آلمان برضد سلطان عثمانی مذاکره کنند و اورا نیز بشرکت درین اتحاد دعوت نماید .

کاکاش درروز هشتم ربیع‌الاول ۱۰۱۱ (۲۷ اوت ۱۶۰۲) باهمراهان خود از پراگ حرکت کرد و در روز ۲۳ جمادی اول همانسال بمسکو رسید و پس ازانجام ماموریت خود دردربار تسار عزیمت ایران کرد و از بندر هشترخان بکشتی نشسته پس از سی و یکروز دریا نوردی در ۲۷ صفر سال ۱۰۱۲ بلنگرود وارد شد . از لنگرود قاصدی باصفهان نزد شاه عباس فرستاد تا شاه را از ورود وی بایران آگاه سازد . شاه‌عباس که‌درینزمان‌عازم حمله بآذربایجان و بازگرفتن آن ایالت از ترکان عثمانی‌بود ، ربرت شرلی‌را مأمورپذیرائی‌سفیرامپراطور ساخت وربرت شرلی بلنگرود آمد تا اورا با همراهانش بخدمت برد ، ولی کاکاش وهشت تن‌ازهیئت سفارت بسختی بیمار شدند وچون به لاهیجان رسیدند سفیر از مرضی که بدان مبتلابود در گذشت (۲۷ جمادی‌الاول۱۰۱۲) ولی‌پیش ازمرگ ریاست هیئت‌را بمنشی مخصوص‌خود موسوم به **تکتاندر فن درپابل**[1] سپرد .

تکتاندر وهمراهان او با ربرت شرلی از لاهیجان راه قزوین پیش گرفتند ولی‌سایر اعضاء سفارت نیز بسبب بیماری درراه ماندند وتکتاندر چون بقزوین رسید دونفر بیشتر همراه نداشت . درین شهر ربرت شرلی اورا بیکی ازبزرگان ایران‌سپرد تا بتبریز نزد شاه برد .

درینزمان شاه عباس با صدو بیست هزار سپاه بتبریز تاخته بود ، تکتاندر در روز ۱۹رجب ۱۰۱۲ (۱۵ دسامبر۱۶۰۳م.)که هفت روز ازتصرف تبریز میگذشت واردآن شهر شد و شاه فوراً اورا بحضور طلبید واو خود دربارهٔ این پذیرائی‌شرحی نوشته کـه مضمون آن باختصار ازینقرار است :

۱ - Tectander Von der Jabel.

« ۰ ۰ ۰ ۰ مرا بقصر شاهی بردند . شاه در میان بزرگان و سراران خود روی زمین نشسته بود . چون لباس او با جامهٔ دیگران تفاوتی نداشت من اورا نشناختم و لحظه‌ای متحیر ماندم ، دراینحال یکی از ایرانیان که سالخورد بنظر میرسید دست مرا گرفته بسوی شاه برد . پس پیش شاه بخاك افتادم ودست اورا بوسه دادم . اشاره کرد که برخیزم و چون برخاستم یکنفر ایتالیائی که بدین اسلام درآمده بود با من بزبان ایتالیائی آغاز سخن کرد . بزبان لاتینی باو گفتم که امپراطور رئیس مرا بسفارت نزد اعلیحضرت پادشاه ایران فرستاده بود و او با همراهانش که هشت تن بودند بلنگرود گیلان رسید ولی خود وسه تن ازهمراهانش درآنجا مردند و چهار تن دیگر نیز بسبب بیماری در راه ماندند و من از جانب او مأمورم که نامه های امپراطور را بشاه تقدیم کنم .

«چون سخنان من بپایان رسید ، شاه اشاره کرد که نامه ها را بدهم ولی نامه‌ها در صندوق من مانده بود و چون برخاستم که از پی آنها بروم نگذاشتند. پس ناگزیر کلید صندوق خودرا بیکی ازنزدیکان شاه سپردم و او رفته نامه هارا آورد و در حضور شاه بدست من داد . یکی از نامه های امپراطور بزبان لاتینی و یکی بزبان ایتالیائی ونامهٔ تسار روسیه بهردو زبان بود ،نامه ها را با رعایت تشریفات لازم ، یعنی بخاك افتادن و بوسیدن دست شاه باو تقدیم کردم . شاه نامه ها را گرفت و دست برسر من نهاده مرا پیش خود نشانید . سپس خود مهراز سر نامه ها برداشت.

پس از آن شاه مرا بیکی از خوان سالاران خود سپرد و او مرا بخانهٔ خویش برد . مترجم ایتالیائی ونامه هارا نیز شاه بآنجا فرستاد ومترجم در حضور من نامه ها را بفارسی ترجمه کرد ۰ ۰ ۰ ۰ فردای آنروز بامداد شاه یك اسب عربی برسم هدیه برای من فرستاد وسه روز بعد ، در هجدهم نوامبر تبریز را ترك گفت ... »

شاه‌عباس عزم تسخیر ارمنستان و قفقاز داشت ، تکتاندر نیز چنانکه خود نوشته‌است با اردوی او همراه‌شد و درسفرنامهٔ خویش مطالب سودمندی در بارهٔ تسلیم و تسخیر شهرهای آذربایجان وارمنستان نگاشته‌که ازموضوع بحث ما خارجست . پس ازتسخیر ایروان شاه عباس تکتاندر را اجازهٔ بازگشت داد و یکی از درباریان ومنسوبان خود موسوم به **مهدیقلی بیگ** را مأمور کرد که همراه‌وی باجواب‌نامه‌های تسارو امپراطور بعنوان سفارت بروسیه و آلمان رود . ضمناً یکدست لباس مخصوص خویش را با یك اسب عربی ونهصد اکو ویك قبضه شمشیرمرصع برسم خلعت وهدیه نزدتکتاندرفرستاد .

سفیر آلمان با مهدیقلی بیگ فرستادهٔ شاه عباس و همراهان خویش در ماه جمادی‌الثانی ۱۰۱۲ ه. (نوامبر ۱۶۰۳ م.) از ایروان بعزم روسیه حرکت کردند

وپس از تحمل مشقات بسیار هشت ماه بعد بمسکو رسیدند. مهدیقلی‌بیگ از شاه‌عباس دستورداشت که **بوریس گودونف** تسار روس‌را ازپیشرفتهای وی در متصرفات عثمانی آگاه سازدواز کمکهائی‌که تسار بااودرجنگ ایران و عثمانی کرده‌است‌سپاسگزاری کند.

تکتاندر و سفیر ایران در شهر غازان بسفیر دیگری که شاه عباس پیش از آن‌نزد بریس گودونف فرستاده بود واز مسکو با همراهان خود بازمی‌گشت، برخوردند تکتاندر می‌نویسد: «این سفیر وهمراهان او بما گفتندکه تسار روسیه چندهزارسپاه باتفنگچیان قابل و چند عراده توپ بکمك شاه عباس فرستاده است تا قلعهٔ دربند ر محاصره کنند و مخصوصاً از شاه خواهش کرده است که ازجنگ باسلطان عثمانی دست نکشد ...»

بوریس گودونف سفیر ایران و تکتاندر را بمهربانی بسیار پذیرفت و توسط تکتاندر نامه‌ای به رودلف دوم امپراطور آلمان فرستاد[1] که در آن شرحی‌ازمناسبات دوستانهٔ خود با شاه عباس برضد سلطان عثمانی نوشته بود.

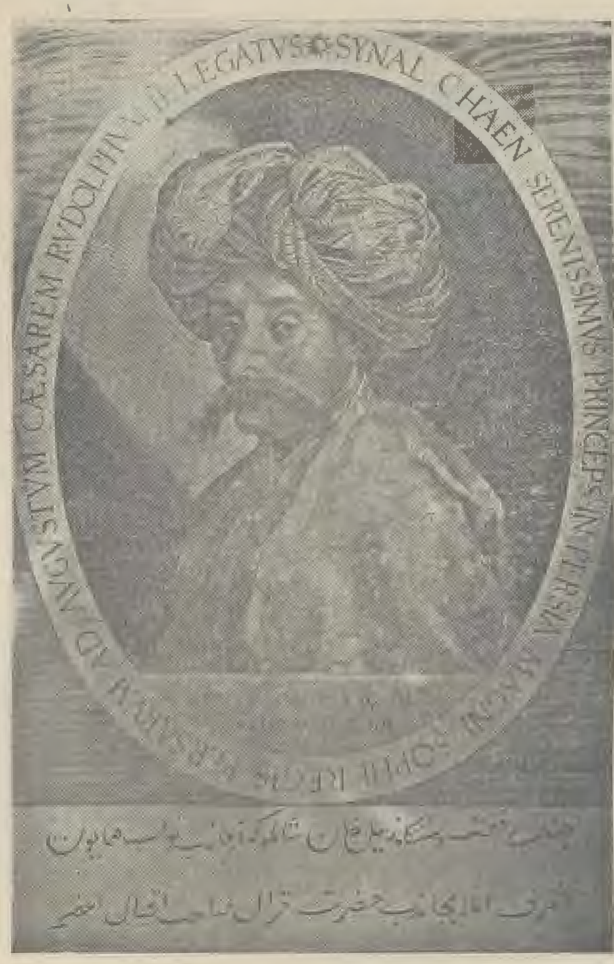
مهدیقلی‌بیگ وهمراهان او دراواخر ربیع‌الاول۱۰۱۳ (اوت ۱۶۰٤م) مسکو را ترك گفته از دریای بالتیك عازم آلمان شدند.

ازگزارش سفارت مهدیقلی بیگ درآلمان و نتیجهٔ مأموریت او چیزی در دسترس‌نگارنده نیست، همینقدر معلومست که‌چندی درپراگ اقامت داشته و یکی‌از نقاشان وگراور سازان معروف‌آلمان‌موسوم به **اگیدیوس سادلرس**[2] درحدودسالهای ۱۰۱۳و۱۰۱٤(۱٦۰٤و۱٦۰۵م.) تصویر اوویکی‌از رجال دربار ایران **زینل‌خان شاملو**را که همراه وی بوده‌کشیده‌است وما هردو تصویر را درین کتاب نقل‌میکنیم.

چندی بعد در سال ۱۰۱٦ (۱٦۰۸م.) شاه‌عباس ربرت شرلی را بسفارت روانهٔ دربار پادشاهان اروپا کرد و چنانکه درضمن روابط ایران وپرتغال گذشته‌است شرلی درربیع‌الاول ۱۰۱۸ (ژون ۱٦۰۹م.)درشهرپراگ‌بحضور ردالف دوم‌امپراطور

۱ — ترجمهٔ این نامه در قسمت ضمائم این کتاب طبع شده است.

۲ - Aegidius Sadelers.



تصویر زینل خان شاملو

از همراهان مهدیقلی بیگ سفیر شاه عباس دردربار ردلف دوم

امپراطور آلمان

کار « اگیدیوس سادلرس » نقاش آلمانی



تصویر مهدیقلی بیك

سفیر شاه عباس در دربار ردلف دوم امپراطور آلمان

کار اگیدیوس « سادلرس » نقاش آلمانی

آلمان رسید و چندی در دربار او اقامت کرد و از جانب امپراطور مقام « شوالیه » و لقب « کنت دوپالاتن » یافت [1] .

روابط ایران و آلمان پس‌از شاه‌عباس بزرك

در بارهٔ روابط ایران و آلمان پس‌از شاه عباس بزرگ اطلاعات مبسوطی بدست نگارنده نرسیده . ولی چنانکه از سفرنامه‌ها وتواریخ این دوره بر می‌آید روابط دوستانه میان دو دولت برقرار بوده است ، و غالباً امپراطوران آلمان میکوشیده‌اند که پادشاهان صفوی را برضد سلاطین عثمانی برانگیزند . ولی پس‌از شاه عباس بزرگ میان دولتین ایران و عثمانی، از زمان شاه صفی تا سلطنت شاه سلطان حسین، غالباً صلح و دوستی برقرار بود و پادشاهان صفوی ازایجاد اختلافات وجنگهای تازه احتراز داشتند . یکی از سیاحان فرانسوی که در زمان شاه سلیمان در ایران بوده در بارهٔ سیاست ایران و عثمانی چنین نوشته است :

« ... سفرای آلمان‌ولهستان ومسکوی(روسیه) بایران آمده ازشاه سلیمان درخواست کردند که با دولتهای ایشان بر ضد عثمانی همداستان شود . **آرشوك‌دابارنل** [2] آلمانی حامل نامه‌ای ازطرف امپراطورخود در ینخصوص برای شاه ایران بود . اعتمادالدوله صدراعظم باوجواب داد که شاه باتحاد با امپراطور آلمان علاقه‌ای ندارد ، زیرا وقتی در آغاز جلوس خود بپادشاهان اروپا پیشنهاد کرد که برضد عثمانی با او متحد شوند امپراطور ومتحدینش باو جوابی ندادند . اینك شاه با سلطان عثمانی صلح کرده و قول داده است که مزاحم اونشود . آرشوك گفت‌که عثمانیها هرگزدرقول خود پایدار نبوده‌اند و غالبا عهدنامه هارا نقض کرده‌اند . باو گفتند لایق شأن شاه ایران نیست که بدقولی سلطان عثمانی را تلافی کند و درین امر ازو پیروی نماید .

«سفیر لهستان‌هم‌میگفت که موقع برای بازگرفتن شهرهای بصره وبغداد

---

۱ — بصفحهٔ ۳۵ رجوع شود.

۲ - Archévèque d'Abarnel.

و ارزروم مناسبست ، باوجواب‌دادند که این شهرها از شهر کامی‌نیه تك[1] که ترکان چندیست ازلهستان گرفته‌اند مهمتر نیست . هر وقت دولت لهستان آنرا باز گرفت نوبت باز گرفتن بصره و بغداد و ارزروم هم میرسد .

«سفیر مسکوی اظهار میکرد که سلطان عثمانی سخت در اروپا گرفتار دشمنان عیسوی خود شده‌است و میتوان بآسانی دولت اورا منقرض کرد . باو گفتند که دولت ایران بی میل نیست که سلطان عثمانی شکست یابد وناتوان گردد ، ولی میل ندارد که دولت او یکباره منقرض شود ، زیرا دولت عثمانی میان ممالك اروپا و ایران سدیست و هرچه باشد درمذهب باایران شریکست .

«عاقبت سفرا درآخرین روزی که بحضور شاه رسیدند و درخواستهای خودرا تکرار کردند ، اعتمادالدوله بایشان صریحاً اظهار داشت که ما چوب در لانهٔ زنبور نمی کنیم . زیرا اگر ما با سلطان بجنگ بر خیزیم تاتارها و وازبکها ومغولها هم بسبب وحدت مذهبی که با ترکان عثمانی دارند بر کشور ما خواهند تاخت .... [2] »

نامه‌ای نیز از شاه سلیمان بدست نگارنده رسیده است که صلح طلبی او و احتراز دولت ایران را از اتحاد با پادشاهان اروپائی بر ضد عثمانی تأیید میکند و عین آن در قسمت ضمائم این کتاب طبع شده است .

---

۱ - Kaminietk

۲ - سفرنامهٔ «سانسون» کشیش مبلغ مسیحی که در زمان شاه سلیمان (سال ۱٦۸۳ م.) بایران آمده است .

منابع مهم این فصل

۱ ــ **ایترپرسیکوم** «Iter Persicum»، سفرنامهٔ «تکتاندرفن در یابل» ترجمهٔ «شارل‌شفر» طبع پاریس در سال ۱۸۷۷.

۲ ــ مقالهٔ **آقای سید محمد علی جمال زاده** در شمارهٔ ۷ سال دوم از دورهٔ جدیدکاوه.

۳ ـ کتاب **دن‌ژوان ایران**، ترجمهٔ «لواسترانج»، چاپ لندن‌در ۱۹۲۶ م.

۴ ـ شرح مسافرت **برادران شرلی**، چاپ لندن در ۱۸۲۵ م.

۵ ـ **شاه عباس اول**، تالیف «لوسین لوئی بلان» فرانسوی، طبع‌پاریس در ۱۹۳۲ م.

۶ ـ **دائرة المعارف اسلامی، بزبان‌فرانسه**

۷ ـ **وضع کشور ایران**، نگارش «سانسون» کشیش مبلغ‌مسیحی.

۸ ـ سفرنامهٔ **ژان باپتیست تاورنیه**.

۹ ـ مقدمهٔ **شارل شفر** برکتاب «وضع ایران در ۱۶۶۰» تألیف رفائیل دومانس.

۱۰ ـ **تاریخ ایران**، تألیف «سایکس ـ P.M. Sykes» طبع لندن در سال ۱۹۱۷، ۲ مجلد.

۱۱ ـ **تاریخ‌ایران**، تألیف سرجان ملکم، ترجمهٔ فارسی.

۱۲ ـ **سفرنامهٔ ماندلسلو** «J.A. Mandelslo» ترجمهٔ فرانسه «ویکفور ـ A.de Wiquefort»، طبع پاریس درسال ۱۶۷۹.

۱۳ ـ **سفرنامهٔ پیترودلاواله** ایتالیائی، ۸ مجلد. طبع رون، در سال ۱۱۵۸ هجری (۱۷۴۵ م.)

۱۴ ـ **قدیمترین روابط ایران و روس**. نگارش آقای سید محمد علی جمال زاده ضمیمهٔ دورهٔ دوم مجلهٔ کاوه.

ضمائم

ضمیمهٔ ۱

نامهٔ شاه عباس بزرگ بپاپ کلمان هشتم

مربوط بسفارت آنتونیودوگوا سفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بایران حضرت روم پاپا[۱]

همیشه مسند سلطنت و دارائی وتخت سعادت بخت معدلت وفرمان‌روائی ممالك فرنگستان بوجود کثیر الجود حضرت عالی رتبت رفیع منزلت سپهر مرتبت کیوان رفعت مشتری سعادت ناهید بهجت بهرام صولت فریدون حشمت سکندرصلابت غضنفر مهابت پادشاه عالیجاه خورشید کلاه سیاره سپاه سرور سلاطین شوکت آئین عیسویة سلطان الفضلاء والرهابین المسیحیة مسند نشین شریعت عیسوی صاحب تمکین سریرملت نصاری مزین اورنگ عظمت واقبال شایستهٔ سریر فضل وکمال مفسر آیات زبور وانجیل سزاوارشرایط تعظیم وتبجیل پادشاه‌ذی‌شوکت عالیشان فرمانفرمای ممالك فرنگستان مزین و محلی باد.

بعد از تمهید قواعد محبت و دوستی و اظهار کمال مصادقت و یگانگی مرفوع رأی آفتاب انجلا و مشهود ضمیر منیر قمر اعتلا میگرداند که در این اوقات خجسته ساعات مکتوب محبت نشان و صحیفهٔ مصادقت بنیان که مصحوب ایلچیان فرخنده بیان اعنی فضلیت شعار عمدة الفضلاء المسیحیة **فرنسیس کوسته**[۲] کشیش وسعادت وعزت آثار **دیاگو مرنده**[۳] بدین جانب ارسال‌نموده‌بودند دراعززمان و اسعد اوان واردگشته مضامین مودت تزیین آن‌که مشعر براظهار محبت‌ودوستی و وداد و تأکید مراسم خصوصیت و الفت و اتحاد بود خاطر نشان اشرف گشت و از فحوای کتاب شریف و تقریر دلپذیر ایلچیان فصیح البیان چنین معلوم گشت که دوستی ومحبت ما در دل ایشان اثر کرده واظهار این معنی‌که درمراسلهٔ نامی وصحیفهٔ

۱- مقصودکلمان هشتم«Clement VIII» است‌که ازسال ۱۰۰۰ تا ۱۰۱٤ هـ. (۱۵۹۲ - ۱۶۰۵ م .) مقام پاپی داشت . این‌نامه درسال ۱۰۱۳ هـ. (۱۶۰۵-۱۶۰٤ م .) نوشته شده :

۲ - Francesco da Costa.   ۳ - Diego de Miranda.

گرامی شده محض صدق و صدق محض است. بر ضمیر منیر ظاهر است که در زمان پیش هرگز میانهٔ پادشاهان ایران وسلاطین فرنگستان طریقهٔ بازگشت نبوده وبایکدیگر الفت وآشنائی ننموده‌اند. بجهت آنکه دوستی ایشان در دل ما اثر کرده بود پیش از آنکه ازجانب ایشان اشعار شود واظهار محبت ودوستی نمایند نواب همایون ماباعث وبادی این امرشده فتح ابواب مراسله ودوستی کرده ایلچی بخدمت شریف فرستادیم حالا که ایشان از دل و جان دوست ومعتقدما شده اظهار دوستی ومحبت کرده‌اند ما نیز بیشتر از پیشتر دوست ایشانیم و میخواهیم که همیشه میانهٔ ما وحضرات پادشاهان فرنگیه قواعد الفت و آشنائی و روابط خصوصی و دوستی مرعی و مسلوك بوده باشد و روز بروز دوستی ما و ایشان زیاده گردد و همواره ابواب آمد شد طبقهٔ مسیحیه باین دیار مفتوح بوده‌باشد واین معنی برما ظاهر است که آن پادشاه عالیجاه بزرگ وسرور جمیع سلاطین مسیحیه‌اند وبجهت فضل وکمال وشوکت و بزرگی که درمیانهٔ سلاطین فرنگیه دارند همگی پادشاهان مسیحیه آن سلطان مسند شریعت عیسوی را دوست میدارند و طاعت مینمایند ما نیز بیشتر از ایشان آنحضرت را بزرگ میدانیم و دوست اوئیم و اصلا از رضا وصلاح آنحضرت تجاوزی نداریم ودر اعزاز و احترام جماعت کرملیتان و رعایت ومراقبت طبقهٔ مسیحیه که بممالك محروسه ترددوآمدشد مینمایند دقیقهٔ فروگذاشت نمیفرمائیم و جماعت کرملیتان که دراین ولایتند همگی بفراغت خاطر در معابد خود بطاعت و عبادت حضرت پروردگار عالمیان مشغولند و حرمت و عزت ایشان بیشتر از مردم خود میداریم، یحتمل که حقیقت این حال از تجار و مترددین فرنگیه بسمع شریف رسیده باشد وایلچی ایشان نیزکه بملازمت عالی میرسد معروض خواهدداشت که‌نواب همایون‌ما چه‌مقدار رعایت‌جانب مسیحیه میفرمائیم ودراین اوقات که‌پادریان عظام اعنی قدوتی ارباب‌الملوك والرهابین **فرآنتونی**[1] و **فرکلیستو**[2] و **فرجران**[3]

۱ — مقصود « پرآنتونیودوگوا » فرستادهٔ فیلیپ سوم پادشاه اسپانی است که شرح این سفارت او درصفحهٔ ۳۳ این‌کتاب آمده است. مظور ازکلمه «فر» نیز «پر» فرانسه یعنی پدر» است که بدسته‌ای از کشیشان عیسوی گفته میشود.

۲ — مقصود « پرکریستف » از همراهان «آنتونیودوگوا » است.

۳ — مقصود « پرژرم » از همراهان « آنتونیودوگوا » است.

ازجانب اعلیحضرت والا رتبت پادشاه جمجاه خورشید کلاه گردون بارگاه انجم سپاه **دان فیلیپ**[1] پادشاه اسپانیه بدینجا آمده بودند مقدم ایشان را عزیز و گرامی داشته آنچه لازمهٔ اعزاز واحترام بود نسبت بدیشان بجای آوردیم والحق ایشان بغایت سنجیده وسلوك ایشان پسندیده بود وآنچه قاعده وطریق دین وآداب کیش و آئین ایشان بود بجای آورده در مراسم طاعت وعبادت بسیار مجد وساعی در کمال زهد و دینداری و غایت صلاح وتقوی و پرهیزکاری بودند وچون از دنیا گذشته بودند هرچند تکلیف اسباب و جهات دنیائی بدیشان نمودیم وآنچه بایشان شفقت میکردیم اصلاقبول نکردند و **فر آنتونی** پادری را بازگردانیده نزدامارت و شجاعت شعار سلطان البحار **ابوزره**[2] حاکم **گووه**[3] فرستادیم. **فرکلیستو** و **فرجران** درخدمت نواب همایون ما ومنظور نظار شفقت وعاطفت اند چون قبل از این ایلچی بخدمت شریف فرستاده ایم وشرح حالات اینجائی وقرارداد خاطر محبت تأثیر همایون ما ومحبت ودوستی که باپادشاهان عظیم الشأن فرنگستان بتخصیص آن پادشاه عالیجاه رفیع الشأن داریم مصحوب ایلچی مذکور بخدمت شریف اعلام نموده ایم و در نامهٔ محبت آئین آنحضرت قلمی شده بود که هنوز ایلچی مابخدمت ایشان نرسیده لهذا سعادت وعزت قباب **دیاگومرنده** را باتفاق سعادت مآب **بسطام قلی بیگ** که ازملازمان اعتمادی نواب همایونی ماست روانه ملازمت سامی گردانیدیم و عمدةالفضلائی **فرانسیس کوسته** کشیش در خدمت اشرف توقف دارد . انشاء الله تعالی چون ایلچی ما که قبل ازاین فرستادیم معاودت نماید آنچه مصحوب اوقلمی فرموده باشند وسفارش شده باشد بعمل آورده بعد ازاطلاع برکماهی حالات واوضاع آنجائی و قرارداد خواطر حضرات سلاطین فرنگیه آنچه در هر باب مصلحت بوده باشد چنان فرموده کشیش مذکور را روانهٔ خدمت شریف خواهیم فرمود. مطلقا ازرضا وصلاح ایشان تجاوزی نداریم . چون غرض منحصر بود زیاده اطناب نرفت .عواقب امورشان بخیر وخوبی مقرون باد .

---

۱ — فیلیپ سوم پادشاه اسپانی .

۲ — نایب السلطنه هند پرتغال وحاکم بندر «گوا» دربنزمان «دم آریارس سالدانها» بوده و شاید این کلمه تصحیفی ازین نام یاعنوان «ویس روا» که بمعنی نایب السلطنه است باشد .

۳ - Goa

ضمیمهٔ ۲

فرمان شاه عباس دربارهٔ پرژان تاده

الملك لله

فرمان همیون شد

آنکه چون پادریان عظام گرام عمدتی الزهاد المسیحیة **پادری جوان**[۱] و **پادری ردیمتور**[۲] از جانب فرنگستان بخدمت نواب همایون اعلی آمده دراین دیار بودند و درینوقت عزتماب بیگزادهٔ اعظم **دون روبرت شرلی** را برسم رسالت و ایلچیگری بجانب فرنگستان وخدمت سلاطین رفیع الشان فرنگ فرستادیم ومقرر فرمودیم که پادری اعظم پادری جوان رفیق خود پادری ردمیتو را بجهت اعتماد همراه بیگزادهٔ مذکور نماید که باتفاق بخدمت حضرات پادشاهان فرنگ رفته از جانب نواب همایون ما ابلاغ رسالت نمایند وخود دراین صوب بوده در خدمت اشرف بوده باشد ومشارالیه حسب الامر اعلی پادری ردمیتور را همراه بیگزادهٔ مذکور کرده روانه نمود و پادری جوان را دراینجا نگاه داشته‌ایم میباید که پادری مزبور هرجا وهر ولایت از قلمرو همایون ما وارد گردد حکام گرام و داروغگان و مردم آن ولایت مقدم او را گرامی داشته کمال عزت و حرمت بتقدیم رسانند و در باب قدغن جائی از فرموده تخلف نورزند ودر عهده دانسته تقصیر ننمایند. تحریرا فی شهر رمضان المبارك سنهٔ ۱۰۲٤.

---

۱ — مقصود پرژان تاده است که ازو در صفحه ۵۲ و صفحات بعد ازآن دربن کتاب مکرر نام برده شده.

۲ — مقصود «پرردمتودولا کروز» است که ازو در صفحهٔ ٦٦ نام برده ایم وهمراه ربرت شرلی در سفر دوم او باسپانی رفته بود.

ضمیمهٔ ۳

شرح حال کرنلیوس دوبروین

سیاح ونقاش هلندی که برخی ازنقاشیهای او دربن کتاب نقل شده است

کرنلیوس دوبروین در روز ۲۱ صفر سال ۱۱۱۳ هجری (۲۸ ژوییه ۱۷۰۱ م .) ازشهر لاهه پایتخت هلند که تولدگاه وی بود برای مشاهدهٔ آثارباستانی ایران و مخصوصاً تخت جمشید، وتهیهٔ تصاویری از آثار مزبور عازم ایران گردید و از راه دریای شمال و اقیانوس منجمد شمالی بمسکو پایتخت روسیه رفت. اقامت او در مسکو ۱۶ ماه دوام یافت. درگزارش ایام توقف خود در این شهر و دربارهٔ پطر کبیرکه دراین ایام تسار روسیه بوده و اخلاق و رفتار وی وطرز زندگانی مردم روسیه واحوال اجتماعی وقوانین وآداب و رسوم ومقررات آن کشور مطالب بسیار سودمند شیرین درسفرنامهٔ خود نگاشته که همگی باتصاویر زیبا وصحیح توأمست.



کرنلیوس دوبروین

دوبروین در پنجم ذیحجهٔ ۱۱۱٤ (۲۲ آوریل ۱۷۰۳) مسکو را ترک گفته با کشتی ازراه رودولگا عازم بندر هشترخان شد واز دریای خزر راه ایران پیش گرفت واز شهر دربندکه آنزمان در تصرف ایران بود قدم بخاك این کشورنهاد. سپس از راه اردبیل وزنجان و قزوین وقم باصفهان رفت. درکتاب نفیس او تصاویر فراوانی از ابنیه وآثار وپلها ومناظرگوناگون شهرهای ایران دیده میشودکه جملگی

بدست خود او کشیده شده است . ورود او باصفهان در ۱٤ رجب ۱۱۱۵ (۱۳ نوامبر ۱۷۰۳ م .) بوده و چنانکه خود نوشته است درکاروانسرای معروف به « جده » متعلق بمادرشاه سلطان حسین منزل کرده است . سپس از طریق فارس و بندر گمبرون بهندوستان وهندهلندرفته وباردیگر ازراه ایران بهلند بازگشته است .

درکتاب دوبروین تصاویر بسیار دقیق زیبائی نیز از جزئیات آثار تخت جمشید دیده میشود واهمیت وارزش سفرنامهٔ اوبیشتر درتصاویر آنست .

سفرنامهٔ کرنلیوس دوبروین در دو مجلد بزرگ بعنوان « سفر ایران و هند شرقی از راه مسکو » نخست در سال ۱۷۱۸ درشهر آمستردام چاپ شده است .

ضمیمهٔ ۴

نامهٔ شاه سلیمان بپاپ اینوسان یازدهم

مهر شاه سلیمان (۱۰۹۱)
معز السلطنه والحشمة والنصفة والشوكة والمعدلة والفضيلة والبسالة والافادة والافاضة والكمال انسینوس پاپای یازدهم

رقیمهٔ شریفه محبت فزا ورسیلهٔ منیفهٔ مؤلفت انتمای عالیحضرت متعالی مرتبت سامی منزلت بلند فطرت ناهید بهجت فلاطون خصلت ارسطو فطنت گوهر آبدار معدن فضل وافضال در شاهوار درج سلطنت وجلال نور حدیقهٔ جلالت وسربلندی نورحدقهٔ شهامت وارجمندی راقی مدارج بینش وذکا عارج معارج دانش واعتلا پادشاه والاجاه خورشید کلاه خسرو فریدون شکوه دارا جاه سکندر فرجمشید مقام رستم صولت کسری احترام باسط بساط ابهت وبسالت جالس سریر نصفت وفخامت ملاذ اعاظم الخواقین العیسویه معاذ افاخم السلاطین المسیحیة درهنگامی که ابواب عشرت وانبساط بررخسار نواب همایون باز واسباب شوکت وعظمت بعنایت داور بیچون مهیا وساز بودمصحوب زین الاشباه **سباستین کتاب** شرف یاب عز ورود و وصول گردید. آنچه درباب جدال با سلطان روم مرقوم نموده بودند چنانچه مکرر بپادشاهان فرنگ وروس اعلام شده چون دیر باز وزمانی دور و دراز است که این خانواده معدلت رسوم با پادشاهان آن مرز و بوم صلح نموده اند و در این مدت متمادی از آن جانب امری منافی بظهور نرسیده دربنوقت ارتکاب المراتب خلاف رضای بیهمتا ومخالف فرمودهٔ حضرت ودرعقده تعویق و موقوف بوقت خود است. آن خسرو صاحب کلاه مدام سالك مسالك اتحاد بوده حقایق حالات را بامطالبی که داشته باشد اعلام نمایند که از مکمن عز و جلال و موقف حشمت واقبال امر قضا مضا بانجاح و اسعاف آن امضاء و اجرا یابد باقی ایام سلطنت وابهت وعظمت وشوکت وجلالت باد.

ضمیمهٔ ٥

مضمون نامهٔ بوریس گودونف

تسار روسیه به‌رودلف دوم امپراطور آلمان

« بنام ثالوث‌الاقدس . . . ،

« ماتسار ، و دوك بزرگ ، بوریس . . . ،

« ببرادرعزیز والاشان خود ، رودلف دوم ، امپراطور منتخب رومیان ...،

« آن برادر بسیار گرامی بتوسط سفیر خود **اتی ین کاکاش** نامهٔ مشفقانه‌ای برای ما فرستاده نوشته بودند که سفیری بدربار شاه ایران روانه میدارند تا با ایشان معاهده‌ای دوستانه ببندد وباطلاع‌ایشان رساندکه آن برادرگرامی باترکان درجنگ‌است و قصد دارد که این جنگ را ادامه دهد واز شاه ایران خواستار است که ایشان نیز بر متصرفات سلطان عثمانی بتازند وتمام قوای خودرا دراضمحلال قدرت وی بکار برند .

« ضمناً آن برادر گرامی ازما نیز خواسته بودند که در این امر یاری کنیم و وسائل عبور سفیر ایشان **اتی‌ین کاکاش** را از ممالك خویش بجانب ایران فراهم سازیم و شاه ایران را از رسیدن او بممالك خود مستحضر نمائیم و کاری کنیم که با توجهات ما مأموریت مشارالیه بخوبی انجام گیرد .

« ما ، بوریس فدورویچ ، تسار و دوك بزرگ مستقل سراسر روسیه ، نامهٔ آن برادر گرامی را از سفیر ایشان دریافت کردیم وبا نیکخواهی کامل‌خواندیم ، اوامر اکید صادر کرده‌ایم که وسائل عبور اورا ازاسب وآذوقه وآنچه برای رسیدن‌مشارالیه بممالك شاه ایران لازمست فراهم سازند تا بآسانی از ممالك وسیع ما بگذرد . بعلاوه امر کرده‌ایم که دسته‌ای سوار اورا همراهی کنند .

« برای اینکه محبتهای برادرانهٔ خودرا نسبت بآن اعلیحضرت نشان‌داده و موافقت خودرا بامقاصد ایشان آشکار ساخته باشیم ، باعلیحضرت شاه ایران نوشتیم و خواهش کردیم‌که با برادر گرامی ما ، ردلف دوم ، امپراطور رومیان ، مناسبات‌برادرانه برقرار سازد وباایشان برضد سلطان اتحادکنند.

« بهمین نظر جناب **یاروسلاوسکی**[۱] رابا ملتزمین بسیار بسفارت روانهٔ دربار شاه ایران کردیم تاازیشان خواهش کنند که بپاس محبتی که بما دارند خودفرماندهی سپاهی راکه بجنگ سلطان میفرستند بعهده گیرند وبهیچگونه بااوصلح نکنند ، ووعده دادیم که درینصورت هروقت که برضد سلطان بجنگ پردازند باایشان مساعدت خواهیم کرد . اعلیحضرت شاه ایران نیز بنا بخواهش ماخود فرماندهی سپاه را، بعهده گرفته از ممالك خود خارج شدند و بجنگ با سلطـان که دشمن آن برادر گرامست قیام کردند . مانیز یکی ازرعایای خود **آلکساندر گروزینسکی**[۲] را باسپاه فراوان بیاری ایشان روانه کردیم .

« حکام وفرمانروایان دیگری هم که ممالکشان همسایهٔ ایران است وپیش از این مطیع ترکان بوده اند بگروزینسکی پیوسته اند . ماتمام این اقدامات رابخاطر دوستی برادر خود رودلف امپراطور رومیان وبرای اثبات اینکه در هر امری بااو موافقیم کرده ایم . بیاری خدا وکمك ما شاه عباس برترکان شکستهای فاحش وارد آورده وشهرها وایالات فراوان ازیشان گرفته و بسیاری ازآنان را مقتول و اسیر ساخته و در ممالك سلطان ازقتل وغارت دریغ نکرده است .

« اعلیحضرت شاه ایران بنابخواهشی که ازو کرده ایم جنگ باسلطان را ادامه خواهد داد و اخبار فتوحات خودرا بتوسط سفیر خویش **مهدیقلی بیگ** از بستگان خود برای اوفرستاده است . همین سفیر مأمور است که بدربار اعلیحضرت امپراطور رومیان ، برادرمانیز بیاید ونامه ها ودستورهائی دربارهٔ مسائل سابق الذکر همراه دارد .

« ازآنچه گذشت آن اعلیحضرت مراتب اشتیاق مارا بابراز مراسم برادری وارائهٔ شواهد نیکخواهی درخواهند یافت .

« درقصر ما در مسکو ، پایتخت کشور روسیه ، درسال ۷۰۱۲ ازخلقت عالم ، درماه اوت نوشته شد » .

---

۱ - Jaroszlafsky.

۲ - Alexandre Grusinski

فهرست اسامی اشخاص وکتب و اماکن

ش

ق

ک